

UNIVERSAL
LIBRARY

OU_228103

UNIVERSAL
LIBRARY

**BROWN
BOOK ONLY**

226762

Osmania University Library

Call No

921

Accession No

G, 1108

Author

— e

1108

Title

Piggy's
Eyes

This book should be returned on or before the date last marked below

النَّشْرِيَّاتُ الْإِسْلَامِيَّةُ

ڪتابِ سوانح

تصنيف

احمد بن زلي

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

۲۰۷

١٩٤٢ : مُطَعَّمُ كَارْفُ لِسِتَانُوُنْ

لجمعية المشرقين الالمانية

من ندانیم که عشق این رنگ داشت وز جهان با جان من آهنگ داشت
دسته گل بود از دورم نمود چون بدینم آتش اندر چنگ داشت

سوانح

احمد غزالى

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

(۱) الحمد لله رب العالمين والصلوة على سيدنا محمد وآلہ اجمعین ،

این حروف مشتمل است بر فصوی چند که بمعانی عشق تعلق دارد ۳
اگر چه حدیث عشق در حروف ودر کلمه نگنجذ زیرا که آن
معانی ابکارست که دست حروف بدامن خدر آن ابکار نرسد ، واگرچه
مارا کار آنست که ابکار معانی را بذکور حروف دهیم در خلوات ۶
الکلام ، ولیکن عبارت درین حدیث اشارتست بمعانی (۴) مفادت نکرده
بوز و آن نکره (۵) در حق کسی بوز که ذوقش بوز

وازین دو اصل شکافند : یکی اشارت عبارت و یکی عبارت اشارت ، ۹
وبدل حروف حدود السیف بوز اما جز به بصیرت باطن شوان دید ،
واگر در جمله این فصول چیزی روز که آن مفهوم نگردد ازین معانی
بوز والله اعلم ۱۲

(۲) دوستی عزیز که بنزدیک من بیجای عزیزترین برادرانست ومرا [با]

2-1 بسم الله ... اجمعين N : بسم الله الحمد لله رب العالمين والمعاقبة للمتقين ولا عدوان
لا على الظالمين والصلوة على رسوله محمد وآلہ الطاهرين A الحمد لله رب العالمين والمعاقبة
للمتقين والصلوة على نبیه محمد وآلہ اجمعین K بسم الله اعوذ وبه اعوذ واستعين الحمد لله رب العالمين
و المرسلین محمد وآلہ الطاهرين وسلم تسليما F قال الشیخ الامام الاجل الاوحد
احمد بن محمد الغزالی رحمة الله عليه O من دقالة شیخ المشائخ قطب
الارض احمد غزالی رحمة الله عليه قال رضي الله عنه P
حروف ... اجابت كردم و N — POFKA

7 مفادت (متناوت ؟) N : لعله که افادت نکرده بوز (؟؟) || ۹ دو : در N ||

13 دوستی : دوست N

او انسی تمام است از من در خواست کرد که آنچه ترا فرا خاطر آید
 ۱۵ در معنی عشق فصلی چند اثبات کن تا بهر وقتی مرا با او انسی
 باشد ، و چون دست طلبم بدامن وصل نرسد بذان تعمل کنم و بایات
 او تمکنی می سازم

۱۸ (۳) اجابت کردم و چند فصل اثبات کردم قضای حق اورا ، چنانکه تعاقب
 بهیچ جانب ندارد در حقایق عشق و احوال و اغراض عشق ، بشرط
 آنکه درو هیچ حواله نبود نه بخالق نه بخلوق ، تا او چون درماند
 ۲۱ بذین فصول تعامل کنند ، هر چند که :

شعر

ولو دواك کل طيب انس بغير كلام ليلي ما سفاكا
 ولیکن :

اذا ما ظمعت الى ريقها جعلت المدامه منه بديلا
 و آين المدامه من ريقها ولكن اعمال قلبا عليلا

۱۵ تا : و تا

FKA — : PON چند ... علیلا 26-18

۱۸ چند ... اورا N : چند فصل اثبات (ثبت O) افاد PO || چنانکه ON : و P
 ۱۹ در PO || N — : N — : PO || N — : N — : P ۲۰ نه بخلوق P
 و نه بخلوق O || تا (با N) او چون در ماند N : تا چون در ماند PO
 ۲۱ بذین O : من N این P || تعامل کنند N : رجوع کنند O تعلق کنند P
 هر چند که PO : PO || Pm Om N— : شعر PO : بیت N ۲۲ و لیکن N — : ۲۴

O — : PN ... علیلا 26-25

23 دیوان المعانی لابی هلال العسكري (مصر ۱۳۵۲) ۲۷۱ / ۱

۱.

(۱) قال الله تعالى يحبهم و يحبونه (٥٤/٥)

بیت

با عشق روان شد از عدم مرکب ما روشن زچراغ وصل دائم شب ما
زان می که خرام نیست در مذهب ما تا باز عدم خشک نیابی لب ما

بیت

عشق از عدم از بهر من آمد بوجود من بودم عشق را زعام مقصود
از تو نیرم تا نیزد بوی زعود روز و شب و سال ومه على رغم حسود

شعر

اتانی هواها قبل ان اعرف الهوی فصادف قلبًا فارغاً قتمکنا ۹

(۲) روح از عدم بوجود آمد، بسرحد وجود عشق منتظر مرکب
روح بود، در بدؤ وجود ندایم تا چه مراجح افتاد؛ اگر ذات روح آمد
صفت ذات عشق آمد، خانه خلی یافت جای بگرفت ۱۲

۱ قال ... و محبونه : بعد از ۷ || O ۷ ۲ بیت FA : شعر K ، N – نظم رباعی P

۹-۳ ترتیب ایيات موجود در نسخوا : K ۴-۳ A ۹ ۶ ۴-۳ F ۷-۶ ۹ ۴-۳

|| O a ۳ ۷-۶ N ۹ ۴-۳ ۷-۶ P ۷-۶ ۴-۳ ۹ . O ۴-۳

از عدم PO : زعدم NFKA : روشن زچراغ وصل دائم P : روشن زشراب وصل

دایع OFK : دایع زشراب وصل روشن ۴ || NA باز b ONFA : بار کاه P

|| O a ۶ از بهر PNFA : برای F شعر N ، P : شعر O رباعی ۵

b زعام PONA : بعام F ۷ : پشن از زعود PON : از عود

|| F a ۹ : سال وچ روز شب N || b قلبا POFA : نلبی N

K – : PONFA ... خود

بل روح O عشق عینه P : بوجود PNFA : در وجود O ۱۱ بود :

مشق O || ۱۲ خانه ... بگرفت POFA : N – | یافت : بیافت O

۹ ازو ذکر من استشهاد من المبين المخلطای (نشر شپس، دهلی ۱۹۳۶) ۲۹/۱

- (3) تفاوت در قبله عشق عارضیست اما حقیقت او از جهات متن‌هست
 که اورا روی درجهٔ نمی باید داشت تا عشق بود ، اما ندانم تا دست
 15 کسب وقت آب بکدام زمین برد ، آن نفس که رکابداری بر مرکب سلطان
 نشیند نه مرکب او بود ، اما زیان ندارد ، کلامنا اشاره¹⁸
- (4) گاه خزفی یا خرزی بدست شاگرد نوآموز دهنده استاد شود ،
 گاه بتعییه ذمین و لوله للا بدست ناشناس او دهنده که زهره ندارد
 18 دست معرفت استاد که آنرا بر ماسد تا بسقین رسند
- (5) چون بوقلمون وقت بحایب نیرنگ بر صحیه انفاس زند پی پیدا
 21 بود که روش برآبست لا بل بر هوا که انفاس هواست خود

13 در قبله (قبل P) عشق عارضیست PONA : در قبله افاده عشق عرضت F ||
 او F- : PONA || جهات POFA : جهت N 14 اما 15 کسب
 || POA - : NF || POFA - : NA | رجوع گنید بفصل 61 فقره ۷ و فصل 74 فقره ۱ : کشت F کش PO || آن NA
 و آن PO از F || رکابداری PA : برکابداری ONF || بر مرکب ONA : مرکب PF ||
 سلطان NA || نشینند POF - : NFA || POF - : از آن او PO || POF - : نشینند 16 ||
 زیان NFA : زیان 17 خزفی یا خرزی FA : خزف || POA - : NF
 و یا خرزی N حرفی با مهره O حرفیان ما مهره P || نوآموز NFA : نوآمده PO ||
 استاد ONFA : جزوی یا استاد P 18 در ONA : دری PF || ولوله للا
 ولوروا N || بدست : O- || او 19 معرفت PONF : معزول A - : PONF
 بر ماسد ONA : بفرساید F تدبیر باید P || رسند POFA : چه رسند N 20 چون
 F || بحایب : P- || نیرنگ POKA : نیرنگی N بی رنگ F بی NA : نی F
 و چون PO || هم PO - : N 21 بود PONA : شود F || روشن PO - : N روشن FA
 بل PO : بل که PO - : NF بر هوا : بر دهد P || خود

فصل

چون خانه خالی یابد و آینه صاف باشد صورت پیدا و ثابت (۱)

گردد در هوای صفائ روح ، کلاش آن بود که اگر دیده اشراف روح ۳
خواهد که خود را بیند پیکر معاشر وق یا نامش یا صفت عشق (۲) بیند ، و این
بر قت بگردذ جای نظر او آید بخود دیده اشراف اورا فرو گیرد ، تا بجای
خود او بود و بجای خود اورا بیند ، اینجا بود که گوید ۶

بیت

از بس که درین دیده خیالت دارم در هر که نگاه کنم توئی پندارم
زیرا که راهش بخود بر عشقست ، تا بر عشق گذر نکند که کلی ۹
اورا فرو گرفته است بخود نتواند رسید ، و جلالت عشق دیده را گذر
ندهد ، زیرا که مرد در عشق غیرت اغیار بود نه غیرت خود

1 چون عشق K || یابد PONFA || و آینه PO : ماند NFKA

اقاس آینه K || باشد N || پیدا و F : عین PNA -

ثابت NFKA : نقاب PO || ۳ هوای صفائ PONA : هوا صاف K صناء هوای

آن بود که O اندکه F ۳ و ۵ اشراف F : اشراف PNKA

۴ پیکر ... عشق : K - | PONA : با F | یا صفاتش با آن

یا صفاتش N || بیند OF : PNKA - | و این ONFA : و آن PK ۵ بوقت

K و F - | POF : NKA || اورا NA : او K || فرو

فروود ، PO : PONFK || ۶ خود او A : او خود PONFK

اینجا بود که KA و از انجا کفه اند K و از خاست PO ۷ بیت

POFA : مصروع N || ۸ POFKA - : N a

|| ۹ بخود O : بخودی P بخودی

بر : در A || عشقست : عشق P || کلی NFKA : بکلی PO ۱۰ فرو

فرود PONKA : نتوان F || وجلالت : اغیار و جلالت O ||

۱1 زیرا که POFKA : زیرا N || اغیار : دیگران دید

بیت

12

خیالِ ترکِ من هر شب صفاتِ ذاتِ من کرد
هم از اوصافِ من بر من هزاران دیده‌بان (۴) گرد

شعر

15

آما من آهوی و من آهوی انا نحن روحانِ حللتا بدنا
فاذا بصرتی بصرتی واذا بصرتی بصرتی

18 اشارت هم بدین معنی بود ، ولیکن دور افتاد در دوم مصراع که
« نحن روحان حللتا بدنا » قدم از یکی در ذوی نهاده است ، اول مصراع
قریبترست که « انا من اهوی و من اهوی انا »

21 اینجا بود که این معنی درست آید که گفته است

بیت

گفتم صنا مگر که جانانِ منی اکنون که همی نگه کنم جانِ منی
اینجا که در تمامی بیت گفته است :

24

12 بیت POFKA : مصراع A نظم O || a خیال : چو حسن O b || ذات

و ذات N || هم از : هم a || اوصاف من : اوصاف خود O b || دیده‌بان :

لعله دیده‌بن (۴) || گرد N : سازد POFKA

30-15 شعر ... نیست : K -

17 a بصرتی POA : ابصرتا FN || PO + : نحن ف الاَجال سیان اذا ذهبت محبتة مت انا

(سیان : شیان PO | ذهبت P و هبیت O | محبتة P مهبت O | مت اانا O مقابلاً P)

18 ولیکن NFA : اکرچه O واکرچه P || مصراع که : P - : ۱۹ نهاده است :

نهاده است O نهادنیست P || مصراع : مصراع O || 21 اینجا P : این F

این معنی POA : معنی N این دعوی F || 22-21 که گفته است بیت (نظم O) :

23 مگر که POFA : مکر تو N b همی نگه کنم : که نکه کنم همی N ||

24 اینجا ... بیت POF : اینجا که OF : اینجا P | تمامی OF : تمامی

JA 1931,92 17-16 دیوان الخلاج

بیت

مُرَنَّد گردم گر تو زمن بر گردی ای جان و جهان تو کفر و ایمانِ منی
مگر می بایست گفتن « بی جان گردم گر تو زمن بر گردی »، ولیکن چون 27
گفتار شاعران بوذ در نظم و قافیه ماند، گفتاری عاشقان دیگرست
و گفتار شاعران دیگر، حد ایشان پیش از نظم و قافیه نیست

3.

فصل

(1) گاه روح عشق را چون زمین بوذ تا شجره عشق ازو بر روید،
گاه چون ذات بوذ صفت را تا بندو قایم شود، گاه چون اباز بوذ در خانه 3
تا در قایم او نیز نوبت دارد، گاه او ذات بوذ و روح صفت تا قایم روح بندو
بوذ، اما این هر کس فهم نکند که این از عالم اثبات دوم است که بعد المحو بوذ
واهل اثبات قبل المحو را کوثر نماید، گاه عشق آسمان بوذ و روح زمین 6

25 بیت PF : نظم O || 26 a تو زمن بر گردی PONA : ز تو من بر کردم F
b و جهان ONFA : جهان P || 27 گفتار PNA : گفت F کفت مصراع O بی POA :
که بی N کدع بی F || 28 شاعران NA : شاعر POF || بوذ ... ماند ... N-
وقایه : قایم || ماند A : فروید آید F نکاه داشتن باید PO || 29-28 گفتاری ...
دیگر : که F || 28 گرفتاری NA : گفتار PO || 29 حد ... نیست : پیش
از گرفتاری N || -+ وحد عنق جان دادنست F

2 شجره عنق NFK : شجره امشق POA || بروید NA : بروید POF
برآید K || 3 گاه PFK : و کاه ONA || صفت را T A- : روح را تا
گاه N || اباز POFKA : همساز N || در خانه NFKA : در دوکان
با در (در-) (P) خانه PO || 4 گاه : و کاه O || و O- 5 اما این NFKA : اما
هر کس K : کس PONFA : این ... اثبات : آن اثبات عالم P || که بعد POFK :
بعد 4N " 6 کوثر OA : کوثر NF کور P || نایاب : -+ ع چون آب و کل
ور کردن (کرده اند N NF (

تا وقت چه اقتضا کند که چه بارذ ، گاه عشق تخم بوزد و روح زمین تا خود
چه روید ، گاه عشق گوهر کانی بوزد و روح کان تا خود چه گوهر آید
و چه کان ، گاه آفتاب بوزد در آسمان روح تا خود چون تابذ ، گاه شهاب بوزد
در هوا روح تا خود چه سوزذ ، گاه زین بوزد بر مرکبِ روح تا خود
که بر نشیند ، گاه لگام بوزد بر سر سرکشی روح تا خود بکدام جانب
گرداند ، گاه سلاسل قهر کرشمه معشوق بوزد در بنده روح ، گاه زهر ناب
بوزد در کام قهر وقت تا خود کرا گزد و کرا هلاک کند ، چنانکه گفته است:

بیت

15 گفتم که زمن نهان مکن چهره خویش تا بر دارم زحسن تو بهره خویش
گفتا که بترس بر دل وزهره خویش کین فتنه عشق برکشد دهره خویش

7 تا وقت چه (چه:- P) اقتضا کند POK : تا خود F || که چه POKA : و چه NA
چه F || گاه عشق تخم PONK : کاه تخم A کاه خود عشق تخم F 8-7 تا خود چه
روید A : تا وقت چه اقتضا کند و چه روید F تا خود چه بروید POK تا چه روید N
8 عشق کوه : کوه A || کان تا PONFA : کان بود تا K || گوهر آید F : کوهست
کوه باشد K || 9 و چه کان NK : و چه کانت POA و چه وجه کانت PONA
گاه آفتاب NFKA : کاه عشق آفتاب PO آمان PONA : سای سیای K ||
خود چون : خود A چون 10 PONFK : تا خود چه K : تا چه PONFA
11-10 تا خود کد F : تا که PONKA بر روی K || سر سرکشی FA
سر مرکش K سرکش PN سرکش O || جانب : طرف P || PFKA : گرداند 12
کراید N بکرداشد O || کرشمه : و کرشمه PO || 13 کام قهر وقت PO : قهر وقت
کام وقت K کام وقت روح F قهر وقت N || تا خود ... هلاک کند : K -
تا خود NA : تا POF | گزد : کید NA کراید F آید PO || چنانکه گفته
است PO : NF 14 بیت : فصل A شعر K نظم O رباعی P زمن a 15
نهان مکن FKA : نهان مکن زمن PONFA a بترس 16 PON : بخش K

(2) این همه نمایش وقت بوذ در تاوش علم که حد او ساحل است اورا
بلجۀ کار راه نیست، اما جلالت او از حد وصف ویسان وادرآکر علم
دورست، چنانکه گفت:¹⁸

غزل

عشق پوشیدست هر گز کن ندیدستش عیان
لائفای بیهنده تا کی زند این عاشقان
هر کن از پندار خود در عشق لاف میزند
عشق از پندار خالی واژ چنین واژ چنان²¹

(3) هستی ذره در هوای محسوس است و نایافتش معلوم، اما هر دو بتابش
آفتاب گروست

27 بیت

خورشید توئی و ذره مائیم بی روی تو روی کی نمایم
تا کی زنقبال چهره یکدم از کوه بر آی تا بر آئیم

17 عایش PONFA : تابش K || در تاوش FA : در تاوش K تا در تاوش N
نابش PO || حد او PONFK : علم در A || Ama 18 PONFA : آنرا که K
او PONFA : عشق K || حد وصف OF : حد وصف A حد صفت K حد
وصفت PN || علم : 19 چنانکه گفت NFA - : NFA کفته است PO
20 غزل NA : بیت F شعر K ابیات O ربایی P || 21 هر گز PONKA : و هر گز F
23 میزند FK : میزند PONA || 24 خالی FK : دور F || واژ PO : از a
25 محسوس : محبوس A || و نایافتش PONKA : و نایافتش FA 26 گروست
PONFA : بکرواست K || 27 بیت POFA - : NK 28 a خورشید ...
Maiem NFK a b 29 - b || POFKA - : N ... یکدم PO :
کوه ...

30 (4) که نه هم دست نادافن از بزرگی و تعالیست ، از لطافت هم بوذ
 واز فرط القرب هم بوذ ، نهایت علم ساحل عشقست ، اگر بر ساحل بوذ
 ازو حدیثی نصیب او بوذ ، و اگر قدم پیش نهذ غرقه شوذ ، آنگه کی یارذ که
 33 خبر دهد و غرقه شده را کی علم بوذ

بیت

حسن تو فزو نست زینائی من راز تو برو نست زدانائی من
 36 در عشق تو انجهست تهائی من در وصف تو عجز است توانائی من
 لا بل علم پروانه عشق است ، علمش برون کارست ، اندرو اول
 علم سوزد آنگه ازو خبر کی بیرون آرد

K - 31-30 که نه هم ... القرب هم بوذ :

30 تعالیست : تعالی بود PO هم بوذ : هم بود O هم باشد P || 31 واز :
 از PO || اگر بر ساحل بود : مکر بر ساحل K || 32 غرقه PONA
 شرق FK || 33-32 کی یارذ که خبر دهد : کی یاود و کی خبر دهد A کسی باید که خبر
 دهد F که ناید K که یارد که خبر دهد N که خبر یابد که خبر دهد O که خبر دهد
 یابد و که خبر دهد P || 33 شده را کی PONFA : شده باشد که K || 34 بیت
 شعر K ابیات O رباعی P || 36 a : b پیش از K a || a نبهست K : نهیست ز
 F انتهاست PO || 37 بل : بد PO || 38 ازو خبر کی POA : او خبر کی K او که
 او خبر که N آرد : آید O

۴. فصل فی الملامة

(۱) کالاش ملامتست و ملامت سه روی دارذ : یک روی در خلق و یک روی در عاشق و یک روی در معشوق ، آن روی که در خلق دارد صمصم غیرت معشوقست تا باعیار باز ننگردد ، و آن روی که در عاشق دارد صمصم غیرت وقتست تابخود و انگردد ، و آن روی که در معشوق دارد صمصم غیرت عشقتست تا قوت هم از عشق خورد و بسته طمع نگردد واز بیرون هیچ چیزیش در نباید جست

۹ بیت

چون از تو بجز عشق نجوم بجهان هرگان و وصال تو مرا شد یکسان
بی عشق تو بودنم ندارذ سامان خواهی تو وصال جوی و خواهی هرگان

۲ فی الملامة : ۳ کالاش : عشق کالاش K || ۴-۳ یک روی ... و یک روی ...
و یک روی FKA : یکی ... و یکی ... و یکی N یکی روی ... و یکی روی ... و یکی روی | PO
۳ خلق : معشوق آن K || ۴ معشوق آن NA : خلق آن K معشوق است اما آن F-
مشوق این O || ۵ معشوق و آن P || ۶ معشوقست : عشق است P || تا ... ننگردد : || F-
PCM : خنجر PO || خنود و انگردد NA : خنود باز نشکرد POK
با خود ننگردد F || ۷-۶ POKF : معشوق دارد NA || ۷ صمصم : شمشیر P
و بسته NFA : بسته POK || ۸ واز : آن O || بیرون ... جست A : بیرون هیچ
چیزش در نباید جست K برونش هیچ در نباید جست البته F بروش هیچ چیزیش
در نباید N بیرون متغیری هیچ در نباید (نباید P) || ۹ PO : آبیات NFKA
رباعی P || ۱۰ ج-ون از تو بجز PONKA : جانا بجز از F || نجوم : NFKA
خواهی KA : خواهی PONF نخواهی

(2) وهر سه حمصم غیرتست در قطع نظر ازاغیار، زیرا که این کار بود که بیحایی رسند که عاشق غیر بود و معشوق هم غیر بود، واین سلطنت تابش عشق بود زیرا که قوت کال عشق از آنخاد بود و درو تفاصیل عاشق و معشوق در نگینجذ، آنکه وصال فراهم رسیدن داند و ازان حال قوت خورذ آن نه حقیقت عشق بود

۱۰

بُدْ عَهْدَمْ وَبَا عَشْقْ تَوْاْمْ نِيَسْتْ نَفْسْ
خَوَاهِي بُوْصَالْ كَوْشْ وَخَوَاهِي بَغْرَاقْ
(3) عَشْقْ بَايْذْ كَهْ هَرْ دُورْ بَحْورْذْ ، تَأْ حَقِيقَةَ الْوَحَالْ دَرْ حَوْضَلَهْ عَشْقْ
بَوَذْ اْمَكَانْ هَبْرَانْ بَرْخِيزْذْ ، وَاينْ هَرْكَسْ فَهِيمْ نِكَنْذْ ، چُونْ وَصَالْ اْنْفَصَالْ
بَوَذْ اْنْفَصَالْ عَيْنْ وَصَالْ بَوَذْ ، پَسْ اْنْفَصَالْ ازْ خَوَذْ عَيْنْ اْتَصَالْ بَوَذْ ،

12 وهر: هر K || این کار: این کاری K غیرت آن PO || 13 رسد: بررسد F غیر بود A: هم غیر N غیر بود OF غیر بود PK || واین: این O || 14 عشق بود: عشق است P: قوت: P -- || و درو: و در N || 15 در نگنجید A: نکنجد N نبود PFK شود O || وصال: NFKA: وصال را || POK: واژان FK: واژین PONA || 16 حال: A: - F: - حال N: حالت POKF: خود: خود O || آن نه حقیقت: نه POKA = ; NF = ... تبعیس 19-17

|| a 18 بند N : بر F b || گر هر گز گویت که فریادم N : هر کن نکویت بفریادم F
 || a 19 خواهی N : خواهی F 20 عشق KA : عاشق PO فصل عشق || هر کس K :
 که PONKA : بوند امکان PONFA : شود از کار K || هر کس K :
 کس ONA کم کسی F کس که P || نکنند : کنند F || 22 افضل از P : افضل او از ONFKA

اینجا قوت بی قوتی بوَذ و بُوذ نابوَذ و یافت نایافت و نصیب بی نصیبی

(۴) و اینجا هر کس راه نبرد ، که مبادئی او فوق النهایات است ، نهایت او در

ساحتِ علم کی گنجذ و در صحرا و نهم کی آید ، و این حقیقت دریست در صدف
وصدف در قعرِ دریا و علم را راه تا ساحل پیش نیست اینجا کی رسند

(۵) اما چون علم غرقه شود یقین گمان گردد ، از علم واژ یقین ظنی متواری

بر آید تا در لباسِ تلبیس « طنثت » (۲۰/۶۹) بدرگام تعزز ران حدیث گذر
یابد ، « اولم تؤمنْ قال بَلَى وَلَكَنْ » (۲۶۰/۲) اشارت بذین چنین کاری بوَذ ،

« انا عند ظنِ عبدي بی فَيَضَعَ بِي مَا شَاءَ » همین بوَذ ، فالعبد متصل بالظنَّ

23 قوت بی NFKA : قوت وی بی PO || و بُوذ F - : NKA و بُوذ وی

نابوَذ ONFKA : نابوَذ P || یافت F NKA : یافت وی PO | یافت نا یافت

و بُوذ نابوَذ K || و نصیب K NFKA : و نصیب وی PO || بی نصیب ONFKA : بی نصیب

24 کس NK : کسی POFA || او F - : النهایات NFA : النهایه است K

النهایت O نهایت است P || نهایت NA : و نهایت NF 25 و نهم :

اندیشه POKA : و این K این POF : در دریاء نیستی POF :

در است NKA 26 و صدف : F - : در قعر دریا FK : در دریاء نیستی A

در دریای نیستی N در دریا PO || راه تا ساحل پیش A : ساحل پیش راه

F راه ساحل پیش POK راه تا ساحل پیش N || اینجا آنجا F 27 علم : -

غرقه NF : غرق POKA || گردد : شود K || از علم : واژ علم P 28 بر آید NA :

بر آرند F بر آورند PK پردازند O || تلبیس : تلبیس O || ظنثت [بغير تقطیط] A :

طن F ظن K ظنثت N ظنی PO || گذر راه PO 29 ولکن : - لیطمی ن :

فلی N || بذین چنین کاری POF : باین چنین کاری KA بجنین کار N

بُوذ POFK 30 فلیظن بی ما شاء همین بُوذ NA :-

۳۰ انوار فیها روی عن الله سبحانه من الاخبار لابن العربي (حلب ۱۹۲۷)

والظنْ مُتَّصلٌ بالربْ ، آن ظنْ غَوَّاصٍ اين بحراست ، مگر آن گوهر بدستش
افتد يا او بدست آن گوهر افتذ

(6) ملامتِ خلق برای آن بوَذ تا ۱ گر يك سر موی از درون او بیرون
مي نگرذ يا از بیرون متَّفَسِي دارذ يا متعلَّق - منقطع شود ، چنانکه غنيمت
او از درون مي بوَذ هزيش هم آنجا بوَذ « اعوذ بالله منك » ، شبع و جوعش
از آنجا بوَذ « أَشْبَعْ يوْمًا وَاجْوَعْ يوْمًا » ، بیرون کاري ندارذ

بیت

این کوي ملامتست و ميدان هلاک وين راه مقامان بازنه پاک

مردي بایذ قلندری دامن چاک تا بر گذرذ عیاروار و ناباک

31 بالرب : - | - تعالى عن الاتصال K || آن ظن NFA : اين ظن PO آن K ||
این بحر NFKA : آن بحر يقين PO || است : بود F || گوهر بدستش
کوهرش بدست NF در بدستش K || 33 برای آن NFKA : برای اين PO ||
تا OFKA : که تا N تا انکه P || اگر کسی PO ||
يک سر موی FK : يکسر موئي PO سر يك موی A || از درون او FA :
از درون وي K او N از درون و PO || 34 مي نگرذ PONA : آيد K نگرد
متَّفَسِي PONFK : متَّفَسِي (؟) دارد A || دارد O - : PNFKA
+ : متعلَّق : + || شبع PONA : شبع PONFK : دارد K || او O - :
دارد K || 35 او : شبع آنجا بوَذ PONA : شبع
وجوعش ازو بود K شبع از آنجا بوَذ و جوع از آنجا F || 36 شبع آنجا
يomin PO || کاري PONFK : کاري A || 37 بيت NFA : شعر K ابيات O رباعي P
38 b مقامان بازنه باک POFKA : مقام بران بازنه N || a قلندری
قلندر N || دامن چاک POFA : دامن چاک K كه من خاک b و تا باک
وچلاک A چلاک N بي باک O و بي باک P

بطعم کار از اغیار برگرد و روی در کار آورذ و باک ندارذ تا درست آید
بیت

- بل تا بدرند پوستینم همه پاک از بهر تو ای یار غیار چالاک 42
در عشق یگانه باش و از خلق چه باک معشوق ترا و بر سر عالم خاک
(7) پس یکبار دیگر سلطنت غیرت معشوق بتاولد، ملامت باشگ
بر سلامت زند رویش از خود بگرداند، در حق خود ملامتی گردد، 45
« رَبَّنَا ظلمَنَا » (۲۳/۷) ایجا روی نمایند
- (8) پس یکبار دیگر غیرت عشق بتاولد رویش از معشوق بگرداند،
زیرا که بطعم معشوق از خود بر خاسته است، داغ بر طمع او نهذ، 48
نه خلق و نه خود و نه معشوق، تحریید بکمال بر تفرید عشق تاولد، توحید

40 بطعم ... آید NFKA : بیت دیگر هم بین معنی کفته است O دیگر هم درین معنی کفته اند P | بطعم NFK : بر طمع A | تا درست آید KA - : NFKA

41 بیت ONA : شعر K رباعی P ، F - ، داغ a 42 || POF a b || O b : بد چالاک N : و چالاک PO ناباک FK و ناباک A | POF a واZ 43 || NK از وز از

b معشوق POKA : معشوقه ONFKA || ترا P : صرا P || سر : - هم b : O -

44 بتاولد FA : بتاولد N باید K || بانگ PO : باز KA بار PO ||

45 رویش POK : و رویش NA || بگرداند PNFK : برگرداند OA F - : در حق ... بگرداند 47-45

45 در حق خود POK : و در خود NKA : بتاولد 47 || NA باید NK : رویش NK : و رویش POA || بگرداند : برگرداند O || PONKA بطعم 48

طبع F خاسته POKF : خواه به NA || داغ NKFA : دل PO NFKA : نهذ || ONK : نهند FA نهند P 49 و نه خود و نه NKFA : نه خود نه PO || معشوق : + داند K ||

تحریید بکمال PONK : تحریید و کمال A کمال تحریید F || O - : بر : || PONFA : تحریید K || بتاولد A ناولد K نازد N باید 50-49 || PO توحید

اورا وا خود هم : توحید اورا وا خود هم N توحید اورا وا خود F توحید وجود د خود هر (?) K توحید خود هم PO

اورا واو خود هم توحید را بُوز ، درو غیری را گنجایش نبَوز ، مادام که با او
۵ بُوز قیام او بذو بُوز و قوت او هم ازو بُوز ، عاشق و معشوق اورا همه
غیر بُوز

(۹) چون بیگانگان ازین مقام علم خبر ندارد و اشارت علم بذو
۵۴ نرسند ، چنانکه عبارتش بذو نرسند ، اما اشارت معرفت برو دلالت
بکنند که معرفت را حد و آخرش نبَوز (؟) یک حد او با خرابه است ، نه چون
علم که حدود او همه عمارتست ، اینجا تلاطم امواج بخار عشق بُوز ، بر خود
۵۷ شکنند و بر خود گردد

بیت

ای ماه بر آمدی و تابات گشتی گرد فلک خویش خرامان گشتی
چون دانستی برابر جان گشتی نگاه فروشندی و پنهان گشتی ۶۰

۵۱-۵۰ درو ... بذو بُوز :

۵۰ درو KA : و درو ON ، || غیری را گنجایش : غیری را گنجای A غیری را
کنجیg NK غیری گنجایش O غیری را درو کنج P || ۵۱-۵۰ مادام که با او بُوز :
مادام با او بُوز A مادام که او بُوز N — || POK ۵۱ قیام او بذو NA : قیام او هم
با او K قیام او هم بذو PO || و قوت او PONKA : و قوت F || عاشق PONFA :
وعاشق K || اورا هم PNFK : اورا هم A هم اورا O || ۵۲ غیر غیرت P || ۵۳ ازین
مقام علم خبر ندارد NK : ازین مقام خبر ندارد A ازین مقام علم و خبر ندارد F
علم ازین مقام خبر ندارد PO || ۵۴ چنانک ... نرسند : F | چنانک POA :
چنانچه NK || برو NA : بروی K بروی F بدو PO || ۵۵ حد و آخرش نبَوز یک حد او با
خرابه است A : حد و آخرش نبَوز حد او با خرابه است N یک حد و اجزائیست OK
یک حد با خرابیست F یک جز اجزائیست P || ۵۶ حدود او PONF : حدودش
حدود A هم || PO : NKFA || امواج بخار : امواج N ||
بر ONFA : چون بر P || ۵۷ و بر POKA : و هم بر POKA || گردد NF ||
گردد NF ۵۸ بیت ONFA : شعر K رباعی P || ۵۹ a و O — : b گردد
PONFK : کردی A || ۶۰ a چون دانستی PONKA : دانسته شدی کد F || برابر
جان گشتی POA : برابری جان گشتی K عاشق روی توام NF

(10) هم او آفتاب وهم او فلک ، هم او آسمان وهم او زمین ، هم او عاشق وهم او معشوق وهم او عشق ، که اشتقاقدار عاشق ومعشوق از عشقست ، چون عوارض اشتقاقدات بر خاست کار باز با یگانگی حقیقت⁶³ خود افتاد

5.

فصل

ملامت در عاشق ومعشوق وخلق گیرم که همه کس در آن راه برد ، اینجا نقطه هست مشکل وآن ملامت در عشق است ، که چون عشق³ بكمال رسذ روی در غیب نهذ وظاهر علم را وداع کند ، او پندارذ که رفت وداع کرد واو خود در درون خانه متمن نشته بود ، واین از عجایب احوالست ، وداع در رفتن بود نه وداع بر رفتن ، واین از مشکلات⁶

61 وهم او فلک NA : هم او فلک PFK هم فلک O || هم او آسمان PNFKA وهم او آسمان O || وهم او زمین PA : هم او زمین NFK ، NFK هم او عاشق NFKA : وهو PO 62 وهم او معشوق POA : هم او معشوق NFK عشق ... از F — || 63 عوارض اشتقاقدات N : عوارض اشتقاقدات PO عوارض اشتقاقدات FKA || بر خاست F — : باز K — || باز PO او PONFA : بیکانگی K || حقبت NK 64 || افاذ POFA : افاذ K — : PONFA ||

2 عاشق NFKA : عشق عاشق PO || کس (کسی A) دران راه برد OA : همه کس بدان راه نبرد K را راه بود دران F کس را درو راه بود N را دران راه برد P || 3 اینجا نقطه هست N : اینجا نقطی هست A اینجا نکته هست K اینجا نقطی هست F اما اینجا دقیقه ایست O اما دقیقه ایست P || مشکل : + همه کس بدو راه نبرد N || 4 در غیب POA : در عیت (!) خود K بغایت F در غیت N || ظاهر علم را POFA || او N — : و K ، N — || 5 واو FKA : او درون PONFA : اندرون K || نشته بود FKA : نشته باشد N || 6 وداع POKA : آن وداع F این وداع N || در کشته است P PONKA : در رفتن نه وداع رفتن بود F من

این حدیث است و کال کالست ، هر کسی بذو راه نبرد ، و مگر اشارت
بین معنی بود آنچه گفته اند :

بیت

9

ولیکن هوا چون بغایت رسد شود دوستی سر بسر دشمنی

6.

فصل

لامات تحقیق عشق

۳ هم بوز که عشق رخت بر گیرد و عاشق خجل شود از خود و از خلق و از
معشوق ، در زوال عشق متأسف باشد بر آن دردی بخلیفی بماند آنچه
بدل عشق مدتی ، آنگاه تا خود بکجا رسند آن درد ، و آن نیز رخت

۷ هر کسی بذو راه نبرد K : و هر کسی راه بآن نبرد F و هر کسی بذو راه نبرد N
هر کسی را با او (بذو O) راه نبود OA هر کسی را راه بذو نبود P || و مگر NA :
مگر POFK || ۸ بین NKA : به این F بین PO || آنچه OK : که PNFA

۱ فصل PONF(A) - ۲ تحقیق POK : در تحقیق K | لامات در تحقیق
عشق : ای کاهها در K بحروف سرخ نوشته شده و راجع بعنوان فصل مینماید و در
نسخهای دیگر راجع بعنوان نماید || ۳ که عشق رخت بر گیرد و عاشق خجل شود K | اکر
که عشق رخت بر کرید او (و N) خجل شود NA که عاشق خجل شود K | اکر
خجل شود F که خجل شود PO || ۴ در PNFA : و در O و بر K || باشد ONFA
شود K بود P || بر آن N : بران A بدان F زیرا \leftarrow که PO ، K - || بخلیفی
PONFK : KKA || بماند A : نماید || ۵ آنگاه FA : آنگاه
POK || تا خود بکجا رسند آن درد و آن N : تا بکجا رسند آن درد
آن A تا خود بانجا رسیده بود که آن درد K تا خود بکه رسند از درد آن
تا خود بکجا (بکجا P) رسند آن درد PO

بر گیرد تا کاری تازه شود ، و نیز بسیار بود که عشق روی پوشید از 6 زرق (؟) نمایش عشقی و دردی نمودن گیرد که او بوقلمون است هر زمانی رنگی دیگر بر آورذ ، و گاه گویند که رفتم و رفته نباشد

7.

فصل

عشق را اقبالی و ادبی است زیادتی و نقصانی وکالی ، و عاشق را 3 درو احوال است ، در ابتدا بود که منکر بود آنگاه تن در دهدز ، آنگاه ممکن بود که متبرّم شود و رام انسکار دیگر باره رفتن گیرد ، این احوال با شخصی و اوقات بگردد : گاه بود که عشق در زیادت بود و عاشق برو منکر ، 6 و گاه بود که او در نقصان بود و خذاؤندش بر نقصان منکر ، که عشق را

6 شود PONFA : بسود K || و نیز بسیار بود که NA : و بسیار بود نیز که PK و بسیاری بود نیز که F و بسیار بود که نیز O || عشق F- : PONKA 7 زرق F ورق PONKA || عشق PNFA : عشق OK || و دردی NFA : و درد K و در هر رنگ O و در هر رنگ P || بوقلمون است POF : ابو قلمونست K بوقلمون وقتست NA || 8 رنگی دیگر بر آورذ و (و :) گاه POFA : بر رنگی و کاه K رنگی دیگر بر آرد و کاه F رنگی دکر بر آورد N || که PFK- : ONA ور فنه نباشد A : ور فنه باشد POK و نه رفته بود F ور فنه باشد N

2 اقبالی POKF : اقبالی NA || هست : هست و O است P || زیادتی و نقصانی PONKA : زیادت و نقصان F || وکالی PONA : وکالی K وکالی هست F || و عاشق را PONFK : عشق را A 3 بود که PK : منکر بود آنگاه ممکن بود F منکر بود NKA 4-3 || PO - ، F - : NKA 4 ممکن بود که FKA : مبین شود PO ، N - || و راه انسکار منکر بود که O ، A - || 5 گاه بود که KA : این حال F : این N : و دیگر بار راه انسکار PO || این احوال K : کاه ONFA و کاه P || عشق در NFKA : منکر در P || بود K- : PONFA 6 و گاه بود که : کاه بود که K- : PONFA || بود و K- : PONFA : و عشق را K ||

قلعه عاشق در خویشتن داری می باید گشاد تا رام شود و تن در دهدز

بیت

۹ با دل گفتم که راز با یار مگو زین بیش حدیث عشق زنهر مگو
دل گفت مرا که این دگر بار مگو تن را بیلا سپار و بسیار مگو

8.

فصل

(۱) خاصیت آدمی این نه بس است که محبوبیش پیش از محبی بود؟

۳ این اندک منقبتی بود؟ «یخچههم» (۵/۴) چندان نزل افگنده بود آن
گدارا پیش از آمدن او که الی ابد الاباد نوش میکنند هنوز باقی بود

(۲) جوانمردا، نزلى که در ازل افگستند جز در ابد چون استیفا توان

۷ می باید گشاد POK : می باید کشادن A می باید کشود N می باید F ۸ پیت : NFA
شعر K رباعی PO || ۹ و ۱۰ مگو PKA : مگوی ONF b || ۱۰ FKA و بسیار
بسیار PON

۲ آدم OK : آدم NFA عاشق P || این نه PONFK : نه A || بس است : بس
باشد P بسب O || محبوبیش پیش از محبی PONA : محبوب بس بس است محبی
محبوبیش از محبی F || ۳ این اندک منقبتی بود POA : این اندک منقبتی بود K این نه
اندک منقبتی است F این نه اندک محبی بود و منقبتی N || چندان POKA :
چندانی NF || نزل بدل N ۴-۳ || آن گذارا NFK : از کذارا A
که این مشتی کذارا O آن مشتی کذارا P || ۴ پیش از آمدن PONFA : نزکی پیش
از آمدن (؟) K || او NFKA : ایشان PO || الی ابد الاباد : الی ابد الابد A ابد
الاباده K من الازل الی الابد NF تا ابد الاباد PO || میکنند NFKA : میکنند PO ||
هنوز POKA : هنوز NF || باقی بود PONKA : باقیست F || ۵ جوانمردا نزلى که F
جوانمردا برکی کی A جوانمردی برکی که K جوانمردانرا که N جوانمردانرا P جوانمردانرا
نزلى O || افگستند NA : افگنده K افگنده F افگنده PO || ابد POFN : ابد
خود A اید K آید N || تواند K تواند PO

کرد ؟ لا بل بُزْلی که قِدَم در ازل افگنند حدثان در ابد چون استیفا تواند ۶
کرد ؟ « فَلَا تَقْنُمْ نَفْسُكَ مَا أَخْفَى لَهُمْ مِنْ قِرْتَةٍ أَغْنِيْنِ » (۱۷/۲۲)

(۳) جوانمردا ، ازل اینجا رسید ، ابد بهایت نتواند رسید ، بُزْل هرگز
تمام استیفا نیفتند ، اگر بسیر وقت خویش بینا گردی بدانی که قاب قوسین ۹
(۹/۵۳) ازل وابد دل تست وقت تو

9.

فصل

(۱) سِرَّ آن که عشق هرگز تمام روی بکس نمایند آنست که او
صرغ از لست اینجا که آمده است مسافر ابد آمده است ، اینجا روی ۳
بدیهه حدثان نمایند که نه هر خانه آشیان اورا شاید که آشیان از جلات

۷-۶ لا ... کرد : O - | ۶ بُزْلی PONFA : تركی K | حدثان در ابد F : حدثان
در اید A چون حدثان در اید N حدیث ان در اید K حدثاً در آید PO | ۶ چون

استیفا تواند NF : چون استیفا توان A استیفا توان K استیفا تواند PO ||
۸ جوانمردا PNFA : جوانمردی K جوانمرد O || ابد بهایت نتواند رسید A : بدینجا

نهایت نتواند رسید K ابدرا بهایت نتوان رسید F ابد بهایت نه رسید N ابد هرگز
بهایت نتواند رسید O || ۹ تمام استینا PONF : تمامی استیفا K استیفا تمام A
۱۰ اگر ... تو : A -

۹ خویش N : خود K || POF-، PONF || گردی PONF : شوی K || قاب قوسین :
تاب آفتاب PO || ۱۰ ازل وابد PONKA : ابد واژل F || دل : O - || وقت
وقت K || تو : تست PO ||

۲ آن که OA : این که POK آن N || عشق هرگز NFA : هرگز عشق POK
تمام روی ONA : روی تمام K روی F بتمام روی P || آنست که او NFA : که
دست که K آنست او O بل آنست که او P || ۳ اینجا که PO : اینجا NA که اینجا K ||
است N : مسافر به آمده است K مسافر آمده است A مسافرانه || F-
|| روی : بروی P || ۴ بدیهه حدثان PONKA : بمحثان F :
عاید K || آشیان A : آشیانه N ، - || شاید PONKA :
بشايد . || اشیان POFA : ایشان K ، -

ازل داشته است ، گاه گاه وا ازل پر ز و در نقاب پرده جلال و تعزز خود
شود ، و هر گز روی جمال بکمال بدیده علم نموده است و نماید
(2) برای این سر اگر وقتی نقد^(؟) امانت ویرا بیند آن وقت بود که
از علایق و عوایق انجائی واز رهد^(؟) واز پندار علم و هندسه و هم
وفیلسوف خیال و جاسوسی حواس باز رهد

[غزل]

بیاور آنک دل دوستان بهم کشدا
نهنگوار غمان از دلم بدم کشدا
چو تیغ باذه بر آهنجم از نیام قدح
زمانه باید کز پیش من ستم کشدا
بیار^(؟) پور مغان را بده پور مغان^[۱]
که روستم راهم رخش روستم کشدا
که ایشان هر دو آنجائی اند نه انجائی

۵ وا ازل پر ز و در FA : بیان رد در K و ازل بود در N او (O-) در ازل
برد در PO || ۶-۵ نقاب پرده جلال و تعزز خود شود NF : تعزز خود شود
تعزز خود بود K || ۶ بکمال بدیده علم نموده A : بدیده علم نموده A بکمال بدیده علم
نموده K بدیده علم بکمال نموده N با کمال بدیده علم نموده P خود بکمال بدیده
علم نموده O || ۷ برای این سر اگر NFA : ویرا این سر اکر K برای این سر که
تا اکر PO || وقتی PO : PONFA : نقد PO : نقطه P- : بود : || ۸ وعایق
بیند NA : اورا بیند PF اورا هی بیند O و دیانت K || P- : بود : || ۸ وعایق
POFK : واز عوایق N || انجائی PF : انجا ONK ، A- ، POFKA
وار زهد NA باز رهد K و ادهد O و ارهد P || و هندسه PONFA : واندیشه دهنده K
۹ وفیلسوف PKA : فیلسوف ONF || جاسوسی حواس K : واز جاسوسی A و جاسوسی
طبیعت PO و جاسوس N ، F || باز رهد NFKA : رسته باشد PO

POFK- : NA | a ۱۳ - ۱۰ غزل ... قدح | a

۱۰ غزل A بیت a ۱۱ || N بیار A : بیار a || آنک A : آنچه b || N بدم
بدر A a ۱۲ || باذه A : یاره N || آهنجم A : ایحیم^(؟) N || نیام A : میان N ||
|| زمانه ... مغان a ۱۳ - b ۱۲ || POKNA : POFKN b پیش^(؟) : پیش A و لعله نیش^(؟) :
PONF b روستم (رسم) را POKNA : رخت رستم را F || کشدا A : کشدا
کشاد K || ۱۴ که PONFA : آنجائی اند نه انجائی PONF : آنجا اند
نه انجا A انجاد و نه انجا K || + که ایشان هر دو از عالم ملکوتند نه از عالم ملک N

۱۰.

فصل

او مرغ خودست و آشیان خودست ، ذات خودست وصفات خودست ، پر خودست وبال خودست ، هوا خودست پرواز خودست ، صیاد خودست ۳ وشکار خودست ، قبله خودست و مستقبل خودست ، طالب خودست ومطلوب خودست ، اول خودست و آخر خودست ، سلطان خودست ورعیت خودست ، صمصم خودست و نیام خودست ، او هم باگست وهم درخت ، ۶ هم شاخت وهم ثمره ، هم آشیانست وهم مرغ

- ۱** فصل PK || A- : PONFK ۲ ذات ... وصفات خودست : ذات ... وصفات خودست PK
ذات خودست A ذات خودست F وصفات خود F وصفات خودست ذات خودست N
ذات خودست وصفات O || پر OF : وبال خودست PONKA : وبال
خود F || هوا خودست : پرواژ خود POK وهوای خودست F - NA ،
پرواژ خودست PONKA : پرواژ خود F ۴-۳ صیاد ... وشکار خودست :
وصیاد ... وشکار خودست NA وصید ... خودست PO صید ... خود F - K ،
۴ قبله K : قبله F وقبله PONA' || مستقبل خودست K : واقبال خود F واقبال
خودست N ، طالب خودست NFK : وطالب خودست PO وطالب A ||
خودست ۵ PONKA : خود F : اول NFKA || اول PO : اول PO || آخر خودست
PONKA : آخر خود F || سلطان NFKA : سلطان O || ۶-۵ ورعیت خودست
ONKA : ورعیت خود F | ۷ سلطان ... وهم مرغ : وهم باگست وهم درخت وهم ثمره
وهم آشیان وهم مرغ وهم سلطان خودست ورعیت خودست وصمصم خودست ونیام
خودست P | ۶ صمصم NFKA : صمصم O | ونیام خودست ONKA : ونیام
خود F | ۷-۶ او هم ... وهم مرغ : او ... درخت هم آشیان وهم مرغ وهم ثمره A
هم باگست وهم درخت وهم مرغ هم آشیان هم شاخت وهم ثمره هم صیاد هم شکار K
او هم ... درخت هم آشیانست وهم مرغ هم شاخت وهم ثمره F او هم ... درخت
وهم ... ثمره وهم ... مرغ N وهم ... درخت وهم ثمره وهم آشیان وهم مرغ O

بیت

۹ ما در غم عشق غم‌گسار خویشیم شورینده و سرگشته کار خویشیم
محنت زدگان روزگار خویشیم صیادانیم و هم شکار خویشیم

11.

فصل

(۱) کرشمه حسن دیگرست و کرشمه معشوق دیگر ، کرشمه حسن را ۳ روی در غیری نیست واز بیرون پیوندی نیست ، اما کرشمه معشوق و غنج و دلال و ناز : آن معنی از عاشق مددی دارد ، بی او راست نیاید ، لا جرم اینجا بود که معشوق را عاشق در باید ، نیکوئی دیگرست و معشوق دیگر

حکایت

6

آن ملک که گلخن تابی بر وی عاشق بود وزیر با او گفت .
ملک میخواست که اورا سیاست کند ، وزیر گفت : تو بعدل معروفی ،
8 بیت NFA : شمر K ربانی PO || POFKA ما a ۹ || N a : تا || عشق PONFA
خویش K || b کار POFK : کاری a ۱۰ || NA محنت زدگان PO : سودازگان
|| روزگار PONFK : روز کاری A b || A و هم NFKA : خود K
شکار PONFK : شکاری A

۲ معشوق O : معشوق PNFKA || کرشمه حسن : که کرشمه حسن O
که کفته حسن P || ۳ غیری نیست NFA : غیری K غیر نیست P غیری است O
پیوندی نیست PONKA : پیوندی ندارد F || معشوق POFKA : معشوق N
۴ آن NFKA : این PO || بی او راست NFKA : بی او O ـی او راست P
لازم PONKA : PONA F- ۵ نیکوئی : نیکی N || ۷ تابی بر وی PONA : تاوی
در وی K تابی برو F || بود NF : شد POKA || وزیر با او گفت F ۸ ملک ...
وزیر با او بکفت OK وزیر با او گفت P وزیر ملک با وی بکفت F || ملک ...
کند : او خواست که اورا سیاست کند A و خواست که اورا سیاست کند K ملک
میخواست تا اورا سیاست کند F ملک میخواست که اورا سیاست فرماید N او خواست
که اورا سیاست کند PONF || گفت KA + : PONKA معرفی : مشهوری

این لایق نبود که سیاست کنی بر کاری که آن در اختیار نیاید، از اتفاق راه گذر ملک بر گلخن آن گذا بود واو هر روز بر راه نشسته بودی منتظر تا ملک کی بر گذرد، و ملک چون آنجا رسیدی کرشمه معشوق پیوند کرشمه جمال کردی، تا آن روز که ملک می آمد واو نشسته بود ۱۲ و ملک کرشمه معشوق در پیوسته بود آن کرشمه معشوق را نظاره نیاز عاشق در بایست، چون نبود او بر هنر بماند که محل قبول نیافت، بر ملک تغیری ظاهر گشت، وزیر زیرک بود بفراست آنرا در یافت، خدمتی ۱۵

۹ سیاست PONFK : سیاستی A || کنی PONFA : کند K || بر PONKA : کن ... نیاید FK : که در اختیار نیاید NA که دران اختیار نبود P آن اختیاری نبود O ۱۰-۹ از ... گلخن : و اتفاق راه گذر ملک بر کاخن A از اتفاق را کذار بر کاخن K و از اتفاق ره گذر ملک بر F و از اتفاق ره گذر ملک بر کاخن N و از اتفاق راه آن ملک بر کاخن PO || ۱۰ روزی O ۱۱-۱۰ : روزی O ۱۱ بر راه ... تا N : بر راه نشسته منتظر تا FA بر راه بکندشتی منتظر بودی تا K بر راه منتظر نشسته بودی تا PO ۱۱ کی NF ۱۱ || POKA - : بر گذرد O ۱۱ و ملک چون POKA : چون ملک F و ملک ۱۲ کرشمه N - : معشوق PO را + : NFKA

۱۳-۱۲ کردی ... معشوق : F -

۱۲ تا آن روز که NKA : تا روزی PO : می آمد K || PO نشسته بود ONA : و کاخن تباو سته بود K کدا بر راه نبود P ۱۳ و ملک ملک PO || POA - : و K, NF : اورا P NKA : ONFKA : معشوق را ۱۴ عاشق ONFKA : عاشق P || بایست NFKA : می بایست PO چون ۱۴ چون کدا PO || بماند PONK : ماند FA || قبول NF : POKA - : NF ۱۵ گشت ۱۵-۱۴ بر ملک تغیری K : تغیری NFA و (O-) تغیری در وی PO || PNKA : آمد F شد O ۱۵ || زیرک NKA : نیک زیرک PO مترصد آن حالت F بفراست آنرا در یافت F : بفراست آن در یافت P بفراست در یافت O حسن آن نه یافت A بسخ آن در بایت K حس کرد ان را بیافت N

بکرد و گفت که ما گفتم که اورا سیاست کردن هیچ معنی ندارذ که ازو زیانی نیست، اکنون خود بدانستیم که نیاز او در می باشد

18 (2) جوانمردا، کرشمه معشوقی در حسن و کرشمه حسن همچون ملح در دیگ بیاند تا کمال ملاحت بکمال حسن پیوند؛ جوانمردا، چه گوئی اگر با ملک گفتدی که او از تو فارغ شد و با دیگری کاری بر ساخت 21 عاشق شد، ندانم تا هیچ غیرتی از درون او سر بر زدی یا نه

بیت

هرچه خواهی بکن ای دوست مکن یار دگر
کانگهی پس نشود با تو صرا کار دگر

24

- 16 بکرد POK : کرد F واجب دید || گفت که NA : و گفت POK کفت F اورا سیاست کردن NKA : سیاست برو F سیاست کردن او P سیاست کردن O || وجه P که O- 17 زیانی نیست PONA : زیان نبود K هیچ زیانی نیست F || خود : (بعد از) او K || بدانستیم NKA : ندانست O دانست P معلوم شد F || نیاز او NFA : زیان را نیاز او PO || در می در F PONKA : می در PONFA 18 و کرشمه حسن OFK : POKA : نمک PNA : NF- || ملح POKA : در 19 در PONKA : در باید F || بکمال P : جمال || جوانمردا : O- - || K - 20 اگر : A - - || گفتدی PONF : کفتدی A کفی K || او : O - 21 و با ... شد : PO - | کاری بر ساخت NA : کار بر ساخت F شناخت K || شد NKA : کشت F || تا هیچ PNFKA : چه O || غیرت ONKA : غیرت ONKA 21 : از ... زدی PO(?)KA : از درونش سر زدی F سر از درون او بر زدی N || بآ نه : + ان الله لا يغفر ان يشرك به ويغفر ما دون ذلك لمن يشاء (۴/۴) N || 22 یار PONFK : یاری A || 24 کانگهی پس نشود (نبود P) : کانگهی می نشود A وانگهی بس نشود K که ازان بس نشود F که بس ازکه نشود N || دکر (دیگر) POF : سر NKA || - تا پنداشی که این طاماتست حاشا و کلا که این ترجمه این آیتست که فرمود قوله تعالیٰ ان الله لا يغفر ... ما دون ذلك لمن يشاء F

(۳) عشق رابطه پیوندست ، تعلق بهر دو جانب دارد ، اگر نسبت او در سمت عاشق درست شود پیوند ضرورت بود از هر دو جانب که او خود مقدّمه یکیست

27

12.

فصل

سر روی (۱) هر چیزی نقطه پیوند اوست ، و آیی در صنع متواریست ،
و حسن نشان صنعت ، و سر روی (۲) آن رویست که روی درو دارد ، و تا آن سر روی (۳) نه بینند هرگز آیی در صنع و حسن نه بینند ، آن روی جمال « ویپنچ و خجه رَبَّکَ » (۵۰.۷۲) است ، دیگر خود روی نیست که « کُلَّ مَنْ علیها فَانِ » (۵۵/۶۲) ، و آن روی قبح است تا بدنی

6

25 رابطه PONKA : PO : واسطه NFKA : نسبت || تعلق POFK : و تعلق NA : نسبت || 26 در سمت NA : با جانب FK در حدیث PO : عاشق || O - : شود || شود : آید P : بود || OK : شود || K : در مقدمه PONFA 27

2 سر روی : سروروی FA بر روی K || اوست ... متواریست : PONFA : است K || 3 صنعت POFKA : صنع اوست N || و سر روی آن رویست که : و سروروی آن رویست کی FA و سروروی آن رویست که N و دلالات بر آیت و حسن و صنع آن روی است که K و آن (آن-O) سروروی آن دروست که PO || روی (رو F) درو دارد PONF : روی دو رو دارد A روی درو باید K || 4-3 و تا ... بینند : و نشان سر روی نبیند A و با آن بر روی پیوند K و تا آن سروروی نبیند F و تا آن سروروی نه بینند N و (آن-O) تا این (آن-O) سروروی نه بینند PO || 4 آیی PONFA : آیت K || در صنع و حسن K : و صنع و حسن A صنع و حسن N و حسن و صنع F و صنی و حسنی || آن NF : و ان K از 5 ربك : + ذوالجلال PN + والاکرام N || PO دیگر POFKA : دکری N || 6 و آن POF : آن ، - K || تا بدنی PO : تا بدنی K و تا بدنی F قبح : هیچ

13.

فصل

- (1) دیده حسن از جمال خود بر دوخته است که کمال حسن خودرا در نتواند یافت ^الا در آینه عشق عاشق ، لا جرم ازین روی جمال را عاشقی در بایند تا معشوق از حسن خود در آینه عشق و طلب عاشق قوت . تواند خورد ، واین سری عظیم است و مفتاح بسیار اسرار است
- 6 (2) پس خود عاشق بحسن معشوق از معشوق نزدیک تراست ^که معشوق بواسطه او قوت میخورد از حسن و جمال خود ، لا جرم عاشق معشوق را از خودی خودش خودتر است ، و برای اینست که برو از دیده او غیرت برد ، واندرین معنی گفته است :

بیت

یا رب بستان داد من از جان سکندر کو آینه ساخت که در وی نگری تو

- 2 دیده حسن از جمال خود NIKA : معشوق دیده حسن خود از جمال خود ||
 کمال : N — || خودرا PONF : خود A که خودرا K || 3 نتواند POFA : توان
 عشق عاشق NFKA : عشق و طلب عاشق تا PO || 6 جمال را ... از معشوق : N —
 4 عاشق PKA : عاشق F ، O — | بایند K : بایند POKA | خود FA : خوبیش POK
 و طلب عاشق : بطلب عاشق K | 5 واندرین POKA : این F | سری : سر A او : A —
 بسیار FKA : کنوز PO | PO | — نظم (رباعی P)

- مسی فزودنم زرخش بی سبب نبود می بود جای بود حریف طرب نبود
 مستقفلم اکر تو بکوئی تو بوده او بود در طلب که مرا این طلب نبود
- 6 خود POKA — || 7 معشوق NF : POKA — || میخورد POFKA : POKA — ||
 بخورد N || 8 معشوق را POFKA : معشوق خودرا N || خودش NK : NK
 خودش A خودی خود POF : نزدیکتر O خود نزدیکتر P ||
 و برای : واز برای A || 9 برد PONFA : است K || واندرین ONA : ودرین PF
 و نه ازین K || گفته است OF : گفت انکس کی کفت A کفته اند PK گفته است که N
 F b آینه POF : آینه را NKA || که ... تو PONKA : تا تو در وی نکری 11

(3) اینجا که عاشق معشوق را ازو اوتر بوذ عجایب علایق پیوند تهیید ۱۲
 افتد بشرطی بپیوندی عاشق با خود ، تایحائی رسند که اعتقاد کند
 عاشق که معشوق خود است ، واگر در عین راندگی و فراق ونا خواست
 بوذ پندارذ که ناگزیرانست و معشوق خود است ۱۵

بیت

چندان نازست زعشق (؟) تو در سر من تا در غلطم که عاشق تو بر من
 یا خیمه زند وصال تو بر در من یا در سر این غلط شود این سر من ۱۸

12 اینجا : انجا P || اوتر OFKA : واتو N او اقرب تر P || بوذ
 ست K || علایق پیوند NA : علایق K خلایق F بود علایق PO ۱۳ عاشق
 || PONKA : عشق F || با خود تا FA : تا خود PONK || بجایی رسند : انجا بر سد K
 کنند PONFK : برد A || ۱۴ عاشق که NA : که عاشق که K که عاشق
 اوست : + که انا الحق وسباعی نکته آنست N || عین راندگی و NF
 راند که و A عین راید که K غیرت داند که PO ۱۵ بوذ
 پندارذ K || ناگزیرانست و معشوق A : ناگزیرانست و معشوق K
 ناگزیر از آنست که معشوقه F ناگزیر آنست که معشوق N ناگزیرانست و معشوق PO ||
 خود : PNFA ۱۶ بیت A : شعر K رباعی ۱۷ || P ONFA : نازست a
 بارست K ناساز است O || زعشق (؟ غیر موزون) POFKA : عشق N
 || b تو بر PNFKA : تو در بر O ۱۸ || a بر در PK : بر سر در بر O
 b غلط POFKA : هوس NKA || شود POFKA : رود N || (در لوابع عین القضاة
 (ورق ۱۷ آ) این رباعی دیده میشود :)

چندان بارست زعشق با جان و تم
 کوئی که تو عاشق معشوق من
 تا در سر آن شوم که خویشتم
 دام غلط است این بکذار مرا

14.

فصل

مشوق با عاشق گفت : بیا ، تو من گرد ، که اگر من تو گردم آنگاه
 ۳ معشوق در باید و در عاشق بیفزاشد و نیاز دربایست زیادت شود ، و چون
 تو من گردی در مشوق افزاید ، همه مشوق بوذ عاشق نی ، همه ناز بوذ
 ۰ نیاز نی ، همه یافت بوذ دربایست نی ، همه توانگری بوذ درویشی نی ، همه
 ۶ چاره بوذ و پیچارگی نی

15.

فصل

(۱) باشد که این کار بجهائی رسند که از خودش غیرت آید و بر دیده
 ۳ خود غیرت برذ ، واندرین معنی گفته اند :

۲ با عاشق NFKA : عاشق را PO^{FK} || من کرد که FK : من شو کی A من شو N
 من کرد O بر من کرد و P || من تو کردم FK : من تو شوم NA نه تو می (۴) :
 کردم O نه من کردم P || آنگاه POFK : آنگاه NA || ۳ و در عاشق ONFKA :
 عاشق عشق P || نیاز عاشق و OF نیاز عاشق PN || ۴-۳ زیادت ...
 نیمه : K- || ۵-۴ عاشق ... یافت بوذ : O - | ۴ عاشق نی FA : عاشق
 عاشق نه P || ۵ نیاز FA : نیاز K نیاز نه PN | یافت بوذ : یافته بود و K
 نه FA : PONF || ۶-۵ همه A ، PONF : وهمه A ، K- ، PONF همه بود و درویشی نه همه
 چاره بود K بود و چاره A بود چاره F و چاره درویشی N بود و فقر نه و چاره بود O
 بود و چاره P || پیچارگی : پیچارگی O || نی FA : نه K : P - ، ONK ||

۱ فصل : P- || ۲ باشد که POKA- : NF رسند K : بررسد
 از خودش غیرت آید A : از خویش غیرتش آید K از خودش غیرت بود F از خودش
 غیرت N از خود غیرت آید P در خویش غیرت آید O || ۳ خود : خودش PO
 واندرین ONA : ونه ازین (۴) K و درین PF || معنی : + لایق این حال F
 آند PO : است NFKA

بیت

ای دوست ترا بخویشن اوست نیم وز رشک تو با دیده خود دوست نیم
غمگین نه از آنکه با تو اندر کویم غمگین از آنکه با تو در پوست نیم 6

(2) واین نکته بحایی می رسد وقت وقت که اگر روزی معشوق با جمال تر
بود او رنجور شود و خشم آیدش ، واین معنی تا کسی را ذوق نبود دشوار
تواند فهم کردن 9

16.

فصل

عشق بحقیقت بلاست و انس و راحت درو غیرست و عاریست ، زیرا ۱۰
فراق بحقیق در عشق دؤیست و وصال بحقیق یکیست ، باقی همه پندار وصالست ۳
نه حقیقت وصال ، و برای این گفت :

۴ بیت ONFA : شعر K رباعی P اوست نیم ۵ || دوست نه ام K
دوست نیم b || PON K ۶ a غمگین نه از آنکه PA : نه غمگین که K
محزون از انکه F غمگین نه ازام که N غم کنی از انکه O aدر b-a ۷ || ... آنکه : O - | اندر کویم PNK : اندر کفتم A در کفر نیم F b ||
نه ام K ۸ || و آن O || نکته NK : نقطه F نقطه A لفظ POF ۹
که : PO - | روزی A : روزی PONFK : با جمال تر NA : بجمالتر POFK ۱۰ و خشم
PONFK : واورا خدم A || ذوق : ذوق K || دشوار PONFA : دشوار K ۹ تواند
فهم کردن A : تواند فهم کرد PK فهم تواند کرد N فهم شود O
۱ فصل PNKA : فصل غریب O ، بس F ۲ بحقیقت N : حقیقت FKA بحقیقت
در PO || و انس NFA : و نفس K ، PO - || درو غیرست O : درو غیرست FA
در غیب K درو غریب N درو غربت P || و عاریست PONKA : و عاریست
فراق : ۳ بحقیق NFKA : بحقیقت PO : در عشق PO - || NK - : POFA
دویست POKA : دوریست POKF : بحقیقت N ۴ وصال : بحقیقت NA || K - و :
POK ۵ گفت NFA : کفته اند K -

بیت

۶ بلاست عشق من کز بلا نپرهیزم چو عشق خفته بود من شوم بر انگیزم
 مرا رفیقان گویند کن بلا پرهیز بلا دلست من از دل چگونه پرهیزم
 [درخت عشق همی روید از میانه دل چو آب بایدش از دیدگان فرو ریزم]
 ۷ اگرچه عشق خوش و ناخوشت اند عشق صراخوش است که هر دو هم برآمیزم

17.

فصل

- (۱) چون عشق بلاست قوت او در علم از جفاتست که معشوق کنذ،
 ۳ آنجاکه علم نبود خود حقیقت قوتش از یکی بود
 (۲) تا جدت بر معشوق بود و تا پیوندی ضرورت وقت آید جنگی باختیار
 دوست دوست تر از ده آشی دارد

5 بیت NFA : شعر K رباعی PO || ۶ a من کز NFK : ومن آن کز O
 تو من از P b || چو NF : چون POA چه K || خفه بود PFA : بود K خفه
 شود ON || من شوم NFA : من روم K من O شور من ۹ - b ۷ || POFKA - : N [۸ | KA -
 عشق : - | F ۷ b من PON : ومن ... درخت ... ریزم | POFKA - : N [۸ | KA -
 ۹ a اگرچه ... اند A : اگرچه ... خوش ناخوشت است اندر K اگرچه عشق
 ترا ناخوشت و اندر N نظم (بیت P) اگر چه عشق خوشست ووفا خوش آمد
 عشق دو PO || b دو POFKA : دم

K - ... شود : 14-1

2 او در علم : در علم او A در علم NF او در علم 3 علم NFA : عالم PO ||
 قوتش PONA : خویش F 4 و تا OA : با PONA || ضرورت F - : در
 قوه F || جنگی PONA : خشک باختیار ... وجنگ : NA : ده هزار
 5 دوست دوست تر PO : دوست تر A دوست اید N || ده هزار PO : دارذ
 N - : POA

(3) ابتدای عشق از عتاب و جنگ در پیوند که دل پاسِ افاس⁶
او داشت گیرد که ازو بر هیچ چیز راغضا نتواند کرد [تا بعاقبت تأسف
خورذ و دستِ خود از ندامتِ فراق می خاید و دستِ تحریر بر فرقِ ندامت
میزند، میگویند:]⁹

بیت

چون بود مرا با صنمِ خویش وصال با وی بعتاب و جنگ بودم همه سال
چون هجر آمد پسنده گشم بخیال ای چرخ، فضولیم، مرا نیک بمال!] ¹²
پس در میانِ جنگ وصلاح وعتاب وآشتی وناز وکرشه این حدیث
محکم شود

18.

فصل

(1) خودرا بخودِ خود بودن دیگرست و خودرا بمعشوقِ خود بودن
دیگر، خودرا بخودِ خود بودن خایِ بدایتِ عشق است، چون در راهِ

6 ابتدای NA : وابدا P ودر ابتدای O | عتاب : + بود P || 7 ازو
از وی F || بر هیچ چیز PON : بر هیچ A هیچ چیز F || راغضا N
موسا POA || کردن POA : کردن NF

12-7] تا بعاقبت ... بمال [POA— NF : 9-8 و دستِ تحریر... میگویند
آمد F : آید N || پسنده گشت F : پسند کردم N || بخیال N : بعمال b
فضولیم F : فضولیم N

14-13 پس ... شود F— : PONA

13 جنگ وصلاح وعتاب وآشتی وناز : جنگ وعتاب وصلاح وآشتی وناز NA جنگ
وصلاح وناز وعتاب وآشتی وناز PO || این PON : آن

2 بخود P : بخودی NKA— || POF خود 3 : ONKFA : بخودی A || جام PON

پنځکي خودرا نبود واز خود برسد آنکاه او را فرار سد، آنکاه خودرا با او ازو فرار سد

6 (2) اينجا بوذ که فنا قبله^ه بنا آيد و مرد^ه محروم پروانه وار از سرحد^ه بقا بفنا پيوند^ه، واين در علم نگنجند الا از راه^ه مثالی، واين بيت مگر بدین معنی دلالت کند که من گفته ام بروزگار^ه جوانی:

9 بيت

تا جام^ه جهان نمای بر دست^ه منست از روی خرد چرخ^ه برين پست^ه منست تا کعبه^ه نیست قبله^ه هست^ه منست هشيارترین خلق^ه جهان مست منست

12 (3) «هذا ربی» و «انا الحق» و «سبحانی» همه بوقلمون اين تلوينست واز تمکين دورست

4 واز خود POFKA : واز خود N || برسد PONA : ترسد FK || آنکاه او را فرار سد آنکاه خودرا با واز فرار سد A آنکاه او بدو فرسند (4) K آنکه بدو ازو فرار سد F آنکاه او را بدو فرا (افرا P) رسد PO || 6 ايزا PONFA : ايزغا K || 7 و مرد ... پيوند^ه ONF : مردم P ميروم K محروم POK : محروم بسته F محروم شود بطوفاف کعبه قدس واز سرحد فنا بخطه بقا شل^ه کند N | سرحد + : NFA بقا POFKA : سر بقا N || 7 واين PONFA : وان K || 8 واين بيت OF PNKA : برين کعبه^ه که من گفته ام POK - : NFA || 9 کعبه^ه PK - : NFA || 10 کعبه^ه ONFA : ی کند PK || که ... جوانی: که گفته ام بروزکار جوانی N که من کفه^ه ام بروزکار FA که من گفته^ه ام O ، O - : NFA || 11 a در PNFA : در OK || 11 b هشيارترین PONK : هشيار تر FA || 12 وانا الحق و سبحانی POFKA : و سبحانی KA شعر K رباعی PO بيت N || 13 تلوينست NFA : تلوين اند K نمونه O نمونه است P || وار ... دورست: O- | دورست PNFA : دور اند K

19.

فصل

- (1) تا بخود خود بوز احکام فراق ووصل وقبول ورد وقبض وبسط
واندوه وشاذی واین معانی برو روان بوز واو اسیر وقت بوز، چون وقت ۳
برو در آید تا وقت چه حکم دارد اورا بحکم رنگ وقت باید بوز، اورا
برنگ خود بکند، وحکم واردات وقت را بوز، در راه فنا از خود این
احکام محو افتاد واین اضداد بر خیزد زیرا که مجلس طمع وعلتست ۶
- (2) چون ازو در خود واخوذ آید راه او بخود ازو بوز وبرو بوز،
چون راه او بخود ازو بوز وبرو بوز این احکام برو نرود، احکام فراق
وصل اینجا چه کند، قبول ورد اورا دامر کی گیرد، قض وبسط ۹
واندوه وشاذی گرد سراپرده دولت او کی گردد، چنانکه این بیت گفته است:

2 خود را K || 3 واین PONFA : خود را || K واین NFKA : برو :
بروی PO || روان POFK : روا || NA بوز PNFA : شود OK || بوز :
کردد K || 4 برو ONFA : بروی K بد P || دارد PONFA : در آرد K || اورا
بحکم رنگ و ت باید بوز POFK - : NA | بحکم رنگ A : بحکم ورنگ N || اورا :
وی را FKA || 5 بکند PON : کند PON || واردات A : وارد A وارد F ، در خود وارده ۷
در خود واندوه PONKA : محش FK - : PONA || F- : مجلس PONKA : محش ۸
PONA : در خورد واندوه F در خود خود را خود K || راه او بخود ازو بوز
وبرو بوز POFA : راه بخود برد وبرو بود K راه بخود ازو بود وبرو بوز N ||
چون راه او بخود ازو بوز وبرو بوز NFK - : A ، چون راهش بخود ازو بود ۹
وبرو شود PO || برو نرود احکام PFK : بروی نرود احکام O برو بود احکام A ،
N - ۱۰ و دامن کی PO : کی F || NKA کی PONFA : کی F || NKA کی ۱۰ کی که PONFA : که K :
چنانکه : چنانچه O || این بیت گفته است POFA : این ... اند K گفت N

بیت

- 12 دیدم نهادِ گیتی وأصلِ جهان وز علت و عال بر گذشتم آسان
وان نور سیه زلا نقط برتر دان (؟) زان نیز گذشتم نه این ماند و نه آن
(3) اینجا او خداوند وقت بوَذ، چون با همانِ دنیا نزول کند بر وقت
15 در آید، نه وقت برو در آید، واو از وقت فارغ
(4) بلي وجودش بذو بوَذ وازو بوَذ، وain مگر فراقِ اين حال بوَذ،
وفناش ازو بوَذ درو بوَذ، وain را اختفا درکنهِ لاَ گويند، وگاه موی
18 شدن در زلفِ معشوق خواند، چنانکه گفته است

بیت

از بس کشیده ام زلف تو ستم موشی گشم آزان دو زلپن بخم

- 11 بیت NFA : شعر K نظم O رباعی P || دیدم a 12 دیدم : دیدم و P دیدم
جستم K || نهاد K : نهان || PONFA : جهان : دو جهان P || وز علت و عال
وز علت و عار KA از علت و عار N وز غیب و عیان O واژ ضل عیال P || گذشتم
|| K سیاه P || 13 a وان PONFA : زان K || سیه ز ONFA : سیه ز سیاه P
نقطه PK : نقطه PK || برتر دان PONFA : بود بران K || b ماند و نه آن
NFA : ماند نه آن PO زمانه وان K || 14 او : دو K || وقت PONA : دو K
وقتی K || نزول NFA : منزل K منزل PO || 15 نه وقت برو : نه او برو
وقت K و وقت درو F || از وقت فارغ POFK : ازو فارغ بود || 16 بلي
بل N بلکه PO بذو (برو K) بود وازو بود NFKA : ازو بود بدو O ازو بود بدو
بود P || مگر PO : کل NFA : آن حال K از خیال || PO
بود || 17 وفناش NFKA : شود A PONFK : وح و قیاس P وح بود قیاس O
|| K- : || واین را PF : این را K واین O اینجا NA || الا : || F -
18 خواند POFKA : خواند A خواهد N || گفته است POKA : کفت N || 19 بیت
NFA : شعر K رباعی P || 20 a PO : کشیده ام P : کشیده ایم Pm کشیدم NA کوشیدم
کشیدم OF b گشم || POK : کشم NA کشیده ام F || زلپن PNFKA : زلف تو O

زین پس چه عجب اگر بوم با تو بهم در زلف تو یک موی چه افزون و چه کم ۲۱

20.

فصل

(۱) چون این حقیقت معلوم شد بلا وجفا قلعه گشادن منجنيق اوست

در بستی توئی تو تا تو او باشی ۳

(۲) تیری که از کان ارادت مشوق روز چون قبله توئی تو آمد

گو خواه تیر جفا باش و خواه تیر وفا، که حرف (؟) در علت بود یا نه :

تیررا نظر باید و هدف قبله وقت بود ، تا همگی او روی در تو نیاورد چون ۶

تواند انداختن و انداختن را در تو علی التعین لا بد از تو حسابی باید ،

|| زین پس KFNA : این بس PO || چه عجب NFA : نه شکفت PO نشکفت K ۲۱

b تویک : یک POFKA

۲ این PONFA : ان K || ۳-۲ قلمه ... توئی تو A : قلمه کشادن است منجنيق اویست

درسی تویی K قلمه کشادنست منجنيق اوست در بستی قوى تو FK قلمه کشادن است

و منجنيق اوست در پستی توئی تو (تو : - O) PO منجنيق اوست در قلمه کشادن

و در بستن تویی تو N (تصحیح بعدی مینابد) | جناه مشوق بر عاشق دلیل قلمه

کشادن است روا بود که مشوق وجود عاشق را در منجنيق بلا نهند ... زخم بر وجودت

می اندازد برای آنست تا توئی ترا در تو نیست کند و محظی خودت هست کند -

لواح عین اقصاهه ورق ۲۰ || ۳ تا تو او باشی OK : تا او باشی P تا تو باشی F

تا تویی او نباشی A تا تو بی او نباشی N || ۴ روز : ریزد P || قبله PONFA :

هدف قبله K || آمد NFA : آند (؟) K بر تو آید PO || ۵ گو POKA : که ، N

F - || جنا - وفا : جنا - وفا || خواه NKA : خواه POF || حرف :

صرف PONFK ضرب A || بود F || بود PONKA : بود F || رود NKA : یا نی F

تا PO || ۶ باید : بود باید P || وهدف باید PO || وقت : بوقت K

بود : F - || نیاورد FKA : نیاورد PON || ۷ انداختن و انداختن را : انداخت

و انداختن K انداختن را A انداختن PONF : التبعی PN الیقین OF

حسابی PONFA : حال حسابی K || باید PNFKA : نیاورد O

این چندین پیوند چون کفایت نبود و خودرا یکی ازین جمله پسنده بود؟
۹ اینجا بود که گفته است :

بیت

یک تیر بنام من از ترکش برکش وانگه بکمان سخت خویش اندر کش
۱۲ گر هیچ نشانه خواهی اینک دل من از تو زدن سخت وز من آهی خوش

21.

فصل

(۱) بدایت عشق آنست که تخم جمال از دست مشاهده در زمین
۳ خلوت دل افکنند، تریت او از تابش نظر بود، اما یک رنگ نبود،
باشد که افکنند تخم و برگرفتن یکی بود، و برای این گفته اند :

۸ چندین FKA : چنین PON : بود A || خودرا یکی ازین جمله پسنده (بنده F) FA : خودرا ازین جمله یکی پسند K خود یکی ازین جمله پسندیده N و یکی ازین جمله خودپسند (پسنده P) PO || ۹ اینجا بود که گفته است PONFA : اینجا ... اند K اینجا بود که گفته است O و اینجا گفته است P || ۱۰ بیت NFA : شعر K رباعی PO || ۱۱ b وانگه : انکه O سخت خویش اندر PONFA : ابروات در K || ۱۲ a گر a POFK : ور POF : NKA : دل من NFKA : تر N || دل و جان b || PO زدن b || PNKA هیچ POFKA : افکنند F : از تابش K : او تاوش NA او تابش F اورا تابش || یک PONFA : بیک K || رنگ : یک F || ۴ و برگرفتن NA : OF زدنی (وله وجه) || سخت PONFA : تیر K آهی PONFA : ناله و K

|| K -- : PONFA || ۲ جال FA -- : PONK ۱ فصل
مشاهده POFKA : مشاهده مشوه N || ۳ دل A : دل ، POFK : افکنند F : افکنند PONKA || او از تابش K : او تاوش NA او تابش F اورا تابش || یک PO : بیک K || رنگ : یک F || ۴ و برگرفتن NA : POFK : برای A از برای N و برگرفتن

بیت

اصل، همه عاشقی ز دیدار افتذ 6
چون دیده بیدید آنگهی کار افتد
در دام بطعم مرغ بسیار افتذ
پروانه بطعم نور در نار افتذ

- (2) حقیقتش قرآن بوذ میان دو دل ، اما عاشق عاشق بر معشوق
دیگرست وعشق معشوق بر عاشق دیگر ، عشق عاشق حقیقتست وعشق ۹
مشوق عکس تابش عشق عاشق در آینه او
(3) ازان راه که در مشاهده قرآن (؟) بوذه است عشق عاشق ناگزرانی
اقضا کند وذلت واحتمال و خواری و تسلیم در همه کارها ، وعشق معشوق 12
جباری وکبریا وتعزّز

بیت

زانجا که جمال وجاه آن دلبر ماست 15
ما درخور او نهایم او درخور ماست

5 بیت NF : این بیت A میان شمر K ابیات O رباعی P اصل a 6 || POFKA
اصل N b a 7 || POFKA افتذ b a 6 || NFKA : آید FKA بطعم a 7
طعم N bدانه 8 قرآن NFK : فراق A قرار PO || بر معشوق
|| N - : POFKA در معشوق A 10-9 || بر عاشق ... معشوق PONFK
10 عشق : NK || قرآن K - : فراق FA قرار PO
|| N - : 11 که : - || PONFA
ناگزرانی : ناکذرانی NA ناکزیرانی POK ناکزیری F 12 وذلت
ناکذرانی : ناکذرانی NA ناکزیرانی POK ناکزیری F 12 وذلت
PONF : ودولت A ومذلت K || واحتمال PO - : NFKA : واحتمال و خواری
PONFA : وختیار و تسلیم K - : PONFA
وتسلیم P || FKA : وکبریا ویانی 13 || PON a 15 جمال وجه K :
جمال و حسن PN جمال حسن OFA || آن PNFKA : این O b ماست : + F

عشق نه باندازه ما در سر ماست این طرفه که رخت ما فزون از خر ماست

(4) اما ندانم تا عاشق کدام است و مشوق کدام ، واین سری بزرگست زیرا که ممکن بود که اول کشش او بود آنگاه بچامیدن این ، و اینجا حقایق ۱۸ بعکس گردذ «وما تشاون إلّا آن يشاء الله» (۷۶ و ۳۰ و ۲۹/۸۱) «يحبهم» پیش از «يحبونه» بود بلا بد ، بازید گفت رضی الله عنه : بچندین گاه پنداشتم که من اورا میخواهم خود اول او صرا خواسته بود

[رباعی]

21

مستی فزوذنم زرخش بی سبب نبود می بود جای بود حریف طرب نبود مستغفروم اگر تو بگوئی تو بوده او بود در طلب که مرا این طلب نبود

22.

فصل

اگرچه در ابتدا دوست اورا دوست بود و دشمن اورا دشمن چون کار ۳ بکمال رسن بعکس گردذ ، از غیرت دوست اورا دشمن گیرذ باز دشمن اورا

۱۶ تا عاشق کدامست PA : تا عاشق کدامست و عشق چه K تا عشق کدامست || ONF
سری بزرگست PFK : سر برگزست OA سر برگزیست N || ۱۷ بود POFK :
نشود NA || کشش POFA : کش (۴) K کس N || و اینجا : اینجا : اینجا || ۱۸ پیش O : پیش
و آنجا P : و محبهم NFKA : و محبهم PO || ۱۹ پیش PNFKA : پیش
رضی الله عنه FA : رحمة الله عليه ، PON — K — || بچندین گاه POKA : چندین
کاه F ولو ایعین القضاة ورق ۲۹ ب ، چندین کاهست N || ۲۰ اول او ONFK :
او اول PA || ۲۱-۲۲ رباعی ... طلب نبود PO : F ، NKA — : اینجا آن رباعی را
دارد که در N در فصل آینده بعد از کله «فضلا منه» (سطر ۴) دیده میشود ،
رجوع شود بحوالی ص ۴۲

۲ و دشمن اورا PONKA : و دشمن را F || دشمن POFKA : دشمن کبرد و N
کار ONFKA : کار دوست P || ۳ رسن PONF : شود KA || بعکس POFKA : عکس N
گردذ PONKA : شود F || دوست اورا ONKA : اورا P || باز NA : یا TAKA : يا PO

دوست گیرد ، بر نامش غیرت برد ، فضلاً منه : نخواهد که کس در نظر گام او شرکت دارد

6

بیت

نتوانم دید که باز بر تو گذرد وز خلق جهان کسی بتو در نگرد
خاکی که کف پای تو آزرا سپرد چاکوت بر آن خاک همی رشک برد

23.

فصل

(۱) آبادیت عشق بوذ هر جا که مشابه آن حدیث بیندهم بدoust گرد ، مجنون
چندین روز طعام نخورد بود ، آهوئی بدام او افتاد اکرامش نمود و رها کرد ،
[پرسیدند چرا چنین کردی ؟] گفت : ازو چیزی بلیلی می ماند جفا شرط نیست

۴ فضلاً منه : N - - واین عجیبت

بیت

از بس که دلم طریق عشق سپرد اشکم به من و تو بر همی رشک برد
بنگر که بدیده در همی چون گذرد تا نگدارد که دیده در تو نگرد

(ک) F : F | در تو F : بر خود N (رجوع شود بحوالی ص 41)
نظرگاه POFK : نظاره کاو NA || ۵ او PONK : او در علم او A او در عالم
او F || NFA ۶ بیت K : شعر چنانکه گفته است (اند P) رباعی PO ||
ا تو نمود a POKA : می نگذارم N || ۷ که : A - - بر PONFA : در K ||
چاکرت FKA : این بنده PON || ۸ بر آن POFA : بدان NK

1- 25-23 فصل

2 تا ... گیرد POFA : حکایت N | جا که PFA : بجا O | مشابه A : مشابه F نشانه O
نشان P || هم POF : هم (۴) || بدoust FA : دوست ۳ || PO چندین NA : بچندین
مدتی O چندین مدتی P || آهوئی NA : ناکاه آهوئی F روزی آهوئی PO || بدام او NFA
در دامش PO || افاده POFA : افاده N || نمود NA : کرد POF || و رها کرد FA :
ورهاش کرد N و یکذاشت PO || ۴ [پرسیدند چرا چنین کردی] F : گفت
و گفت O ازو || او P : ماند NA : ماند POF || جفا PONA : جنان F

(2) اما این هنوز قدم بـدایت عشق بـوـذ ، چون عـشـق بـکـمـال رـسـد
6 کـالـ مـعـشـقـ رـا دـانـد وـاز اـغـیـازـ اـورـا شـبـهـی نـیـابـد وـنـتوـانـد يـافتـ ، اـنـشـ اـزـ
اـغـیـارـ منـقـطـعـ گـرـدـ الاـ اـزـ آـنـچـهـ تـعـلـقـ بـذـو دـارـدـ چـونـ سـکـ کـوـی دـوـستـ
وـخـاـکـ کـرـاهـشـ وـآـنـچـهـ بـذـینـ مـانـدـ

9 (3) وـچـونـ بـکـمـالـ تـرـ بـرسـدـ اـینـ سـلوـتـ نـیـزـ بـرـ خـیـزـ کـهـ سـلوـتـ درـ عـشـقـ
نـقـصـانـ بـوـذـ وـجـدـشـ زـیـادـتـ شـوـذـ ، وـهـ اـشـتـیـاقـ کـهـ وـصـالـ اـزوـ چـیـزـ کـمـ تـوانـدـ
کـرـدـ آـنـ مـعـلـوـلـ وـمـدـخـولـ بـوـذـ ، وـصـالـ بـایـدـ کـهـ هـیـزـ آـتشـ شـوـقـ بـوـذـ ،
12 شـوـقـ اـزوـ زـیـادـتـ شـوـذـ ، وـایـنـ آـنـ قـدـمـسـتـ کـهـ مـعـشـقـ رـاـ کـالـ دـانـدـ وـاتـحـادـ
طلـبـ کـنـدـ وـهـرـچـهـ بـیـرونـ اـینـ بـوـذـ اـورـاـ سـیـرـیـ نـکـنـدـ ، وـازـ وـجـدـ خـوـذـ زـحـتـ
بـیـنـدـ ، چـانـکـهـ گـفـتـ :

بـیـت

15

درـ عـشـقـ توـ اـنـبـهـسـتـ تـهـائـیـ منـ درـ وـصـفـ توـ عـجـزـ اـسـتـ تـوـانـائـیـ منـ

6 کـالـ مـعـشـقـ رـاـ NFA : کـلـیـ مـعـشـقـ رـاـ O کـلـیـ رـاـ مـعـشـقـ P || شـبـهـیـ A : شـبـهـیـ POF
تشـبـهـیـ N || نـیـابـدـ : نـیـابـدـ PO نـیـابـدـ N نـیـاوـرـدـ A || 7 وـنـتوـانـدـ ... گـرـدـ :
یـافتـ F | 7 گـرـدـ ONA : شـوـدـ || F شـوـدـ POA : اـزـ آـنـچـهـ F : آـنـچـهـ F اـزـ
انـجـاـ N || 9 بـکـمـالـ تـرـ بـرسـدـ N : بـکـمـالـ رـسـدـ FA کـامـلـ کـرـدـ O کـامـلـ شـوـدـ P ||
نـیـزـ ... سـلوـتـ F : بـرـ P || 10 وـجـدـشـ PONA : وـحدـسـ F || درـ PONA : بـرـ F : هـرـ A || وـصـالـ
زـیـادـتـ NFA : زـیـادـهـ PO || شـوـذـ POF : بـودـ P || وـهـرـ PONF : بـودـ P || مـعـلـوـلـ :
11 کـرـدـ NA : کـرـدـ POF || F : PONA || F : PONA || F : PONA || F : PONA
مـلـوـمـ O || 12 شـوـقـ بـوـذـ شـوـقـ اـزوـ : شـوـقـ بـوـذـ شـوـقـ F شـوـقـ اـزوـ NA شـوـقـ آـیدـ
عـشـقـ آـیدـ P || 12 زـیـادـتـ شـوـذـ NF : درـ زـیـادـتـ شـوـذـ A ، A || PO : ONFA || آـنـ ONFA
بـیـانـ آـنـ P || وـاتـحـادـ NA : اـتـحـادـ POF || 13 اـورـاـ سـیـرـیـ نـکـنـدـ PNFA : اـزوـ سـیـرـیـ
بـکـنـدـ O || وـازـ وـجـدـ خـوـذـ PFA : اـزوـ وـجـدـ خـوـذـ N (ـوـهـ وـجـهـ) وـازـنـ وـجـدـ O ||

14 گـفـتـ ONA : کـفـتـهـ اـنـدـ F کـفـتـهـ اـسـتـ P || 15 بـیـتـ : نـظـمـ O || + F ||

عـشـقـ (!) توـ بـروـتـتـ زـبـنـائـیـ منـ رـازـ توـ فـزـوـنـتـ زـدـانـائـیـ منـ

16 اـنـبـهـسـتـ N : اـنـبـهـسـتـ FA اـنـتـهـاـسـتـ PO | رـجـوـعـ شـوـدـ بـصـحـيـفـةـ 11 سـ 35-36

24.

فصل

در ابتدا بانگ و خوش وزاری بوذ که هنوز عشق تمام ولايت نگرفتست ، چون کار بکمال رسذ ولايت بگيرذ حديث در باقی اقتذ وزاري ۳ بنظراره وزاري بدال گردد که آلوذگي بپالوذگي بدال افتادست ، چنانکه گفت :

6

بیت

زاول که مرا بعشق کارم نو بود همسایه بشب زناله من نفند
کم گشت کنون ناله چو دردم بفزود آتش چو همه گرفت کم گردد دوز

25.

فصل

چون عاشق معشوق را بیند اضطرابی در وی پیدا شود زیرا که

- ۱ فصل A - : PONF || ۲ تمام ولايت NA : ولايت F ولايت تمام PO || ۳ نگرفتست NA : نگرفته است POF || ولايت NFA : عشق ولايت O وعشق ولايت P || حديث POA : وحدت N ، F - || اقتذ ONFA : شود ۴ بنظراره وزاري بدال NA : نظاره بizarie || POF که PO : NFA : و ۵ افتادست : افدادست A بدال افداده است F بدال افداده بود N بدال افداده PO || ۶ بیت PF : کفنه است NFA || ۷ ریای a : بعشق PO || ۸ زناله : زیاد O a : کم گشت کنون NA : کم کشت مرا F ۹ اکنون کم شد PO || چو دردم N : و دردم A چو عشق F و عشق O و در عشق P || بفزود : فزود P همه POA هوا NF b

۱ فصل POF || ۲ اضطرابی NA : اضطراب

۳ هستی او عاریتست و روی در قبله نیستی دارد، وجود او در وجود مضطرب شود تا با حقیقت کار نشیند، و هنوز تمام پخته نیست، چون تمام پخته شود در التقا از خود غایب شود زیرا که چون عاشق پخته شد در عشق عشق نهاد، ۶ اورا بگشاد، چون طلایه وصال پیدا شود وجود او رخت بر بند بقدر پختگی او در کار

حکایت

۹ آورده اند که اهل قیله مجنون گرد آمدند و بقوم لیلی گفتند: این مرد از عشق هلاک خواهد شد، چه زیان دارد اگر یکبار دستوری باشد تا او لیلی را بینند؟ گفتند: مارا ازین معنی هیچ بخلی نیست ولیکن خود

۳ نیستی NFA: فنا PO || دارد O || PNFA: داد O ۴-۳ وجود... مضطرب شود: و چون او در ... شود P وجود وی در ... شود O وجود در ... شود F وجود در ... شود A وجود را در ... کند N ۴ تا با NFA: تا از O ار P || نشیند NF: نشیند A به نشیند O بیند P || و هنوز NFA: که هنوز PO || تمام پخته ONFA: تمام پخته P || چون NFA: چون PO || تمام پخته PONA: تمام پخته P تمام F || در POFA: آنجا در N || الفا F: الفات PONA || پخته شد FA: پخته در شد N پخته شود PO || عشق عشق NA: عشق و عشق || POF ۵ اورا POF: او NA || بگشاد NFA: در بگشاد PO || چون POFA: و چون N || طلایه NFA: طلایه PO || بند NFA: کید PO || ۷ بقدر N || و بقدر N || ۸ حکایت POF: در حکایت A و در حکایت N || ۹ اهل قیله POF: اهل و قیله N || گرد PONA: بکرد F || گفتند: کفته اند O || ۱۰ خواهد شد N: شد POFA || یکبار دستوری این NA: که این POF || باشد A دستوری باشد یکبار P || OFA ۱۱ تا N P-: که باشد ONF: یکبار دستوری باشد A دستوری باشد یکبار P || ۱۲ ایلی را ONFA: روی ایلی P || مارا ... نیست A: مارا ... بخل (بخیلی O) (نیست OF مارا خود ازین ... نیست N ازین معنی مارا هیچ بخلی نیست P || NA -: POF خود

مجنون تاب دیدار او ندارد ، مجنون را بیاورند و در خرگام لیلی برگرفتند ، 12 هنوز سایه لیلی پیدا نگشته بود که مجنون را مجنون در بایست گفت ، برخاک دز پست شد ، گفتند : ما گفتم که او طاقت دیدار او ندارد
اینجا بود که با خاک سر کوی او کاری دارد 15

بیت

گر می ندهد هجر بوصلت بارم با خاک سر کوی تو کاری دارم
زیرا که ازو قوت تواند خورد در هستی علم اما از حقیقت وصال قوت 18
نتواند خورد که اوئی او بخاند

12 دیدار او OFA : او N دیدار وی P : مجنون را بیاورندند || NFA : ONFA :
و در O : حال در O و خاکی در P || لیلی PONA : لیلرا F || گرفتند
داشتند P 13 گشته ONFA : نشه P || مجنون در NFA : جنون در O ||
14-13 گفت ... گفتند : گفتند FA گفت FA برخاک در پست (در نست O)
شد گفتند PO 14 که او ONFA : که N : او POFA : وی P 15 اینجا
... دارد F : اینجا بود که A اینجا بود N مکر مجنون با خاک سر کوی لیلی کاری
داشت PO 16 بیت : رباعی P a 17 گر ... بارم POFA : ار می ندهد زوصل
مجرت بارم N 18 ازو قوت PA : ازو قوقی قوت N از قوت O | تواند NFA :
توان PO 19 علم PONA : عالم F || از PONF : در A 19 تواند :
سواند A نتواند او F سواند N بتوان POF گه NA- : اوئی او
بخاند A : او بخاند F اوئی اورا بخاند N اورا او بخاند PO

26.

فصل

- (1) گریز معموق از عاشق برای آنست که وصال نه اندک کاریست ،
 3 چنانکه عاشق را تن در می باید داد تا او او نبود معموق را هم تن در می باید
 داد تا عاشق او بود ، تا در درون او اورا تمام نخورد واز خودش نشمارد
 ، وتا بکلی قبولش نکند ازو گریزان بود ، که اگر چه او این حقیقت
 6 نداند در ظاهر علم دل وجان او داند که نهنگ عشق که در نهاد
 عاشقست ازو چه می کشد بدم یا بذو چه می فرستند
- (2) آنگاه آن اتحاد انواع بود : گاه او شمشیر آید این نیام و گاه
 9 بعکس ، گاه حساب را درو راه نبود

1 فصل گریز معموق از عاشق PN - : OFKA || 2 گریز معموق از عاشق FKA : معموقرا گریز از
 عاشق N گریز عاشق از معموق PO || برای آنست PONFA : ازانست K || نه اندک
 NFKA : را نداند (بداند P) که 3 عاشق را ONFKA : عاشق P در می
 PNA : می در FK می هم NKA : هم نیز O نیز 4-3 || F-P در می باید داد
 PNF : در می باید A می باید داد K میداد O 4 بود PONFA : بود K ||
 در درون او اورا NA : درون او اورا OK درون اورا PF || تمام نخورد : تمام
 بخورد F تمام بخورد A تمام بخورد POF تمام بخورد K بخورد N || خودش : خود
 پیش O 5 وتا NA : ور K و F || ازو PO : او ازو PO ||
 NFKA : بخش O 6 نداند PONA : ندارد P || PONA : ONFKA || PONA : NFKA
 که PONA : نداند POKA : داند K نداند N || عشق PONA : عالم NFKA
 علم PO : عالم POFA : داند K نداند N || عشق PONA : عشق
 7 می کشد بدم NKA : می کشد بدن F میکشید PO || بذو NFA :
 با بدو و K یا برو O تا برو P 8 آن NFKA : این PO || انواع PONFA
 با انواع K || آید ONFKA : بود P || این PONFA : ان K || گاه NA :
 گاه POKA 9 بعکس گاه POFA : بعکس که K بعکس بود گاه N || حساب را
 حساب را A حساب حسب O حساب حسب P NFK

27.

فصل

(۱) ازین معنی معلوم شود که اگر فراق باختیار عاشق بود آنست که برگ یک ندارد، و اگر باختیار عاشق بود هنوز ولایت تمام نسپرده است^۳ و تمام رام عشق نشده است

(۲) و بود که از هر دو جانب تسلیم و رضا بود اما فراق حکم وقت بود ویگانه روزگار بود که بیرون از اختیار ایشان کارهاست، الا کاری که^۶ بیرون از آن هیچ چیز نبود

28.

فصل

(۱) فراق بالای وصالست بدرجه، زیرا که تا وصال نبود فراق نبود که برویش (؛) پیوند آمدست، و وصال تحقیق فراق خودست چنانکه فراق تحقیق^۳ وصال خودست الا در عشق معلول که هنوز عاشق تمام پخته نگشته باشد

۲ شود K || که : N — || باختیار POK : اختیار || NFA — آنست : NFK || هنوز O : آن هنوز P و هنوز O || تمام ۳ PO — NFK — || F تمام P ، تمام O || ۴ ویگاه روزگار بود PFKA : که ویگانه ... بود N ، O — || ۵ از آن K : از آن FA ، آن N ، || شرح N : یعنی عشق را بوجود خود استغراق بود که فراغت تصدیع هر دو طرف ندارد که سلطان ذات خود است اگر فراق اختیار اخذ نتیجه وقت بود || چیز POFKA : خبر

۱ فصل : — N ، + وصال قوت تواند خورد که او بی او بماند A (رجوع شود بهایت فصل ۲۵) || ۲ بدرجه OK : بدرجه PNF ، A — || فراق نبود : فراق P || ۳ بر پیش پیوند آمدست : بر پیش بیوند آمدست A بر پیش بیوند آمده است N بر پیش از از سوند است K بر عشق پیوندست F بر پیش (یشن O) پیوند است || ۴ چنانکه PONFA : چنانکه K || هنوز عاشق POFK : عاشق A عاشق هنوز N || نگشته K : نشده PONFA

[بیت]

- ۶ جانرا تبع جان تو خواهم کردن کلیت خود آن تو خواهم کردن
 از دیده و دین و دل یکی عرش بزرگ شکرانه هجران تو خواهم کردن]
- (2) وآن خطای که بر عاشق روز از قهر عشق از هلاک کردن
 خود : طلب فراق خود میکند که وصال بذو گروست ، وبوذ نیز که بر
 نایافت بوذ از قهر کار یا از غلبات غیرت

29.

فصل

- (1) تا بدایت عشق بوذ در فراق قوت از خیال بوذ ، وآن مطالعه دیده
 علمست صورتی را که در درون مثبت شده است ، اما چون کار بکمال شود
 وآن صورت در درون پرده دل شود نیز علم ازو قوت نتواند خورد زیرا که
 مدرک خیال همان محل خیالت ، تا او تمام جای نگرفتست ازو چیزی

- 7-2 | بیت ... کردن] PONKA — : F 8 وآن PONF : واین K واژ A ||
 خطای PONKA : خطاهای F || روز N : بروند POKFA || از قهر NK : در قهر
 || از هلاک POFKA : آن هلاک N || میکند POFKA : میکوید F ||
 بذو POFKA : برو N || گروست OFKA : کرده است N کردست P ||
 نیز 10-9 || بر نایافت FA : بر نایافت K نایافت N از تایافت PO
 K — : 33-29 فصل 1

- 2 وآن NF : واژ A || PO 3 درون PONA : برون F شده || شده شود PO— : NFA
 : رسد P || وآن ONA : واین آن F || دل شود PNFA
 دل O || نیز : نیز نه O || ازو POFA : از خود N || نتواند NFA : بتواند PO
 خورد PONA || 5 همان : همه آن P || تا POFA : که N || نگرفتست
 POF : نکرفة است NA

فارغست که ازو خبری باز دهد با ظاهر علم تا خبری یابد ، اما چون ولايت تمام فرو گرفت ازو چیزی بر سر نیست تا ازو خبر یابد تا قوت خورد (2) و نیز چون در درون رفت ظاهر علم نقد درون پرده سر ترا نتواند یافته ، پس یافت هست اما از یافت خبر نیست که همه عین کارست ، و مگر «المَجْنُزُ عن دَرَكِ الْأَدْرَاكِ إِدْرَاكٌ » اشارت بچیزی بوذ ازین جنس

30.

فصل

عاشق نه وجود بیرونیست تا بر دوام از خود خبر دارد ، این وجود بیرونی نظارگیست ، گاه بوذ که نقد درون روی بذو نماید و گاه بوذ که نماید ، گاه بوذ که نقد خویش برو عرض کند و گاه بوذ که نکند ،

6- ازو ... گرفت : - | خبری باز دهد FA : خبر (چیزی P) وا میدهد PO با ظاهر F : واز ظاهر A یا (ویا P) از ظاهر PO | تا خبری یابد : ناخبری باید A اما خبری باید F خبری باید O خبری دهد P | چون ولايت : ولايت چون O || 7 چیزی بر سر PO : چیزی برتر A خبری ترکی F چیزی بی سر N || خبر ONA : خبری F چیزی P || تا NF : یا POA | در درون NA : درون F اسرار در درون PO || پرده N || سرزا NFA : اسرار PO || نتواند یافت POF : بتواند یافت A نتواند دید N || از یافت خبر PON : خبر از یافت A در یافت F || و مگر F PONA : مگر

2 عاشق نه وجود NFA : عشق نه در وجود PO || بیرونیست NFA : بیرون است PO || این A || 3 یعنی ONFA : بیرون P || نظارگیست FA : نظاره کیست N نظاره گاه است PO || که POFA : درون N - : درون PONF : درون وقت A || POF : کاه NA : ازوی NFA : ازوی PO || کاه NA : کاه OA : بر روی N || POF : عرضه N || عرضه POF : کاه NA : و گاه

علمایی درون را بذین آسانی در نتوان یافت و آنچنان آسان نیست ، که آنجا استارست و خوب و خزاین و عجایب است ، اما این مقام احتمال آن بیان نکند

۳۱.

فصل

(۱) اگر در خواب بیند سبب آنست که او روی در خود دارد ، همه دیده روی گشته است و همه تن دیده گشته و در معشوق آورده یا در صورت او که بر هستی او نقش افتاده است

(۲) اما اینجا سرّی بزرگست و آن آنست که آنچه حتماً عاشقت ملازم معشوقست و بعد خود اورا بجانب نکند که خود قرب بعدست و دست قرب بدامن او نرسد ، طلب آن نقطه دیگرست و طلب ظاهر دیگر

۵ علمای FA : علمای PON || درون را POFA : درون را N || نتوان F || و آنچنان NA : و جنان POF : که آنجا POF : بلکه اینجا O || ۶ استارست NA راست است O || و خزاین و عجایب است FA : اسراست PF : خزاین و عجایب است N و خزاین است O و خزاین عجایب است P || آن بیان F بیان آن NA

۲ سبب آنست NF : سبب اینست PA سبب اینست O || ۳ روی POF : روی او و همه تن دیده گشته POF — : NA || ۴ او نقش PNA : او بیش F نقش O | آنچه عاشق مشوق را در خواب بیند سبب آنست که همیشه روی دل بدو دارد بزرگست ورق ۵ || ۵ سرّی بزرگست POF : بزرگیست N || جد عاشق است O : جد عاشق هست P عاشقت NA عاشق راست F || ۶ مشوقست POF : عشق مشوقست NA || وبعد خود PO : وبعد F و قرب وبعد NA || ۷-۶ که خود قرب بعدست و دست قرب بدامن او اورا PFA : اوراست N : O — || که خود بعد دست قرب بدامن او نرسد A که خود بعد اینجا نرسد POF که نرسد : کی خود بعد دست قرب بدامن او نرسد N | آنچه از معانی انسان قابل عشق است هم از عام مشوق است وهم ملازم عتبه عزت مشوق است و اورا بعد نبود از فرط قرب و این سرّی غامض است — لایع عین القضاة ورق ۵۳ || ۷ آن NA : این PO ، —

(۳) اما چون در خواب بیند آن بُوَذَ که از روی دل چیزی دیده بُوَذَ
وآگاهی فرا علم دهد تا خبر از درونِ خوب بیرون آرد
۹

32.

فصل

(۱) عاشق را ریائی هست با خلق و با خود و با معشوق، ریای او با خلق
و با خود بدان رویست که بدروغی که خود بگویید شاذ شود اگرچه داند که^۳
دروغ میگویید، و سبب آنست که ذهن چون آن حدیث وصال قبول کند
در وی حضور معشوق درست شود در خیال، و ذهن او از وصال نصیب
6 بیند، لاجرم در وقت ازو قوت خورد

(۲) و تا مدام که خودرا خود بُوَذَ از ریا خالی بُوَذَ و هنوز از ملامت
ترسان بُوَذَ، چون رام شود باک ندارد و از انواع ریا برهد

(۳) و ریا با معشوق آن بُوَذَ که نور عشق در درونش تابد و ظاهر پنهان^۹
دارد، تا بحدی که بُوَذَ که مدقی از معشوق عشق را پنهان دارد و پنهان ازو
F

8 دل : || O - : دیده بُوَذَ || POFA : دیده باشد N || ۹ و آگاهی : آگاهی
وکاهی N || تا : یا F || خبر POA : خبری F خبر اورا N || جب : جت A || آرد : آورد

2 ریائی هست PO : ریا هست F ریاییست NA || با خلق و با خود PNFA (؟) : با خود
و با خلق O با خود Pm || ریای F : و ریای NA اما ریای PO 3 رویست
|| POF بدروغی : دروغی F || خود بگویید POF : بگوید NA || شاذ : وشاذ N ||

شود : نشود P || اگرچه PONF : واگرچه NA || داند PO : میداند PO || که - N -
4 ذهن || POF - : آن N از A ، A : POF - - || در وی N : در POA که در F POA -

5 درست شود در خیال N : درست در خیال POA خیال F ۵-6 و ذهن او از وصال
نصیب بیند A : و ذهن را نصیب ناشد F و ذهن او از نصیب بیند N و ذهن وصال و نصیب بهم
P || PO (P) 7-6 لا جرم ... خود بُوَذَ | N - 6 خورد FA : بخورد PO (بهم)

8 ندارد واز POFA : تا بایت عشق بود از N || برهد POFA : نزهد N
|| N -

10-9 نور ... پنهان دارد NA : درو درویش داند F در درویش بناند O در درون
تابش باید P || ۱۰ تا بحدی که بُوَذَ که F : تا بحدی بُوَذَ که O تا بحدی که
نا تا بحدی رسد ۱۱-۱۰ مدّتی ... پنهان دارد (دارد - N) ... ورزد NA :

عشق می ورزد ، اما چون علت بر خیزد و تسليم افتاد نیز در رویش
بتابد که همگی خودرا درو باخته است ، و درین حالت جلالت یکی بوده چه
جای روی باز بستن بواد ؟

33.

فصل

- (1) بارگاهِ عشق ایوانِ جانست که در ازل ارواح را داغ «الست بر سکم»
۳ (۱۷۲/۷) آنجا بار نهاده است . اگر پردها شفافند او نیز از درون
جب بتابد
- (2) وابجا سری بزرگست که عشق این حدیث از درون بیرون آید
۶ و عشق خلق از بیرون در درون روز ، اما پیداست که تا بکا تواند رفت ،

مدتی پنهان دارد عشق OF عشق را مدتی پنهان دارد P || علت ۱۱ : غفلت NFA
در رویش بتابد : در درونش بتابد (ساید N) NA درویش نباید F در رویش
نباید O در رویش نباشد P || ۱۲ خود را PONA : خود F || درو باخته است : NA
در باخته است PO درو باخته بود F || و درین حالت جلالت : و درین حالت ملامت
NA جلالت F حالت PO || چه N || ۱۳ روی باز بستن A : روی بستن
دوئی یا بین F روی وربا یافتن P دوئی بایستی O و لعله : بایستی = وابستن (؟)
۲ جانست POFA : جائیست N || در ازل NA : در دار F در O || ارواح را
داغ NA : داغ PO ، F — ۳ بار نهاده است P : بار نهاده است F بار نهادست O
باز نهاده است NA || پردها شفافند P : پردها شفاف آید F پردها شفاف (P) (؟)
پردها شفاف Pm || F — : PONA ۴ || چه F || PONA : جباب : PON : آن
۵ سری بزرگست FA : سر بزرگست N نیز سری بزرگست PO || این PON : از A ||
از A ۶ از بیرون در درون NA : از بیرون درون خلق بیرون P
پیداست : بنداشت N || که تا : — O

نهایت او تا شفاف است که قرآن در حق زلیخا بیان کرد «قد شفّعَهَا حُبًا» (۳۰/۱۲) و شفاف پرده بیرونی دلست و دل وسط و لایت است و تنزل اشراق عشق تا بندو بوذ^۹

(۳) واگر تمام حب بر خیزد نفس نیز در کار آید اما عمری بساید درین حدیث تا نفس در راه عشق آید ، مجال دنیا و خلق و شهوات و امانی در پردهای بیرونی دل است ، نادر بوذ که بدل رسد و خود هرگز نرسد^{۱۰}

34.

فصل

(۱) ابتدای عشق چنان بوذ که عاشق معشوق را از هر خود خواهد ، واین کس عاشق خودست بواسطه معشوق ولیکن نداند ، که میخواهد که اورا در راه ارادت خود بکار برد . چنانکه گفت :

۷ او تا : او PN || شفاف O شفاف PNFA (۸) : شفاف O || قرآن OFA : قرآن مجید F || بیان کرد NFA : بیان کند O خبر میدهد P
 8 و شفاف : و شفاف N || بیرونی F : بیرون PONA || دلست PONA : دل باشد F
 و تنزل PONA : و تنزل F || اشراق NFA : اشراق PO || ۱۰ واگر N : اکر PONA || تمام بود F || ۱۱ مجال PN : مجال PO : دامانی کے
 و شهوتات PON : شهوتات A و شهوت F || و امانی NFA : دامانی کے
 ۱۲ در پردهای بیرونی (بیرون O) دل است POF : در پردهای دل بود بیرونی NA || رسند ONF : رسند A که بدل افتد که بدل رسد P || هرگز NA POF -- : NA
 ۲ چنان : بجان K || عاشق A : عشق PONFK : براء A : براء PONFK
 ۳ خودست ... معشوق POFK : بواسطه معشوق بود A خود بود بواسطه معشوق N
 نداند NFKA : نمیداند PO : که میخواهد POFKA : میخواهد N || که میخواهد NKA :
 ۴ گفت OF : گفته اند KA کفته N گفته است P || PO

بیت

۶ گفتم صنی شذی که جانرا وطنی گفتا که حدیث جان مکن گر شمنی
گفتم سه بتیغ هجتم چند زنی گفتا تو هنوز عاشق خویشتنی

(۲) کمال عشق چون بتاید مکتربینش آن بوَذ که خودرا برای او خواهد
و در راهِ رضای او جان دادن بازی داند ، عشق این بوَذ باقی هذیان
• بوَذ وعلت

35.

فصل

عشق مردم خوارست . او مردمی بخورذ و هیچ باقی نگذارد ، وچون
۳ مردمی بخورذ او صاحب ولایت بوَذ حکم اورا بوَذ ، اگر جمال بر کمال بتاید
بیگانگی معشوق نیز بخورذ ، ولیکن این سخت دیر بوَذ

۵ بیت NFA : شعر K رباعی PO : صنی شذی FK : صنی توئی NA ||
صنی مکر PO || b حدیث جان K : منی PONFA : زمنی NFA : زمنی POK ||
۷ ۶ جنم a : محتم F : زنی NFKA : کنی PO : کنی PONA : تو b ||
۸ مکتربینش NFKA : مکتربین کارش PO : آن O : این O || بوَذ : باشد P
برای ONFA : برابر K از برای P || ۹ دادن POFK : در باختن NA :
باقی : و باقی P || ۱۰-۹ هذیان بوَذ وعلت : هذیان وعلت بود F هذیانات وعلت N
بازی بود وعلت KA بازی وعلت بود PO

۲ مردم خوارست : مردم خوار است O او POFK : واو NA : مردمی بخورذ FA :
مردمی بخورذ K مردم بخورد N مردمی بخورد O مردم خورد P مردمی بخورد || باقی نگذارد
NKA : نگذارد باقی F نگذارد PO : چون PONA : مکن FK : چون PONA : چون K || ۳ مردمی
بخورذ POFA : مردمی بخورذ K مردمی بخورد N او PONFA : و K || ولایت
بوَذ NFKA : ولایت شود PO : جمال PONA : کمال F : - K || بتابد NFK :
تابد A نیابد PO || ۴ ولیکن POFKA : ولیک N سخت PO : سخن NFKA :
دیر NFKA : دیرتر PO | - بیگانگی آنکه بخورد که بیگانگی بود K

فصل

هرگز معشوق با عاشق آشنا نشود و اندر آن وقت که خود را بذو واورا بخواهد
 نزدیکتر داند دورتر بوز زیرا که سلطنت اوراست والسلطان لا صدیق له ،
 حقیقت آشنایی در هم صرتی بوز واین حالت میان عاشق و معشوق زیرا که
 عاشق همه زمین مذلت بوز و معشوق همه آسمان تعزز ، آشنایی چون باشد :
 اگر بوز بحکم نفس وقت بوز واین عاریت بوز

۶

بیت

هم سنگ زمین و آسمان خون خوردم تا چون تو شکر لبی بدست آوردم
 آهو بهش رام شوذ با مردم تو می نشوی ، هزار حیلت کردم
 جباری معشوق با مذلت عاشق کی فراهم آید ؟ ناز مطلوب بانیاز
 طالب کی با هم افتند ؟ او چاره این واین بیچاره او ، بیمار را دارو ضرور تست

۲ و اندر آن NFKA : دران O و دران P || ۳ داند : کردان N || بوز : باشد O

زیرا که : که F || ۴ حقیقت OF : که حقیقت PNKA || در : در F || ۵ مذلت

بوز : مذلت F || همه آسمان NF : آسمان POKA | POF : تعزز و تکریب بود NA

تعزز بود K || آشنایی NFKA : آشنایی PO - : چون باشد N || POFKA - : NFKA

۶ بحکم NA : حکم POFK || نفس وقت NFKA : نفس وقت PO || بوز TO

POFK - : NA واین PO

۷ بیت ... حیلت کردم : K -

۷ بیت NFA : رباعی PO || ۸ خون A ولوایع عن القضاة ورق ۴۲ آ : چون P

غم ONF || b تا چون تو شکر لبی بدست آوردم NA : نه (نه F) سیر شدم نه بار دگر

کردم POF ولوایع || ۹ هزار b PNFA : اکرچه O چه کرد - ولوایع || ۱۰ بیماری : هزار

|| POFK با مذلت NA : مذلت F و مذلت K با ذات NA : PO

عاشق PO : عاشق || کی : که N || ۱۱-۱۰ مطلوب ... طالب NA : مطلوب ...

طالی NK || POFK کی : که NK || با هم NA : فراهم OK بهم P جمع F || افتند : شود

او چاره ... بیچاره او : - K || ضرور تست PONK ولوایع : ضروریست A ضروریست F

۱۲ اما دارو را بیمار هیچ ضرورت نیست [چه بیمار از نایافتن دارو ناقص آید و باز دارورا از بیمار فراغت حاصل هست] ، چنانکه گفته اند :

بیت

۱۵ [عاشق چه کنذ که دل بدستش نبود] مفلس چه کنذ که برگ هستش نبود
نی حسن ترا شرف زبازار منست بت پرستش نبود

۳۷.

فصل

حقیقتِ عشق جز بر مرکبِ جان سوار نیاید ، اما دل محلِ صفاتِ اوست
۳ واو خود بخیجِ عز خود متعز است ، کس ذات و صفاتِ او چه داند ؟
یک نکته از نکت (۴) او روی بدینه علم نماید از روی لوحِ دل ، بیش

۱۲ اما ... نیست : F - هیچ | N - : POKA

: ۱۳-۱۲ | چه ... هست | F - : NF | POKA - : ۱۲ دارو | ۱۳ هست N :

|| چنانکه گفته اند A : چنانچه کفه اند K چنانکه کفت N چنانکه در شعر
گفته اند (- اند) P , PO || ۱۴ بیت : نظم O . PNFKA

۱۵ [عاشق ... نبود] POFKA - : NA ولایع ورق ۱ ب | ۱۶-۱۵ ترتیب

مصرعها کذا در N : ۱۶ || A ۳-۲-۱-۴ b ۱۵ : برگ N : زر a نی PO
ولایع : نه NA مر FK || زبازار OKA ولایع : بازار P ببازار F نکاراز N
b زیان : محل POA ولایع : چو N NFK

۲ صفات POFKA ولایع ورق ۲ آ : صفات N || ۳ واو خود PONKA : واو F
عز خود PONFK : عز A || کس NKA : وهیچکس F که کسی را PO
چه داند : NFKA جز PO

۶-۴ یک ... ندارد : K -

۴ نکته N : نقطه POA نکت F || از نکت : از همت A از همت PO
از POF : که از NA

ازین مکن نیست که ازو بیانی یا نشانی تواند داد ، اما در عالم خیال تاروی خودرا فرامایند گاه بود که نشانی دارد علی التعین و گاه بود که ندارد ۶

38.

[فصل]

(۱) گاه نشان بزلف و گاه بخط بود و گاه بخال و گاه بقد و گاه بدیده

و گاه بروی و گاه بغمزه و گاه بخنده معشوق و گاه بعتاب ۳

(۲) واین معانی هر یک از طلب جان عاشق نشانی دارد ، آنرا که نشان عشق

بر دیده معشوق بود قوتش از نظر معشوق بود و از علمها دورتر بود که دیده ذر

مین دل و جانست ، عشق که نشان بدیده معشوق گند در علم (۴) خیال دلیل طلب ۶

جان و دل او بود و از علل جسمانی دور بود ، واگر با بر و بود طلب بود از جان

او ، اما طالیه هیبت استاده بود در کمین آن طلب زیرا که ابرو نصیب دیده آمد

(۳) و همچنین هر یک ازین نشانها در رام فراست عشق از عاشق طلب ۹

روحانی یا جسمانی یا علتنی یا عیبی بیان گند زیرا که عشق را در هر پرده

از پردهای درون نشانیست واین معانی نشان اوست در پرده خیال ، پس

نشان او مرتبه عشق بیان گند ۱۲

5 بیانی POFA : بیانی N || بیانی FA : و PONF : توان ||

داد NA : بود POF : عشق را کب مرکب جان است اگرچه جان متصرف این عام

ارکان است اما دل محل صفات عشق شود بدین نسبت عشق غیبی بود چون نفس از تمحب

عزت خود محجب است ذات و صفات او یک نکته فقط باش نیست لوابع ورق ۴۲ آ ۵

۶ تا روی خود را فرا A : تا روی چون فرا F تا روی خود N ناز وی چون

POA نشانی PO : بیان NF || علی التعین PA : علی التعین Pm علی اليقین

NF علی اليقین O || گاه OA : کاد NF و گاه التعین P

13-۱ | فصل ... بیان گند | NA — : NA

2 و گاه بخط N : متعدد A || ۴ جان : جاه NA || NA علم ۶ علم : لعله عام (۵)

۸ اما A (۶) : واما N || کمین : بیان N || A ابرو N : برو A || دیده A : دید N

۹ ازین : درین NA || ۱۰ عشق را A : عشق N || N از A : از ۱۱

39.

فصل

- (۱) حقیقتِ عشق چون پیدا شود عاشق قوتِ معشوق آید نه معشوق
 ۳ قوتِ عاشق ، زیرا که عاشق در حوصلهٔ معشوق تواند گنجید اما معشوق
 در حوصلهٔ عاشق نگنجید ، عاشق یک موی تواند آمد در زلفِ معشوق
 اما همگی عاشق یک موی معشوق را بر تابذ و مأوى تواند داد
- (۲) پروانه که عاشق آتش آمد قوت او در دوری اشراقت ، طلایهٔ
 ۶ اشراق اورا میزبانی کند و دعوت کند واو بپر همت خود در هوای طلب او
 پروازِ عشق می زند ، اما پرش چندان باید تا بذو رسد ، چون بذو رسید
 ۹ نیز (:) اورا روشی نبود ، روش آتش را بذو درو واورا نیز قوتی نبود قوت

۱ فصل : K — ۲ چون : — || آید K : دید K || ۳ اما PONFA :
 فاما K || ۴ حوصلهٔ عاشق ONFA : معشوق K عاشق معشوق P || نگنجید PNKA :
 نگنجید O تواند گنجید F || آمد : بود O ۵ را بر تابذ N : را بر نساید OKA :
 را بر نساید P بر نکرید F || و مأوى تواند داد : و باوى تواند داد A و ماوا نتواند
 ۶ داشت K : — || POFKA : آید ۷ آمد PONF || در دوری اشراقت OFA :
 اشراق اوست K دوری اشراقت N در روی اشراقت P || طلایهٔ :
 ۷ اورا : را P میزبانی کند KA : میزبانی میکند OF میزبانی هی کند P دیده دیده بانی
 کند N || و دعوت کند A : و دعوت میکند N بپر NF : نیز POFK — ۸ پرواز عشق
 ۸ همت PO : پوکا || POKA : پوکا || POKA : پوکا || POKA : پوکا || POKA :
 پرواز O پرواز عشق P || می زند NFKA : میکند PO پرش : PNFKA :
 ۹ روشی P || چندان باید PONKA : چندانست F || تا بذو PONFKA :
 که بذو O رسید PONKFA : رسید A ۱۰ نیز P : نعله بپر(?) || روشی A :
 روش F روش N روش PO روشی K || روش FA : روش K روش N
 روشی PO || آتش را : آتش K || درو NKA : در وی F در O ، P — ۱۰ و اورا
 ... آتش را بذو NA : POFK — : توفی A : ترق N

آتش را بَوَذ ، وَانِ بَزْرَگ سِرِيَست ، يَكَّ نَفَس او مَعْشوق خَوْذَگَرَذ ،
كَالَ او اِينَست ، وَآنِ هَمَه پَروَاز وَطَوَافَ كَرَدَن او بَرَايِ اِينِ نَفَس اَسْت تَاَكَ
بَوَذَ كَه اِينِ بَوَذ ، وَيَيِش اِزِين بَيانَ كَرَده بُوذِيمَ كَه حَقِيقَت وَصالِ اِينَست ،
يَكِسَاعَت صَفت آتشِي اورَا مِيزِيَانِي كَنَذ وَزوَذ بَدرَ خَاكِسَتَري بِيروَنِشَ كَنَذ ،
سَازِ هَمَه چَندَانِ مِي بَايِذَ كَه تَابَذُو رَسَذ ، وَجَود وَصَفاتِ وَجَود هَمَه سَازِ
اِينَست ، «أَفَيْتَ عَمْرَكَ فِي عِمَارَةِ الْبَاطِنِ فَأَيْنَ الْفَنَاءُ فِي التَّوْحِيدِ»
(3) اِينِ بَوَذ آنِجَه عَاشِقَرَا بَتوَانَد بَوَذ ، وَانِ هَمَه اَسْت وَهَيِيجَ چِيزِي
دَگَرِيَسْتَ كَه سَازِ وَصالِ تَوَانَد آمدَ ، سَازِ وَصالِ مَعْشوقَرَا تَوَانَد بَوَذ ،
سَرِيَ بَرَزَگَسْتَ كَه وَصالِ مرْتبَه مَعْشوقَ است وَحقَّ اوَسْت ، فَرَاقِسْتَ كَه
15 18

10 وَانِ || بَزْرَگ سِرِيَست O : سَرِيَ بَزْرَكَسْت P بَزْرَك هَنْزِيَست
كَه F || مَعْشوق PONFA : با مَعْشوق K || گَرَذ : كَرَدَن K || وَآنِ 11
وَانِ || POF : پَروَاز طَوَافَ K پَروَاز اَذَو طَوَافَ A پَروَاز وَطلَب
N || كَرَدَن او K : كَرَدَ او POF وَله وَجه || بَرَايِ : بَرَان K
اِينِ || PONKA : آنِ N || نَفَس F : يَكِنِنِسَ F || كَه : كَه PONFA
12 كَه : وَهَه O || وَپِيشَ PONFK : پِيشَ A || بَيانَ كَرَده بُوذِيمَ كَه A : بَيان
كَرِديَمَ كَه ONK كَرَده اِيمَ وَF بَيانَ كَرَده اِم P || اِينَست كَه
POKA : آنِتَ كَه PONKA || آتشِي F : آتشِي N || كَنَذ وَزوَذ NA : كَنَذ وَ
POF || بَدرَ خَاكِسَتَري بِيروَنِشَ P : بَدرَجَه خَاكِسَتَشِ پَس بِيروَن 14
هَه PO : NFKA || PFK - : ONA F : چَندَانِ PONKA : چَندَانِ F كَه
وجود وَصَفاتِ وجود NFK : وجود وَصَفاتِ او خَود A وجود وَصَفاتِ خَود O وجود
وَدرِ صَفاتِ خَود P 15 اِينَست NA : راهِست POFK 17-16 || اِينِ ... مَعْشوقَ رَا
تَوَانَد بَوَذ : آنِجَه N : اَز آنِجَه POFA | بَتوَانَد NA : مِيتَوانَد F
16 | وَانِ هَه است A : وَانِ هَه آنَست N | وَهَيِيج | NA :
تَوَانَد PO | هَيِيج POFK 17-16 | چِيزِي دَگَر N : چِيزِي OFA خَبرِ 17 تَوَانَد آمدَ سَازِ وَصالِ : تَوَانَد بَوَذ
وصَالِ O | مَعْشوقَ رَا POA : مَعْشوقَ NF || 18 سَرِي A : سَرِي N وَانِ سَرِي
وَانِ هَه سَرِي K اِينِ هَه سَرِي O || مرْتبَه A : قَرِيسَه || وَحقَّ اوَسْت :
18 فَرَاقِسْتَ كَه PK : وَفَرَاقِسْتَ كَه NA كَه فَرَاقِ است O وَفَرَاقِ F

مرتبه عاشقت و حق اوست ، لا جرم وجود عاشق ساز فراقت و وجود
مشوق ساز وصال ، عشق خود بذات خود ازین علایق و عمل دورست که
21 عشق را از وصال و فراق هیچ صفت نیست ، این صفات عاشق و مشوق است ،
پس وصال مرتبه تعزز و کبیرای مشوق است و فراق مرتبه تذلل و افقانی
عاشقت ، لا جرم ساز وصال مشوق را تواند بود و ساز فراق عاشق را ،
29 وجود عاشق یکی از سازهای فراقت

صراع

در عشق تو اینهست تنهائی من

27 آنرا که وجودش زحمت بود و ساز فراق بود اورا ساز وصال از بجا آید ؛
4) زمین وصال نیست آمد وزمین فراق هستی آمد ، تا شاهد الفنا

19 عاشقت F عاشق تواند بود P || حق ONKA : حق A || PONFK : فراقت : وصال است P || 20 وصال K : وصال است POKA || عشق : POKA : عشق NF || NKA : بذات خود OF -- || ازین علایق و عشق PONA : از علایق و عمل K ازین عمل و علایق F || 21 وصال و فراق : فراق وصال F || هیچ دور N || عاشق و مشوق است POFKA : عاشق N || 22 مرتبه ... و فراق : F- | تعزز و کبیرای POK : کبیرا و تعزز NA و مشوق است 23 عاشقت NFKA : عاشق PO || 24 وجود عاشق : وجود عاشق را P || از : N - | 25 مصراع ... من PO : بیت A | FK - : PONA | 26-25 مصراع : a - | K - : آنهاست N اینهست A انتهاست PO | رجوع شود بصحیفه 23 س 16 a 11 س 36 || 27 آنرا که وجودش : آنرا وجود N || زحمت بود و : K - و ص 11 س 36 || a 36 | 28 زمین ... برخیزد NA : این قرده در NA دو باره آید POKA : می آید NF || 30-28 میخواهی در میان سخن نمکنفروش س 45-47 ، و در F بعد از « لا بل » دیده می شود یکی اینها و یکی در میان سخن نمکنفروش س 45-47 ، و در F بعد از « لا بل »

در صحبت بوز وصال وصال بوز . چون او باز گوذ حقیقت فراق سایه
افگیند امکان وصال برخیزد 30

(5) در حکایت آورده اند که روزی سلطان محمود نشسته بوز بیارگاه ،
مردی بیامد وطبق نمک بر دست نهاده در میان حلقه بارگاه محمود آمد
وبانگ میزد که نمک که می خرد ؟ محمود هرگز آن ندیده بوز بفرمود تا اورا
بگرفتند ، چون بخلوت نشست اورا بیاورد و گفت : این چه گستاخی بوز که
تو کردی وبارگاه محمود چه جای منادی نمک فروشی کردن بوز ؟ گفت :

س 40 آمده است و در POK هیچ موجود نیست ، و چون جای اصلیش را نمیدانیم کجا
بوده است به NA پیروی کرده در هر دو جای اثبات کردیم

29 صحبت : صحبت A || N — : A || NA || حقیقت A وحقیقت N

47-31 در حکایت ... برخیزد : K —

31 در PONA : فصل F || سلطان محمود POF : محمود NA : | + - رحمة الله عليه F
نشسته بوز بیارگاه NA : نشسته بوز در بارگاه سلطنت خویش ناگاه F نشسته بوز در
بارگاه O در بارگاه نشته بود P || 32 مردی : | - بود O || وطبق نمک NF : طبق
نمک PO وطبق نمک A || نهاده در NFA : ودر PO || میان حلقه بارگاه محمود آمد
NA : میان مجلس آمد F میان حلقه بارگاه محمود نهاد PO || 23 وبانگ میزد که نمک
که می خرد FA : وبانگ ... میغورد N وبانگ میزد که نمک می خرد O وندا
میگردد کیست که نمک من خرد P || هرگز آن OA : هرگز این حال F آن هرگز N
این هرگز P || بفرمود : فرمود 34 || N بگرفند PONA : بداشتند F || بخلوت
PONA : خلوت F نشست ONA : بنشست P شد F || بیاورد و NA : بخواند F
بیاوردند و PO || 35-34 گستاخی بوز که تو (تو : NA (N — : سازی بود که تو
F خسارت است که تو O جسارت بود که تو NDA P || 35 وبارگاه NA : بارگاه
محدود NFA : ما O مارا P || منادی ... بوز N : منادی کردن نمک فروشی بود A
منادی کردن نمک است PO نمک فروختست F | - ای نمک فروش این چه
نیمکی بود که تو کردی N

ای جوانمرد مرا با ایاز کاریست نمک بهانه بود، گفت: ای گذا تو که باشی که با محمود دست در یک کاسه کنی؟ مرا که هفت‌صد پیل بود و جهانی ملک و ولایت و ترا یک شبه نان ببود! گفت: قصه دراز ممکن! این همه که تو داری و بر دادی سازِ وصالست نه سازِ عشق، سازِ عشق دلیست بربیان ۳۹ و آن مارا بکمال است و بشرط کارست. لا بل یا محمود دل ما خالیست از ۴۰ آنکه درو هفت‌صد پیل را جایگاه بود و حساب و تدبیر چندین ولایت بکار نیست مارا دلیست خالی سوخته ایاز، یا محمود، سر اون نمک دانی چست؟ ۴۱

36 جوانمرد NA : شاد جوانمرد F امیر PO || مرا با ایاز کاریست NA : دل مرا با این
کاریست O دل مارا با ایاز کاریست P عشق ایاز مرا بخود انجا آورد F || بهانه بود NA :
بهانه است OF بهانه او P || گفت NFA : محمود بگفت PO || کدا - O - 37 که با :
با N || محمود P || در یک کاسه NA : در کاسه OF در این کاسه P || ONFA : ما
مرا که PNA : مرا O F || 38-37 بود وجهانی ملک و ولایت : بود وجهانی ملک
و ولایت A بود وجهانی ملک و ولایت N و عالمی مطیعست F بود وجهانی ملک و ولایت بود O
وجهانی و ملک و ولایت P || 38 یک شبه : یکشب P || نان نبود NA : نان نیست F نانی
نه O نان نی P || قصه دراز مکن ONFA : محمود قصه مدر P | - که || FA 39 داری
و برداذی PO : برداذی NA F || عشق : عاشق P || ساز عشق دلیست بریان A :
که عشق را دلی بریان سازد و چشم کریان F دلیست بریان و چشمیست کریان N ساز عشق
(عاشق P) دل بریانست PO || 40 و آن مارا ONA : و این مارا F و مارا آن P
کارست PONA : کار لای بل زمین وصال نیستی ... بر خیزند F (رجوع کنید
خواشی س 30-28)

با ONA : لا بل يا F اي P || حبست N - : كه حبست POFA
 هفتتصد پيل را (هفتتصد پيل را درو A) جايگاه (جاي N) بود NA : كه دل ما
 حاليست که درو هفتتصد پيل را جاي نمی باید F مارا (مارا P) دل خالی است که درو
 ... جايگاه نمی مارد PO || وحساب : وباحساب O || بکار NFA : کار PO
 ... مارا دليست خالی سوخته اياز N : مارا دل (دل ؟) خالی سوخته عشق اياز A دل خالی
 42 مارا دليست خالی سوخته اياز F بل دل مارا سوخته اياز است P || يا : -
 سوخته اياز F بل دل مارا سوخته اياز O بل دل ما سوخته اياز است P || يا : -
 نيمك : N - || حبست N - : كه حبست POFA

آنکه در دیگر عشق تو نمک تحرید و ذات در می باید که بس جباری ،
و این صفت عشق نیست

〔 (۴) زمین وصال نیست آمد وزمین فراق هستی تا شاهد الفنا در صحبت 45
بود وصال بود ، چون او بازگردید حقیقت فراق سایه افگند امکان
وصل بر خیزد 〕

(۶) و آن آیات ملا اعلی دان که « وَنَحْنُ نَسْتَعِذُ بِحَمْدِكَ وَنَقْدِسِ لَكَ » (۳۰/۲) 43
با ششصد پر طاوی . گفت : تحریدی که شرط این کارست شمارا در می باید ،
و چون بود آنگه شما نه این باشید ، و شمارا برگ آن بود که برک خود بگویید

43 آنکه NA || POF -- : که بس F : که تو بس F پس PO || 44 و این صفت
عشق نیست F + NA | OAN - : ساز وصال (عشق ساز وصالست N) هم
مشوق را تواند بود نه عاشق را و آن جمال و کامل و خد و زلف و خال بود که اجمال ...
زلف A : جمال کمال و خد و زلف N

〔 زمین ... خیزد] : درجوع کنید بخواشی س 30-28

45 تا A : که تا F با N || صحبت NF : صفت A || 46 وصال وصال NA (س 29) :
وصال NA (انجما) و مثال وصال F || فراق NF : وصال A || امکان
(س 30) : آنکه NA (انجما) || 47 بر خیزد : - که عاشق را ساز
وصال نتواند بود (بودن N) | + - که آن وظیفه مشوقست NA
K - فصل 41 س 9 و آن ... حساب نیست :

48 و آن آیات ملا اعلی دان که NA : ملایکه ملا اعلی را که کفتهند F این (آن P) ملا اعلی را
دان || PO 49 باشصد : باشصد A ششصد N و ششصد PO باشصد هزار F || طاوی :
طاوس P || گفت : دارند که در زیبایی دولت (دوست P) خود ری نازنده و بر تو
خزان کندر نکرد که قدر بهار دان گفت PO || تحریدی که NF : کی تحرید A تحرید
و ذات که PO در می POF : می در NA || 50 بود NA : باشد F نبود PO || آنگه
شما NFA : انتکاه شما P شما انکاه O || آن POF : این NA : این

51 (7) یا محمود ، این همه که تو بر دادی سازِ وصالست و عشق را از وصال
هیچ صفت (:) نیست ، چون نوبتِ وصال بود ایازرا خود سازِ وصال
بکمال است

54 (8) یا محمود ، این هفت‌صد پیل واین همه ولايتِ سند و هند بی ایاز هیچ
ارزذ یا بخای یک موی از زلف او قیام کنذ ؟ گفت : نه ، گفت : بازو در
گلخنی یا در خانه تاریک بهشتِ عدن بود ؟ گفت : بود ، گفت وصال
بکمال بود ؛ گفت : بود ، گفت : پس این همه که تو بر دادی سازِ وصال
هم نیست ، چون عاشق را سازِ وصال نتواند بود ، واین آیاتِ حسن است

55 (9) از بخجا بدانستی که از وصال و از فراق عشق را هیچ صفت نیست
60 و از سازِ وصال عاشق را هیچ چیز معلوم نیست و نتواند بود ، سازِ وصال

51 بردادی ONA : داری PF 52-51 و عشق را از وصال هیچ صفت نیست : و عشق را
از وصال هیچ صفت جبر نیست (== خبر نیست) (حیر نیست A) NA : وهیچ چیز
نیست عشق را از صفت وصال F عشق را در وصال هیچ صفت نیست PO 52 چون :
وجون O || نوبت POFA : مرسه N || بود : O- - خود : O- - 54 واین همه
|| سند و هند F : هند و سند NA سند و هند و خراسان O هند و خرسان P
F PONA : در جنب F 55 کنند : + در عالم عشق F بازو NA : ازو
با او ای امیر O با ایاز P 56 || N - - P OFA : ویا 57-56 بهشت ... پس :
بهشت عدن بود و وصال بکمال بود پس A با وصال او بهشت برین بود گفت بود و وصال
بکمال بود گفت بود گفت F بهشت عدن و وصال بود گفت بود گفت بود پس P
بهشت عدن بود و وصال بکمال بود گفت بود پس O بهشت عدن بود گفت بود پس
57 که : ONA : داری PF 58 هم || PN -- : OFA چون || N - -
که POF || واین : و آن O || آیات F زیادت PO 59 از بخجا :
از بخجا P || بدانستی PONA : توان دانست F || از وصال و از فراق عشق را
(عاشق را N) : از فراق و وصال عشق را PO عشق را از فراق و وصال F
60-59 صفت ... چیز A : صفت نیست و از سال هیچ چیز N بهره نیست از ساز و وصال
عاشق را هیچ چیز F هیچ چیز PO || 60 ساز NFA : و ساز PO

وجودِ معشوقست و سازِ فراق وجودِ عاشق است و عشق از هر دو بی نیاز،
اگر سعادت وقت مساعدت کند این وجود فدای آن وجود آید، اینست
وصل بكمال

63

بیت

عشقی بكمال و دلربائی بكمال دل پرسخن وزبان زگفتن شده لال
زین نادره تر بکا بوذ هرگز حال من تشهه و پیش من روان آب زلال 66

40.

فصل

اگر عکن بودی سکه عاشق از معشوق قوت توانستی خورد مگر در
حوصله دل بودی، ولیکن چون عاشق بی دلی بود این معنی چون شود؟ 3
بس بی دل قوت در بکا خورذ؛ دلش براید و قوت می فرستند تا ناخورده

61 وجود : O -- || POF -- : NA || وعشق ... بی نیاز : NF -- : NA --

62 این هم : NFA : P -- ، وصال 63 || O -- : ONFA : وصال وعشق PO بیت 64

رباعی PO a عشق ... دلربائی P : این است ره وصال وعشق P

بكمال : لعله بجهال(؟) || b دل : دیدم P || وزبان (زبان F) زگفتن A (کفتن A)

شده : POFA کفتن زگفتن N b 66 || روان NFA : یکی O بسی P

2 قوت OF : قوتی PNA : خورد : خوردن N || 3 دل : P -- || وليکن

چون ... چون شود NA : وعشق بی دلی بود F و عاشق بدل بود PO 4 بی (N)

دل قوت در بکا خورذ NA : بی دل قوت از بکا تواند خورد F بی دل

قوت از بکا خورد PO : که دلش N 5-4 5-4 نا خورده و باس می برد A :

خورده را زپش من برد N نا خورده از باس می زید F با خورده آتش میزند PO

واپس می برد - قوت از معشوق می گوییم ، وین دور دورست . آن قوت ۶ پندار (؟) از حدیث بسمع واژ جمال بیصر : آن نمی خواهم که آن نه وصال است ، آن درین ورق نیست ، که نگرندگان با آفتاب بسیار اند اما کس را ازو تحقیق هیچ قوت نیست ونبود ، او جهان روشن است

41.

فصل

(۱) از آنجا که حقیقت کارست

معشوق را ز عشق نه سوذست نه زیان

3

۵ قوت NFA : وقت PO || می گوییم O || POMNFA : میکیم O || دور دورست NF : دود درست A دور کدشت P دور کدشت ۶-۵ آن وقت (وقت F) پندار F : آن وقت مبندار (!) N : ان وقت بندارد A از (واژ P) وقت می پندار PO ، و لعله مبندار (؟) || ۶ بسمع NFA : بی یسمع PO || بیصر F : بدیده بیصر NA بی بیصر PO || آن نه NA : این نه F از PO || ۷ آن PONF : این A || درین : در تن N || نگرندگان OFA : نگرندگان N گزیدگان P || با آفتاب بسیار اند A : آفتاب بسیارند F با آفتاب بسیارست N با جمال O با قبال سازند P || ۸-۷ اما (N -) کس را ... وقت NA : اما تحقیق کسر را ازو وقت F اما کس را تحقیق ازو هیچ قرب PO ونبود ... روشن است NA : - POF | روشن : لعله روشنی

۱ فصل POA ولوایع ورق ۴۷ آ : - NF || ۲ آنجا : اینجا P || که : که این F

۳-۲ کارست ع معشوق را : کارست معشوق را POA ولوایع ، کارست چنانک گفت ع (ع : N --) معشوق (مشوقة F) را NF

(یعنی این دو نسخه اینجا فصلی نو آغاز نمیکنند واژ جمله اخیر فصل گذشته با اولین جمله این فصل یک جمله میسازند : « کس را ازو تحقیق هیچ وقت نیست از آنجا که حقیقت کارست چنانک گفت » واین معنی بد نیست ولیکن چون لواح اینجا هم مثل POA فصلی نو آغاز میکند ما روایت اینها را اختیار کردیم)

۳ ز عشق F : از عشق NA از غیر عشق (- عاشق O) || PNF : و نه OA

ولیکن از آنجا که سنت گرمه عشقست او عاشق را بر معشوق بندز، عاشق بهمه حال نظرگاه معشوق است از راه پیوند عشق

(2) اینجا بوزد که فراق باختیار معشوق وصال تر بوزد از وصال باختیار 6 عاشق، زیرا که در اختیار معشوق فراق را عاشق نظرگاه آید دل معشوق را باختیار و مراد اورا، در راه اختیار عاشق وصال را در وصال هیچ نظر از معشوق در میان نیست واورا بازو هیچ حساب نیست، واین 7 مرتبه بزرگست در معرفت، اما کس این بکمال فهم نتواند کرد، پس نظر معشوق بعاشق ترازوست در تمیز درجات و صفات عشق در کمال و زیادت و نقصان

4 سنت OFA : حقیقت سنت N سبب P || بر معشوق بندز NA : بر معشوق بندد F از معشوق بزد PO 5 بهمه حال FA : همه حال N بهمه حال || POF 8-7 اختیار معشوق ... راه : - | F - 7 فراق را عاشق POA : فراق عاشق را N 7 دل : که دل P | 8 باختیار و مراد اورا : A باختیار و مراد را اورا N و مراد اختیار او PO || وصال را در وصال : در وصال را A وصال N در وصل F در وصال P در وصال O - ، P - || 9 هیچ نظر از معشوق در میان A : هیچ نظرگاه معشوق در میان N عاشق (O -) نظرگاه معشوق || POF بازو A : از اوی N از اوی F ازو O ، P - || نیست : (اینجا حذف که در K بود بسر میدسد ، رجوع شود بس 64) 10 مرتبه بزرگست PONA : مرتبه بزرگست K مرتبت بزرگترست F || کس این بکمال NKA : این کس بکمال F هیچ کس کمال آن را (کمال این P) PO || کرد : کردن F || 11 معشوق FK عشق معشوق است O عشق و معشوق P || ترازوست ONA : او ترازوست P برداشت 12-11 عشق (و عشق K) در کمال و زیادت و نقصان POFK : عاشق در کمالست یا در زیادت یا در نقصان NA

42.

فصل

هر چه عزّ وجباری واستغنا وکبریاست در قسمت عشق صفات ۳ مشوق آمد، و هر چه مذلت وضعف و خواری و افتقار و نیاز و بیخارگی بواد نصیب عاشق آمد، لا جرم قوت عشق صفات عاشق است که عشق خداوند روزگار عاشق است یا (؛) روزگار عشق که صفت عاشق آمد (؛) ۶ و این بوقت بگردذ، اما این صفات مشوق در ظهور نیاید الا بظهورِ اضدادش بر عاشق، تا افتقار این نبوذ استغناء او <رو> نماید و همچنین جملهٔ صفات از آن رو اورا درخورست

43.

فصل

لا جرم چون چنین باشد عاشق و مشوق خندین باشند لا جرم فرام ۳ نیاید الا بشرط فدا و فنا، و برای این گفته اند:

۲ عن ... وکبریاست NA : عن وجباری واستغناست وکبریا K کبر وجباری وعزت واستغناست F عن (در عن P) وجباریست واستغنا وکبریا PO || قسمت عشق صفات ۴-۳ آمد NFA : است K آید PO || ۵ خداوند: NA : ۴ لاجرم قوت عشق : F - است NA : امده K آید PO - ، PO - ۶.۵ روزگار عشق که خداوندکار K || یا (؛) با A نا K تا A ماما نه PO || ۷ افتقار N : افتقار را A - او : N A - : ۸ رو A : او N خورست NA --- : POFN ۱ فصل NK - : POFA ۲ باشد: بود P || عاشق ومشوق: مشوق و عاشق F || خندین NA : خدان POFK ۳ نیایند: نیاید K || فدا و فنا NFA : فدا و فدا K فنای ضد PO وله وجه || و برای این گفته اند NKA : برین معنی گفته اند از برای این گفته اند (اند O -)

بیت

چون زرد بدید رویم آن سبز نگار گفتا که دگر بوصلم امید مدار
زیرا که تو ضد ما شذی در دیدار تو رنگ خزان داری و مارنگ بهار ۶

44.

فصل

(۱) معشوق خود بهمه حالی مشوق است ، پس استقنا صفت اوست ،
وعاشق بهمه حالی عاشق است پس افتقار صفت اوست ، عاشق را همیشه ۳
مشوق در باید ، پس افتقار همیشه صفت او بود و معشوق را هیچ چیزی
در نباید که همیشه خود را دارد ، لاجرم استقنا صفت او بود

۴ بیت NF : این بیت A شعر K رباعی PO ۵ a زرد بدید رویم F : زرد دید رویم - لواح ورق ۴ آ ، رویم زرد دید KA زرد رویم دید ON دید بر رویم P سبز نگار NFA : سبز عذران K شیرین کار O لواح ، بت شیرین کار P b گفتا : کفت او - لواح || بوصلم : بوصلم N ۶ a شذی : شوی - لواح || در PONA
ولواح : از PK b وما NFA : ومن PK ولواح ، من O

۲ خود بهمه ONKA : خود در ۴ F بهم P ۳ حالی KA : حال
۳ پس افتقار صفت اوست POFK : افتقار همیشه صفت او ۴-۳ صفت اوست ... افتقار : P - همیشه معشوق OFKA : ۵ همیشه معشوق N ۴ باید OFKA : در باید N افتقار : در باید F همیشه : F - و || O - چیزی KA : چیز
جانی P - ۵ در نباید A : در نباید N در نمی باید OF می باید K در نمی آید P همیشه : F - || استقنا صفت او بود PONKA : صفت وی توانگریست واین
لایقت F

بیت

۶ [اشکم زخم تو هر شبی خون باشد
وز همیر تو بر دم شبیخون باشد
تو با تؤی ای نگار زان با طربی
تو بی تو چه دانی که شبی چون باشد]

بیت

۹ همواره تو دل ربوده معدوری غم هیچ نیازموده معدوری
من بی تو هزار شب بخون در حفتم تو بی تو شبی نبوده معدوری
(۲) واگر ترا این غلط افتذ که بود که عاشق مالک بود و معشوق بند
۱۰ تا در وصال او در کنار عاشق بود آن غلطی بزرگست ، که حقیقت عشق
طوق بر گردن معشوق نہد و حلقه بندگی بر دارد ، که هرگز معشوق
ملک نتواند بود

۱۵ (۳) و برای اینست که آنها که دم از فقر زند جان و دل در بازند و دین
و دنیا و روزگار در میان نہند همه کاری بکنند و از همه چیزی بر خیزند

۶ [اشکم ... شبیخون باشد] a | POKF - : NA هر شبی A : همیشه
۷ بعد از ۱۰ a || F زان NKA : ازان POF : با طربی ناظر نی F چه دانی
PONFK - : A || POKA : باشی F ۸ بیت NFA

NF a ۱۰ | POK -- : FNA ۱۰-۹

۱۱ که بود که PF : که بود که OK که O - : NA || و : K : یا ،
در کنار NKA : در کار F کنار PO || عاشق بود NPKA : عشق بود O عاشق
نهد P || آن NKF : این POA : غلطی بزرگست PFKA : غلط بزرگیست N غلطی
بزرگ بود O || ۱۳ گردن معشوق : کردن عاشق N || و حلقه ... معشوق : O -
که NF -- : PKA || ۱۴ ملک نتواند بود NA : ملک نتواند آمدن OF در مالک
نتواند آمدن K مالک نتواند آمدن P || ۱۵ که آنها که ONA : آنها که PF که اینها K
از فقر NFKA : نقد O فقر P || زند PONFA : زده اند K || جان POKF
و جان NA || ۱۶-۱۵ و دین و دنیا و روزگار NA : دین و دنیا K و روزگار و دین و دنیا
Dین و دنیا و روزگار PO || ۱۶ میان : میانه K || چیزی POKA : چیزی

واز سر نیز نرسند و بر گوین سپرند اما چون کار ب نقطه عشق رسند
هر گز ملعوق در میان نهند و نتوانند نهاد زیرا که ملک بود که در میان 18
توان نهاد نه مالک، ملعوق مالک بود، دست آزادگی بر دامن عشق و عاشق
رسند، چنانکه همه بندها آنجا گشاده شود - اعنى در آزادگی فقر - همه
گشادها آنجا بند شود - اعنى در بندگی عشق 21

(۱) چون این حقایق معلوم شد جلالت عشق مگر پیدا شود که عاشق را

سوز (۲) خود زیان کنند تا از علک بر خیزد واز سوز وزیان بر هذ

17 واز سر نیز نرسند : NA || POKF - : و بر F || چون
کار : کار چون K || نقطه PNKA : و باي بر F || چون
معشوّق را O || در میان نهند ... بود که : N - | نهند و نتوانند نهاد F :
نتوانند نهاد POA | 18-19 زیرا که ملک بود که در میان توان
نهاد FA : در میان توان نهاد N زیرا که ملک بود که در میان توان نهاد K زیرا که
ملک بود که مالک در میان تواند بود O زیرا که ملک بود در میان توانند بود P ||
19 نه (N --) مالک ملعوق مالک بود ONFKA : نه مالش ملعوق مالک بود P
دست A : ست A ناست (۲) N که دست F || عاشق PONKF : عاشق
20 مرسد PFA : برمرسد ON مرسد K || آنجا NFKA : اینجا NA || اعنى
یعنی PO : نقد NFK : فقر P کی فقر مه || PONA : بس مه K و مه
21 گشادها POK : کادها A کارها N گشادکیها F || بند N : بند
اعنى ONFKA : یعنی P || در بندگی عشق NFK : بندک که در عشق A در بندکی
22 این : FKA : شد O - || شد N شود PO || مگر : -
23 سوز : بر بود A بوجود PO || خود NFKA : تا از PO- : NFKA
تا این P

45.

فصل

- (1) بدانکه هر چیزی را کاریست از اعضای آدمی تا آن بود او بی کار بود . دینه را کار دیدنست و گوش را شنیدن و کار دل عشق است ، تا عشق بود بی کار بود ، چون عاشق آمد اورا نیز بکار خود فراهم دید ، پس یقین آمد که دل را برای عشق و عاشق آفرینده اند و هیچ چیز دیگر نداند .
- (2) آن اشکها که بروی دینه فرستد طلایه طلبست تا از معشوق چه خبرست ، که بدایت از دینه است . متقاضی باو فرستند که این بلا از راه تو آمد و قوتم از راه تست .

46.

فصل

- (1) قدِمی هست در عشق بلعیجَب که در آن قدم مرد عاشق مشاهد (؟) نفُس خود میگردد ، زیرا که نفس آینده و شونده مرکب معشوق می آید ازان

8-1 فصل ... تست : PO --

- 1 فصل N -- : FKA || N -- : FKA 2 بدانکه (آن : دیدن A) بود او بی کار بود NA : چنانکه F -- ، K -- 3 دینه را کار دیدنست NA : دیده را دیدن FK : شنیدن N : شنیدنست || و کار NA : کار FK || عشق است FK : عاشقیست NA : و تا K چون ... از راه تست : FK -- NA

- 5 نداند A : ندارند N || 6 بروی A : بروی A || فرستند A : می فرستند N طلبست A : طلبیست N || تا که A : تا که

- 1 فصل : PO -- || N -- || در عشق 2 باعجَب که در آن قدم NA : POFK -- || عاشق ONFKA : مشاهد P ، و اعلمه شاهد (؟) 3 میگردد NA : ماید POFK : مشاهد NFKA : مرکب معشوق O : مرکب معشوق P

روی که دل مسکن اوست ، و نفس بوذ که از دل بُوی ورنگ او گیرد
 (2) اینجا بوذ که مرد را روی در خود بوذ واژ بیرون کاری ندارد تا بحدی
 که بوذ که [اگر معشوق بیاید اوزرا از نفس پروای آن نبَوَذ ،] اگر معشوق ۶
 اوزرا از نفس خویش مشغول کند بار آن تواند کشید ، زیرا که این مشاهده
 در نفس مساحتی دارد بار بر گیرد ، و دیدار معشوق بار بر نهاد و سیاست
 او سایه افگشت ، از در درون چون قوت پیدا شود مساحتی دارد ، اما بار ۷
 ناز معشوق کشیدن دشخوارترست

بیت

زان من بدر سرای تو کم گذرم کن بیم نگهبان تو من بر حذرم
 تو خود بدلم دری نگمارا شب و روز هرگاه که ترا خواهم در دل نگرم

- 4 از دل PONFA : اول K || ورنگ POFNA — : NA او POFK — : NA کاری ندارد A : مرد را POFK — : NA مرد را N : ندارد A : نداند N ۵ که بوذ که F : بود که PA که بود که ONK از نفس POK : آن نفس اورا F : آن POK : بیاید F : بیاید A او را ۶ اگر معشوق بیاید ... نبود NA — : POKF — : NA از A ۷ از A ۸ باز آن A : بان N | این N | A — : A — : و دیده را A باز آن A : واز P آن N | واین OFK وقت P : وقت P ، وقت P ۹ از A : باز ناز O باز NK باز N ۱۰ PFA ناز PFA معشوق : A — : دشخوارترست K : ۱۰-۹ باز ناز : باز ناز O باز NK باز N ۱۱ POFA دشوارست N دشخوارست P : بیت NFA ۱۱ بیت شعر K رباعی PO ۱۲ من بدر ONK : بی بدر A بر در F بر در P ۱۳ گدرم : کردم P a بدل a بدلم دری POKA : بدل اندری NF a بدل a P

بیت

بر شایع طرب هزار دستان توئیم دل داده بدان نعمت و دستان توئیم
 بکندر زکناد ما که مستان توئیم از دست مده که زیر دستان توئیم

47.

فصل

عشق نوعی از سکرست که کمال او عاشق را از دیدن وادرآک کمال
 ۳ معشوق مانعست، زیرا که عشق سکرست در آلت وادرآک (۴) مانعست از
 کمال ادرآک (۵)، وسری دارذ که چون حقیقت ذات عاشق بادرآک ذات
 معشوق مشغولست پروای اثبات صفات چوئت بوز از روی تیز؛، واگر
 ۶ ادرآک بوز پروای ادرآک ادرآک نبوز، العجیز عن درک الادراک ادرآک
 این بوز

بیت

۹ عمریست که با منی نگیارا وقت غم و وقت شاذمانی
 والله که هنوز عاجزم من کن خوبی تو دهم نشانی

۱ فصل ۲ سکرست : پیکر است O || عاشق را : NA — || POFA — : NK — || POFK — : NA || POF — : دیدن و POFK — : کمال : بكمال P ||
 ۳ مانعست ... وادرآک POFK— : NA در آلت وادرآک : لعله در آلت ادرآک و،
 ویا : وادرآک ادرآک || ۴-۳ از کمال ادرآک N : POFKA — : ۴ وسری دارذ
 || OFK : که سری دارد P اکرچه سر لطیفست ورای این و آن آنست N ، A — ||
 ۵ که چون POFK — : NA || حقیقت ONFKA : و چون P || عاشق NA :
 || ذات : P — || POFK — : NA || صفات : صفات او K ||
 ۶ ادرآک ادرآک : ادرآک F || ۷ این بوز NKA : ادرآک این بود P اینجا حقیقت
 شود || F — , O — , NFA بیت ۸ : که گفته است شعر K رباعی O قطعه P ||
 ۹ با منی PFKA : من N می O b وقت غم وقت KA : وقت غم و کاه F وقت غم
 وقت N در وقت غمان و P در وقت غم ۱۰ || ONK a : والله A حقنا P
 ۱۰ : k : خوبی b : چونی NF وله وجه POKA

48.

فصل

اگرچه معشوق حاضر و شاهد مشهود عاشق بود ، ولیکن بر دوام غیبت عاشق بود ، زیرا که اگر حضورِ مشهود غیت کلی نیارز - چنانکه در حکایتِ بخونست - باری کم از دهشتی بود ، چنانکه آن مرد از نهر المعلی آن زن را در کرخ دوست داشتی و هر شب در آب زدی پیش او رفتی . چون یکشب خالی بر رویش بدید گفت که این خال از بکا آمد ؟ او گفت که این خال مادرزاد است اما تو امشب در آب منشین ، چون در نشست بند از سرما ، زیرا که با خود آمده بود تا خال می دید ، و این سرّی بزرگست و اشارت بذین معنی است :

- 1 فصل || PO - ، NKA : اگرچه 2 || NK - : اکر POFA
 حاضر : حاضر بود F || ولیکن NA : لیکن K اکر O واکر P
 3 غیبت POFK : غیب NA || حضور : حضور K || مشهود O - || غیبت O -
 غیب P || نیارز چنانکه : نیارود چنانچه K 4 حکایت :
 بخونست ... چنانکه : - K - | باری NA : با لیلی O که با لیلی P ،
 آن NFA || از PK که او O 5-4 || نهر المعلی NFKA :
 خبراللخوان O بهر خلق P 5 آن F : که آن در کرخ NA : از کرخ OFK
 او اگرچه P || داشت PN : داشت FKA می داشت O || و هر F
 شب POFKA : شبی N || در آب زدی و : بر آب زدی و N بخود در آب
 زدی و F - . F POKA || او وی F 6 بر رویش بدید F : بر رویش بدید
 بدید بر رویش POK || کفت : و گفت N || POK - : NA که آمد :
 بکاست F 7 که NA - : POK - : NA || POK - : N || اما منشین :
 که غرق شوی نشانید F || چون در نشست NA : در نشست POK در آب رفت F
 8 تمرد NKA : و بند PO جان بداد F : از سرما : - F || با خود NFKA : بعادت
 PO || تا خال می دید POF : تا خال می ندید A تا خود می ندید K خال دید N | رجوع
 شود بخدیقه سنایی (نول کشور ۱۸۸۷) ص ۳۷۹-۳۷۸ || ONA : سرّی PEK :
 9 و اشارت بذین معنی است POFK : و اشارت بذین معنی A - . N - | کفه اند F

بیت

نر عاشقی آگهُم نه از عشق نر خویشن آگهُم نه از یار

1
49.

فصل

چون عقول را دیده بر بسته آند از ادراکِ جان و ماهیت و حقیقت او
بِ وجان صدف عشق است بلولُو مکنون که در آن صدفست کی بینا شود
الا بر سبیلِ هانا

بیت

6 عشق پوشیدست هر گز کس ندید ستش عیان لافهای بیمهذه تاکی زنداین عاشقان

50.

فصل

بارگاهِ عشق ایوانِ جانست و بارگاهِ جمال دیده عاشقتست ، و بارگاهِ
سیاستِ عشق دلِ عاشقتست ، و بارگاهِ درد هم دلِ عاشق ، و بارگاهِ ناز غمزه

|| نر N : نه از KA : نه از POF || نه از A : نه بر ار K نه از NF نیز

|| نر KA : نه از N : نه از POF || نه از KA : نه از PNF نیز

1 فصل — PN — : OFKA 2 عقول را POKA : عقل را N — : از

وحقیقت او A : وحقیقت POK وحقیقت وی NF 3 وجان : جان || عشق

است : - در چون بصدق علم را راه نیست A || بلولُو PNFA : بلولُو K بلولُو لالا O

در آن POKA : در NF || صدفست PONFA : صدف نسود که بینا دران صدف است K

کی OA : کا K که PNF 4 بر : به P || هانا هانایی K هانایی P همانی O

5 بیت ... عاشقان : --- K 6 بیت PNFA : نظم O || هرگز PONA

وهرگز a F b F POFA : کی میزند N | رجوع شود بصحیفه 10 س 22-21

2 دیده عاشقتست NFKA : دیده عاشق PO || 3-2 وبارگاه سیاست ... هم دل

عاشق : F — 3 عشق دل عاشقت NKA : عشق دل عاشق PO هم دل POKA

سینه N || ناز غمزه NFK : نیاز غمزه A ناز وغمزه P سیاست ناز وغمزه O

مشوقست ، نیاز وذلت خود حلیت (؟) عاشق تواند بود

51.

فصل

در فصل اول بیان کردیم که عشق را پقبله معنی حاجت نیست تا عشق بود ، اکنون بدان که « إِنَّ اللَّهَ جَيْلُ نِجْبَةِ الْجَمَالِ » عاشق آن جمال باید بود یا عاشق محبوش ، واین سری عظیم است ، ایشان محل نظر واژه جمال و محل محبت او بینند و دانند و خواهند و بیرون این چیزی دیگر کرا (؟) نکنند ، و بود که عاشق خود این نداند ولیکن خود دلش محل آن جمال و نظر طلب کنند تا باید

4 مشوقت NFKA : مشوق PO || نیاز وذلت خود A : نیاز وذلت خود K وذلت F نیاز دولت خود N نیاز وذلت که خود PO || حلیت F : جیلت K حلیت حیله PO || بود : O —

1 فصل اول N — : POFKA || 2 فصل اول NFKA : فصل O فضول اول P | رجوع شود بصحیفه 5 || کردیم ONA : کرده ایم FKA کرده ام P || که FKA : که تا عاشق N تا عاشق PO || آن : از A | 4 باید FKA : که تا عاشق N تا عاشق PO (شرح) || با عاشق محبوش : | K — | POF : نا A تا N (من) با N (شرح) | محبوش PO ولوایع : محبوش NA | ياری بزرگ است NF (شرح) : عظیمت A سری عظیم K سری بزرگ است N خویش F سری عظیم است OF || ایشان P : اسان A اسان K ایسان N که ایشان P || (من) O سری بزرگ است P : وایر جمال اند K وایر و جمال F این جمال N || محل محبت او FK : 5 وایر جمال POA : وایر جمال اند K وایر و جمال F این جمال N || محل محبت او : و محل محبت او A و محل محبت N و محل محبت او O و محل محبت P || بینند و دانند PNFKA : بینند و دانند O || 6-5 و خواهند...نکنند : -- K | 5 و خواهند NFA : و خواهد O : بیرون PNF : بیرون OA | این ONA : آن F ازین P | 6 کرا نکنند F : نکنند PNA : نکنند O || خود این NKA : این F آن PO || 7 تا باید A : باید N ، POFK —

فصل

هیچ لذت در آن نرسد که عاشق معمشوق را بیند بحکم وقت
 ۳ و معمشوق از عشق عاشق (۴) غافل ونداند که او ناگزیران اوست ،
 آنگه درخواهش میکند و سؤال و تضرع وزاری وابتها ، اگر دیرتر
 جواب دهد یا دیرتر اجابت کند می دان که از آن حدیث قوت میخورد که
 ۶ لذتی عظیم دارد و تو ندانی

۱ فصل POKA : در آن N — POFKA : بدان ۳ و معمشوق از عشق
 عاشق غافل N : واژ عشق غافل بود F از عشق عاشق غافل A عاشق از عشق غافل
 از عشق و عاشق غافل O عشق از عاشق غافل P || ونداند که او NFKA : بداند
 که او P ، ، O || ناگزیران FK : ناگزیران NA ناگزیران O ناگزیران P
۴ آنگه PNFA : آنکاه OK || در خواهش NA : درو خواهش
 و سؤال و تضرع وزاری NA : وزاری و سؤال و تضرع FK وزاری و تضرع PO
 وابتها : وابتها میناید PO || اگر دیرتر NOFKA : دیرتر ش P || ۵ دهد :
 باز دهد K || یا دیرتر اجابت کند POF : NKA : حدیث PONFA ||
 احادیث K || قوت PONFK : شرب A || ۶ لذت POKA : لذت NF : شرح N :
 معمشوق در بدء حالت که هنوز از ناگزیرانی خود بی خبرست عنم ناز و گرشمه و تسليط
 نکرده است واستغنا و کبیدای خود را کار نه ساخته تعلقات عاشق را وکلات ویرا اصنا
 میکند ولذتی می یابد اگرچه در اجابت کند ابتها عاشق را تا چندانکه حقیقت کار
 مطالعه کند آنگه ناز آغاز کردن گیرد

53.

فصل

(۱) عشق چنانست که جفا از معشوق در وصال در < عشق فراید
وهیزم آتش عشق آید ، که قویت عشق از جفات لاجرم زیادت شود ۳
(۲) تا در وصال بوذ بین صفت بوذ ، اما در فراق جفای معشوق دست
گیرد (؟) سلاسل بوذ مدام که بر در اختیار بوذ وازو چیزی نظارگی کار
بوذ ، اما چون رام عشق شده بوذ بتمامی وکمال وسلطنت عشق بتمامی ۶
ولایت فرو گرفته باشد چون زیادت ونقسان را آنها راه بوذ :

54.

فصل

اسرار عشق در حروف عشق مضمیر است ، عین وشین عشق بوذ وقف
اشارت بقلب است ، چون دل نه عاشق بوذ معلق بوذ ، چون عاشق بوذ
آشنائی یابد ، بدایتش دینه بوذ و دیدن ، عین اشارت بذوست در ابتداء حروف
عشيق ، پس شراب ملام شوق خوردن گیرد وشین اشارت بذوست ،
پس از خود بمیرد و بذو زنده گردذ ، قاف اشارت قیام بذوست ، واندر ترکیب ۶
این حروف اسرار بسیارست و این قدر در تنبیه کفایت است

فصل 56-53 در NA فقط :

2 چنانست N : حیاتست A || 4 بین A : بین N || 5-4 دست گرد سلاسل N :
دست کبرد سل وسل A ، ونمای : دست گرد سلاسل ، ویا : دستگیر سلاسل (؟) |
شرح N : اما در فراق جفای ممشوق دست کبرد یعنی اکر در فراق فراغت معشوق
مطالعه اند بهم هلاک عاشق بود ولیکن جفا نوعی از دیاد (لملاه : از زیاء) معشوق است
مر عاشق را وسلسله پیوند است من انقطاع را || 6 شده A : N - : سلطنت A :
سلطنت N || عشق N : A - || 7 بوذ : نبود A

1 فصل A : - - N || 4 یابد N : یافت A || 5 پس A : در دل N || 7

۵۵.

فصل

(۱) بدان که عاشق خصم بوَذ نه يار و معشوق هم خصم بوَذ نه يار ، زیراً که
 ۳ ياری در محوِ رسومِ ایشان بسته است ، مادام که دُؤَی بوَذ و هرگزی خود
 بخودِ خود بوَذ خصی مطلق ، ياری در المحاد بوَذ ، پس هرگز نباید (؟)
 که عاشق و معشوق را از یکدیگر ياری رسند که آن نباید (؟) ، و رنج همه
 ۶ آن اینست که هرگز ياری نباید (؟) ، والله عجب کاری که درو وجودی (؟)
 زحمت است صفاتِ وجود (؟) بکجا در گنجید ؟

(۲) پس بدانستی که در عشق رنج اصلیست و راحت عاریست ، البته هیچ
 ۹ راحت اصلی ممکن نیست در وی پندار

(۳) تا که نگهبان از بیرون بوَذ همگی آن سهل بوَذ ، نگهبان تحقیق
 آیات الجمال و سلطنت العشق بوَذ که ازو حَدَرْ نبَوَذ وهیچ گریزگاه
 ۱۲ نبَوَذ ، قوت بکمال از بیم سلطنت هرگز نتواند خورد الآ مشوب بلزه دل
 وهیبتِ جان

فصل A : N — : A || N — : A ۲ و معشوق ... نه يار ۳ ياری A : يار N ||
 ۴ خصی بوَذ مطلق A : خصم مطلق بوَذ N || نباید A : نباید N ولله
 نباید (؟) || ۵ و معشوق را A : معشوق را N || آن A : این N || نباید : نباید
 نباید N ولله نباید (؟) || ۶ آن A : نباید : نباید : نباید (؟)
 درو وجودی : در وجودی N در وجودی A || ۷ زحمت : رحمت || وجود N :
 ۸ وجود A || ۹ اصلی A : اصل N || ۱۰ تا : يا A ما N || همگی N : همکی که
 ۱۱ الجمال و سلطنت العشق بوَذ A : الجمال است و سلطنت العشق N || وهیچ A :
 ۱۲ نبَوَذ N : ندارد وهیچ N ||

56.

فصل

اگر مکن گردد که عاشق از معشوق قوت تواند خورد آن نبود الا در غیت از صفت عالم (:) ظاهر، که آن شبیه سکریست (:) که یار نبود وقوت بود، واین غیت مثال بی هستی (:) دارد یا با طالیه معشوق دارد (:)، چنانکه گفت:

6

بیت

در خواب خیال تو مرا مونس ویار
از خواب مکن مرا نگارا بیدار
زیرا که ترا هست نگهبان بسیار
مارا بخیال بی نگهبان بگذار

57.

فصل

عشق که هست بنای قدسست بر عین پاکی وطهرارت، از عوارض و عمل دورست واز نصیب پاک، زیرا که بدایت او اینست که «یحییم» واندرو

1 فصل : A - N || 2 عاشق از N : از عاشق A || 3 عالم : عالم N سکریست A : نیکوست N ، ولله پیکربست (:) || که یار نبود وقوت A : کر (:) یار نبود قوت N || 4 واین غیت N : و آن غیب A || بی هستی N : بی هشتی دارو A و لعله بی هشتی (:) | شرح N : مادام که ناظر حسن معشوق باشد در حضور ویرا از ذوبان یا از مشاهده سلطنت معشوق که بوی رسید مشهولی بتذلل و انكسار حاصل بود مکر در غیت که از جنای ذوبان سلطنت اندکی فراغت یابد وقوت تواند خورد || 7 a خیال تو مرا A : و خیال مرا توجی N b از N : در A || 8 b نگهبان A : نگهبانی

1 فصل : N - || 2 هست : سست (:) N || بنای : شای F || از : بدایت واز P || 3 دورست POKF : دور NA || پاک : - | واز طمع منزه K يحییم : + و یحیونه PO || واندرو ONFA : واندران K و درو P

4 البته خود امکان علت ونصیب نیست ، اگر از معنی علت ونصیب جائی نشانی بود آن از بیرون کارست وعارضیست ولشکری وعارضیست

58.

فصل

- (1) اصل عشق از قدم روز ، نقطه آراء (:) « یخبوهم » بخمنی در زمین ۳ « یخبوونه » افگندند ، لا بل آن نقطه در « هم » افگندند تا « یخبوونه » برآمد ، چون عبارت عشق برآمد تخم همنگ ثمره بود وثمره همنگ تخم (2) اگر « سبحانی » رفت یا « أنا الحق » رفت ازین اصل رفت ،

4 البه خود NKA : خود البه اورا F وجود O || ونصیب : نصیب F || از POKF : ان NA || جائی A : جای ON || نشانی FK : نشان PONA || ۵ بود PONKA : بودی F || آن از NA : ان POK از F || وعارضیست ولشکری وعارضیست A : وعارض است ولشکری وعارضیست K وعارض است ولشکرین است F وعارض ولشکری وعارضیست N وعارض این ولشکر وی عاریت است O وعارضست آن وفایکی عاریت است P

1 فصل : ۲ قدم POFN : تدم قدم || روز بود K : بود POFA || NA : دور N || نقطه POFA : نقطه K واژ نقطه N || آراء F : بایه NA ، K NA : در زمین ۳-۲ تخم POA : تخم NA || FK : تخم ۷۸۷ در زمین یخبوونه N : در زمین افگندند A : افگندند A در یخبوونه FK در نقد یخبوونه PO || ۳ افگندند PFK : افگندند A افگندند O : درهم P || افگندند POFKA : افگندند N | خواجه احمد غزالی ... کفه است نقطهای یخبوهم را در زمین فطرت افگندند بخمنی یخبوونه برآمد - لایع || ۵ سبحانی رفت PONKA : سبحانی F || أنا الحق رفت : أنا الحق NA : ازین : از O || اصل رفت PONA : اصل بود FK

یا نطق نقطه بود یا نطق خداوند نقطه بود ، یا روی دعوی علاوه ۶
ثمره بود و ثمره عین تخم

59.

فصل

نشان کال عشق آنست که معشوق بلای عاشق گردد چنانکه البته
تاب او ندارد وبار او نتواند کشید واو بر در نیستی منتظر بود ، دوام ۳
شهود در دوام بلا پیدا گردد

[بیت]

کس نیست بدنیسان که من مسکینم کز دیدن و نادیدن تو غمگینم ۶

۶ یا نطق ... خداوند نقطه بود (بود : F — FA) : یا سخن نقطه بود ویا سخن
خداوند نقطه بود K یا نطق نقطه بود خداوند نقطه بود N یا تعلق نقطه بود با نطق
خداوند نقطه O تانطق نقطه یا نطق خداوند نقطه P || با روی N : ما روی A باری
بار F || دعوی NEKA : دعواه P ، O — || علاقه علاوه : علاقه علاوه K
علاوه NA علاوت F علاوه P علاوه و O || ۷ ثمره بود POFKA : ثمرها بود N ||
تغم POF : تغم بود NKA

۱ فصل : ۲ بلای PO || دوام N — ۳ چنانکه PONFA
چنانچه K || البته : آئنه N || ۴ ندارد NFKA : نیارد PO || کشید PONFK
کشیدن A || ۵ واو بر در نیستی منتظر بود ONFA : ووی بر در نیستی دارد K و بر
در او نیستی منتظر بود P || ۶-۴ دوام شهود در ONA : بود دوام مشهود در K
بر F دوام شهود و P || ۴ گردد : شود POKA — : NF [۶-۵ بیت - غمگین [POKA — : NF | a a من : من N]

و خود را جز در عدم هیچ متنفسی نداند و در عدم برو بسته که بقیومیت او ایستاده است، درد ابد اینجا بود که اگر شاهد الفنا یک ساعت سایه ۹ افکند و اورا در سایه بی علمی میزانی کند اینجا بود که یک ساعت برآساید.

60.

[فصل]

لا جرم بلا شاید] زیرا که بلای او بر دوام شاهد ذات او شده است و بندو ۳ احاطت گرفته است و سمع و بصرش فرو گرفته است و ازو اورا هیچ چیز باز نگذاشته است الآن پندراری که منزل تیماری آید یا یقینی که مرکب حسرتی

۷ و خود را ONA : خود را || PFK : از P ، K — || متنفسی : NFKA : منقبتی PO || نداند PONKA : نه بند و نداد F || و : O — || برو بسته FK : برد بسته P بدو در بسته NA بیرون نشته O || ۸-۷ که بقیومیت او NFA : که بر قیومه او K فی قصرمنه O پی قصرمنه P || ۸ درد ابد (اید) (N) اینجا : درد در ابتدا اینجا و اینجا K در ابد از اینجا || F — : NFA || ۹ بی عالمی NKA : در ابتدا اینجا و اینجا K در ابد از اینجا || F — : NFA || ۹ بی عالمی POK — : Kند POFKA : می کند F عالمی || POFKA : می کند POK : PO — : POFKA — : POFKA — : POFKA — : PO

2-1 | فصل لا جرم بلا شاید [

۳ ذات ... و ازو : و K ۲ و بندو POF : و برو NA | ۳ احاطت گرفته است A : A — | PONF احاطه کرقت است N احاطت کرفة POF | و سمع ... است A — | فرو احاطه کرقت است N : فرو کرفة F فرود کرفة است O فرود کرفة P | و ازو N : ازو || POFA : چیزی P ، K — | ۴ باز نکداشته (نکداشته) (N) است NA : باز نکداشته K و انکداشته F نکداشته است PO

4-4 | الـ ... الوجوه : K — | F — | ۴ تیماری PO : تیماری A بنداری N |

یقینی PO : نفسی F نفسی NA :

بَوَذْ « وَاحَاطَ بِهِمْ سَرَادُقْهَا وَانْ يَسْتَغْيِثُوا يُغَاثُوا بِمَاءِ كَلْمَهْلِرْ يَشْوِي
الْوُجُوهَ » (۲۹/۱۸) ۶

61.

فصل

(۱) هر زمان معشوق با عاشق از یکدیگر بیگانه تر باشند ، هر چند
عشق بکمال تر بَوَذْ بیگانگی بیشتر بَوَذْ ، و برای این گفته است : ۳

بیت

بَفْزُوذِيْ مَهْر وَمَعْرِفَةَ كَمْ پَيْونَدَشْ بَا بَرِيدَنَشْ بَوَذْ بِهِمْ
تَقْدِيرَ چَنِينَ كَرَدْ خَنْدَايِ عَالَمْ نِيكِ زِيسِ بَنَى وَشَادِيِ پَسِ غَمِ ۶

۵ بَوَذْ PNA : شَوَدْ O ، F - || لَوَاعِجَ وَرَقَ ۸۹ ب - - آ : عَاشِقَ رَا جَزَ
دران ساعت که از خود واژ غیر خود > جز < معشوق بی شعور شَوَدْ لَذَتْ نَبَوَذْ
واین خود هرگز نبَوَذ زبرآک او بلکی بذین محیط شنده است و ولایت وجودش را
فروگرفته و سمع و بصرش ربوذه و عتل و علم و دین ازو سلب کرده اورا با این درمانگی
از حضیض نیستی بر دارذ نه اورا بذوگدارذ بل که هر لحظه دردی بوی گمارذ تا دمار
از نهاد او بر دارذ احاط بهم الآية

۱ فصل : ۲ زمان : زمانی K || معشوق با عاشق NA : معشوق و عاشق
OFK عاشق و معشوق P || هر چند POF و لواج ورق ۹۰ آ : هر چند K
هر چه ۳ عشق : - عاشق K || بکمال تر بَوَذْ NFKA : بکمال تر رسد PO ||
بَوَذْ و NKA : شَوَدْ و PO || این معنی PO || گفته است
POKA : کفته اند N || ۴ بیت NFA : شعر K درباعی PO
|| FKA : و مهر معرفت N قهر و معرفت O مهر معرفت P
۵ a b پیوندش POKA : پیوند تو NF || بَرِيدَنَشْ POF : بریدش این A ما زنیستی K
با توابن a ۶ || N کرد : + b || N + PONKA : زپس F : زپی F
و شاذی PONFA : و راحت K || پس F : پی

(2) حکایت

روزی محمود با ایاز نشسته بود ، می گفت : یا ایاز ، هر چند من در کار تو
۹ زار ترم و عشقم بکمال ترس تو از من بیگانه تری ، این چراست ؟

بیت

هر روز باندوه دلم شاذتری در جور و جفا نمودن استاذتری
۱۲ هر چند بعاشقی ترا بنده ترم از کار من ای نگار آزادتری
یا ایاز ، مرا تقاضای آن آشنایی می بود و گستاخی که پیش از عشق
بود میان ما که هیچ جباب نبود ، اکنون همه جباب بر جوابست ، چگونه است ؟
۱۵ ایاز جواب داد

[بیت]

تا با خودی ارچه همنشینی با من ای بس دوری که از تو باشد تا من
در من نرسی تا نشوی یکتا تو کاند ره عشق یا تو گنجی یا من]

7 حکایت : - || K - 8 محمود : سلطان محمود F || با ... بود : وایاز نشسته بودند P
با NFKA : ای PO || هر چند POF : که NKA || 9 عشقم NFK : عشقم
وعشق PO || این چراست NFA : این چیست O چراست P بپت 10 || K - ،
شعر K ربایی POF a 11 : بر اندوه K بانده A باندوه N شاذتری
با شادی تری PONF : بتا که من 12 || PN a 13 || KA OFKA
|| ای PO آن : این P || می بود PONKA : می باشد F NFKA
14-13 و گستاخی ... میان ما NA : پیش از عشق آن گستاخی که بود میان ما
و گستاخی که پیش ازین بود میان ما F و گستاخی که میان ما پیش از عشق بود (+
میان ما P) 14 || O - PO (که ONKA : هیچ چیز جباب F میان ما P
جباب P || بود : - میان ما A || بر PONA : در K اندر F چگونه
است F : چکونست N - POKA -- : F | بیت ... یا من] 18-16]

که آن وقت مرا ذلتِ بندگی بوز و ترا سلطنت و عزت خداوندی ، طلایه عشق آمد و بندِ بندگی برگرفت انساطِ مالکی و مملوک در برگرفتن آن ۲۱ بندِ خواستاد ، پس نقطه عاشق و معشوق در دایره حقیقی اثبات افتاد ، عاشق همه اسیریست و معشوق همه امیری ، میانِ امیر و اسیر گستاخی چون تواند بوز ؟ پندارِ مملکت ترا فرا تیارِ اسیری نمی دهد ، ازین خللها بسیار می بوز ، اگر انساطِ اسیر خواهد که کند خود اسیری او جحاب او آید ۲۴ ۲۵ که از ذلتِ خود یارگی ندارد که گرد عزت او گرد بگستاخی ، واگر

که : F - || وقت مرا ذلت بندگی PONKA : رقت ذلت و بندکی F || بوز ۱۹ || و ترا P || سلطنت و عزت خداوندی : سلطنت و عزت خداوندی بود A سلطنت و خداوندی K سلطنت و عزت و خداوندی F سلطنت عز خداوندی بود N عزت و سلطنت خداوندی PO || طلایه NFKA : طلایه PO ۲۰ آمد و PO - : NFA | بندگی : POFA ۲۱-۲۰ عشق ... آن بند : آن K | ۲۱ بندکی N | مالکی و مملوکی ONA : مالک و مملوکی F مالکی و مملوکی ذل P | ۲۱-۲۰ در برگرفتن آن (این N) بند NA : در برگرفت آن بند F برگرفت این بند (بند O) ۲۱ در دایره حقیق POFK - : NA || اثبات افاذ NFA : اثبات افاد که PO پیدا آمد K ۲۲ اسیریست PONKA : اسیری آمد F || امیر و اسیر || F - : PNKA : چون O | چکونه ۲۳ بوز : O -

پندار ... بگستاخی : K - | ۲۳ ازین ONFA : ازین روی P | خللها ۲۴ اگر انساط اسیر خواهد که کند NFA : اگر اسیر خواهد که انساط کند PO | خود اسیری او FA : اسیری O خود اسیری PN | ۲۵ خود : O - | یارگی ندارد که POA : یارای آن ندارد که F یارک دارد کی N | عزت POA : غیرت F عدت N | گردد : + و P || واگر : اکر N

امیر خواهد که انساط کند امیری او هم حجاب بود که عزت او با اسیری
و ذات مجانس نیست 27

(3) اگر قدرت صفت امارت گرد و از صفات عزت خود آن اسیر را
صفات دهد و از خزاین دولت خود اورا دولت دهد پس بجام اکرام بی انجام
اورا مست کند آن سرنشته تمیز از دست کسب و اختیار او فراستاند
تا سلطنت عشق کار خود کردن گیرد عاشق در میانه (۴) شده
اسیر عشقت - و عشق سلطانست و توانگرست ،

26 امیر : امیری K || کند : F - || امیری او هم ONA : امیری خود K امیری او
خود F هم امیری او P || حجاب بود که عزت او با اسیری NA : حجاب بود اورا اسیری K
حجاب بود که عزت اورا اسیری F حجاب آید که عزت او با اسیری O حجاب عزت او
آید که اسیری P || 27 ذات K و ذات او PO || مجانس : و مجانس A
28 صفت NFKA : صفات PO || عزت NA : عن F - ، POF اسیر را : اسیری را P
29 و از PONA : از FK || خود اورا دولت : O || بجام اکرام FK : بجام
بی انجام P : می انجام ONFA می انجامد K || 30 آن سرنشته : - | آن PO :
و این NA ، ، 31 || تمیز : غیر O || و اختیار : FK - سلطنت
سلطنت F || کردن ONFA : نمودن P ، - | عاشق در میانه که N : عاشق در میانه نه
32-31 عاشق ... توانگرست : - | K عاشق در میانه که N : عاشق در میانه نه
که A عاشق در میان که F در عاشق که PO | 32 اسیر عشقت ... و توانگرست A :
اسیر عشق است عشق سلطان است و توانگرست ONA اسیر عشق سلطانست و توانگرست
اسیر عشقت عشق سلطان و توانگرست F اسیر عشقت و عشق سلطانست و توانگرست N
- | و این نیک است | FK +

پیت (K)

گ رنجه شوی شبی بکاشانه من پر نور شود زروی تو خانه من
کسی ره نبرد زخویش و بیگانه من من باشم و ساغری و پیمانه من
(ترتیب مصروعها در K : 4-2-3-1)

اگرچه (عاشق با عشق آشناست با معشوق هیچ آشنائی ندارد)

33

بیت

گر زلف تو سلسله است دیوانه منم ور عشق تو آتشست پروانه منم
پیان ترا بشرط پیانه منم با عشق تو خویش واز تو بیگانه منم) 36

عاشق مسکین درویش بغايت است ، چنانکه گفت :

بیت

در کوی خربات یکی درویشم زان خُم زکاتِ می بیاور پیشم
هر چند غریب و عاشق ودل ریشم چون می بخورم ز عالمی ندیشم 39

33 اگرچه PONA : فضل اکر K

36-33 (عاشق ... بیگانه منم) : این فقره را POKF (انجا دارند و در NA در فضل 62 سطر 2 بعد از کلمه « واسم » دیده میشود و نمیدانم جای اصلیش کجا بوده است

33 با عشق OFKA : با عاشق P ، عشق NFKA : نظم O رباعی || P a 34 بیت
35 زلف : عشق N || b ور : کر N || 36 پیان ... بیگانه منم : بشترat a | K
POF : بهتر NA | پیانه : پیان O || 37 عاشق مسکین درویش بغايت K : عاشق
درویش مسکین بغايت F عاشق درویش است P که عشق درویشت A درویش است N
عشق درویش است O || چنانکه گفت 38 بیت FK - : PONA || FKA - : شعر K
نظم O رباعی P || 39 b زان (از FK) خم زکات می NFKA : یک جرعه زجام می O
یکجام زخم می P || 40 a هر چند ... ودل ریشم (و بد کیشم) POA :
تا باده (باز F) خورم ز عاقبت ندیشم (ناشیتم K) || FK b چون می بخورم
(خوردم PO) ز عالمی (ز عالم PO) ندیشم PONA : صوفی بچه ام و لیک کافر کیشم

– تا جلالتِ بی تمیزی سکر بوذ برو هیچ عتاب نبود ، اگر وقتی هشیار شود و علم و تمیز و ادب باز پای در میان نهاد گوید :

بیت

گر در مسی حمایلت بگستم صد گوی زرین باز خرم بفرستم
عبا کار تو !

بیت

بر شاخ طرب هزار دستان توایم دل داده بدان نعمه و دستان توایم
از دست مده که زیر دستان توایم بگذر زگنام ما که مستان توایم

41 تا : چون K || بی تمیزی PONA : بی تمیز K بخودی F || سکر شکر FK || برو POKA : بروی F ، N – || هیچ عتاب NA : هیچ عتابی عتاب F هیچ خیانت PO || اگر : واگر P || 42 علم POA : علم که علم FK N و تمیز و ادب A : و ادب و تمیز N و تمیز POFK || باز پای F : پای را A مار K باز A پای باز O || گوید OA : و گوید N ، PFK – || 43 بیت PNFK : مصرع POFKA (A جرم) || باز خرم (جرم) نظم O || 44 b زرین POFK : ز زر NA || بیت داشت POFKA (A جرم) || باز خودم N || 45 بعبا کار تو ONA : بعبا کاریست K ، PF – | بجای آن K باز خودم N || 45 بعبا کار تو ONA : بعبا کاریست K ، PF – | عیب عاشق بود زیرا که در حضور دشوق عیب کلی نیارد چنانکه در حکایت P مجنون است که بالی کم از دهشتی نبود چنانکه از مردم از بزر خلق ازین راز کرچه دوست داشت

48 46 بیت ... مستان توایم : P این رباعی را در جائی دیگر دارد ، رجوع شود بخواشی ص 74

46 بیت PONA : شعر K رباعی F a 47 در باع F : در باع : در باع داده b POFK داده b OFKA بسته NA : نعمت NFKA : نعمت PO b بگذر ز PN : بگذار

62.

فصل

اسم معشوق در عشق عاریتست و اسم عاشق در عشق حقیقتست ، اشتقاد معشوق از عشق مجاز و تهمتست ³ ، اشتقاد بحقیقت عاشق راست که او محل ³ ولایت عشق است و مرکب اوست ، اما معشوق را از عشق هیچ اشتقاد نیست بحقیق ⁽⁴⁾ (۵) معشوق را از عشق نه سوذست و نه زیان ، اگر وقتی طلایع عشق برو تاختن کند واورا نیز در دایره عشق آورد آن وقت او را نیز ⁶ حسابی بود از روی عاشق نه از روی معشوق

1 فصل || A - : PONFK ۲ عاریتست NFKA ولوایع ورق ۹۵ آ : عاریتی است PO

واسم : بعد از این کله در NA فقره « عاشق با عشق آشناست ... بیگانه من » میاید ، رجوع شود بحوالی فصل ۶۱ ص ۹۰ حقیقت : F **3** اشتقاد ... راست NKA : اشتقاد عاشق بحقیقتست F واشنقاد بحقیقت عاشق است PO او POFA : از N ، K - **4** ولایت : **5-۶** PO - : NFKA هیچ تحقیق K : نیست و تحقیق PO تحقیق نیست FA بحقیقت نیست **5** معشوقرا POFK : فصل معشوقرا | اسم معشوق در عشق عاریت است و اسم عاشق حقیقت است بحقیقت مشوق را از عشق نه سوذست و نه زیان - ولوایع ورق ۹۵ آ || نه : N || وقت : وقت N || NFKA : طلایع PO **6** برو : بد و O || تاختن OKA : تاختن | PNF تاختن | ONA : آرد PF نیز PO - : NFKA | K - در دایره ... نیز : | آورد **7** آن ... حسابی : وان وقت نیز اورا اختیاری بود P || **7** عاشق - معشوق : عاشق - معشوق A || نه از روی NFKA : نه O و نه P

63.

فصل

- (۱) عشق تحقیق آن بوذ که صورتِ معشوق پیکر جانِ عاشق آید،
 ۳ اکنون جانِ عاشق از آن صورتِ لازم قوتِ خود میخورد، و برای این
 بوذ که اگر معشوق بهزار فرسنگ بوذ عاشق اورا حاضر داند واقربِ مِن کل
 قریبِ شمارد، اما قوتِ آگاهی از آنچه نقد خورش (؟) است جز در آینه
 ۶ جمالِ روی معشوق نتواند خورد

[بیت]

- آن روی چرا به بت پرستان نبری عرضه نکنی کفر ازیشان نبری
 ۹ گر یک نظر چنانکه هستی نگری نه بت پرستی نه پری [

شعر

اًلا فَاسْقَى خَرَا وَقُلْ لِي هَيَ الْجَرُّ وَلَا سَقِينِي سِرَا اذَا امْكَنَ الْجَهْرُ

- ۱ فصل PFKA : ON - : ۲ عشق : ۳-۲ || آن ... از آن : K -
 2 معشوق : معشوق P || ۳ لازم N : ملازم N || خود میخورد NFA : خورد K
 میخورد PO || و برای F و از برای PO || این : آن P ||
 ۴ اگر ... بوذ : اگر عاشق بهزار فرسنگ بوذ و معشوق بهزار فرسنگ دیگر F ||
 حاضر : + وقت F || داند : گرداند K || ۵-۴ واقرب ... قریب : واقرب الیه
 من جبل الورید F || ۵ شمارد NFKA : شمرد PO
- ۱۲-۵ قوت ... معشوق : K -

- ۵ خورش PO : خودش NFA || ۶-۵ جز ... خورد (دید N) NA : جز در جمال
 معشوق نتواند خورد F در آینه جمال او بی معشوق نتواند خوردن PO || ۹-۷ [بیت ...
 پری F] || ۱۰ PONA - : FA PON - : FA ۱۱ b ولا ... الجهر NFA
 ولوایع ورق آ : PO - | ولا NF ولوایع : فلا A | سرا A ولوایع : سترA
 جرا N | اذا F ولوایع : فان A وقد N | الجهر FA ولوایع : الجهر N

(۲) وصالِ معشوق قوت آگاهی خوردنست از نقدِ جانِ خود نه یافتن(؟)،^{۱۲} اما حقیقتِ وصال خود آنحادست و این نقطه از علم متواریست، اما چون عشق بکمال رسید قوت هم از خود خورد از بیرون کاری ندارد

64.

فصل

فِ هَمَّةِ الْعُشُقِ

عشق را همتیست که او معشوق متعالی صفت خواهد، پس هر معشوق که^۳ در دامِ وصال تواند افتاد بمعشوقی نپسندذ، اینجا بود که چون با ابلیس گفتند: «وَإِنَّ عَلَيْكَ لَعْنَتِي» (۷۸/۳۸) گفت فبِعْزِ تَكَ (۸۲/۳۸) یعنی مَن

۱۲ وصال معشوق NA : وصال F ووصل PO || از نقد PONA : آن نقد K || نه یافتن PO : نا یافتن F یا یافتن A یافتن N || اما : P — || نقطه N : لفظ PO || اما چون عشق A : چون عشق POFK اما عشق چون N || NA NPKA از بیرون POKA : بیرون F واز بیرون N || کاری POFK : کار Nدارد : + واقرب الیه من حبل الورید

۱ فصل ۲ فِ هَمَّةِ الْعُشُقِ : در همه عاشق P : در همه عاشق ONKA || F— : POKA PONKA : عاشق را P || POF— : NKA او صفت ONFKA : عشق را POFK : همت FK || ۴ بمعشوق : راه معشوق P || نپسندند ONKA : ولوایع ورق ۹۸ ب : نه بیند P || اینجا ONEKA : واز اینجا P || که چون ONFK : چون A که P (؟) || با ابلیس ONKA : وا ابلیس F با ابلیس P || ۵ گفت : N — || NPKA یعنی من PO ولوایع : من

6 خود از تو این تعزز دوست دارم که ترا هیچ کس دروانبود و درخورد
بنبود ، که اگر ترا چیزی درخورد بودی آنگه نه کمال بودی در عزت

65.

فصل

(1) طمع همه تهمت است و تهمت همه علت و علت همه ذات و ذات همه

3 خجلت و خجلت همه خند معرفت و عین نکرت

(2) طمع دو روی دارد ، یک رویش سپیدست و یک روی سیاه ، آن
روی که در کرم دارد سپید است و آن روی که در استحقاق دارد یا تهمت

6 استحقاق سیاهست

6 ابن : همین O || دوست : K -- || دارم POKA : میدارم N || که FKA :
کر N آنکاه که PO 7 دروانبود و درخورد بنبود A : درونبود و درخور
نبود N درخور نبود OK درخورد نبود PF 7 که اگر POF : اگر NA بس
اگر K || ترا چیزی درخورد بودی : ترا ... بود A ترا چیزی درخور بودی N
ترا چیزی درخور بود K بود F کی ترا (ترا کی P) درخورد بود PO || آنگه
نه کمال بودی : آنکه نه کمال بود A آنکاه نه کمال بود K آنکه کمال نبود آنکه
بر کمال نبودی N نه (O -) آنکاه کمال بود PO || عزت : غیرت O

2 طمع : طبع A || همه : همت N || است K - : K || و تهمت :
علت : + است K || ذات و ذات همه : O - | ذات : ZL FK |
+ است K | ذات PNA : وزلت FK || 3 خجلت : جای K || معرفت : مرقت K
نکرت PNFA : فکر K نکر O || 4 دو روی : دوری N || یک رویش
POFA : یک روی K بک رویش N || سپیدست : سپید K || یک روی NA
و یک K و یک رویش POF || آن : از A || 5 که NF : که روی POKA
در کرم NFKA : در استحقاق O استحقاق P || که PONF : که روی KA
استحقاق NFKA : حقیقت PO || 6 دارد یا تهمت استحقاق F : دارد با تهمت
دارد POK با تهمت دارد N || سیاهست : سیاه N

66.

فصل

راه عاشق همه اویست ، معشوق همه توئی بوَذ ، زیرا که تو نمی شاید
که خود را باشی که شاید که معشوق را باشی ، عاشقی ، می باید تا هیچ ۳
خود را نباشی و بحکم خود نباشی

[بیت]

تا تو در بندرِ هوائی از زر وزن چاره نیست
عاشقی شو تا هم از زر فارغ آئی هم ززن
با دو قبله در رم توحید نتوان رفت راست
یا رضای دوست باید یا هوای خویشتن

رباعی

قدرتی نبَذ ملوک را بر در ما جز عاشق مسکین نبَذ در خور ما
تا با سری ای خواجه نداری سر ما کین بر سر بی سران بوَذ افسر ما

1 فصل 2 راه عاشق همه اویست K : راه عاشقیست NF — : POKA
راه عاشق اوئی نیست (هست N) (نه NF) راه عاشق (عشق O) همه نیستی است PO
مشوق همه توئی (توی A) بوذ FA : مشوق همه توئی است K مشوق توئی
بود N مشوق همه هستی بود O مشوق همه بود P || تو نمی شاید ON : نمی
شاید PKA توئی نشاید F || 3 که خود را باشی که شاید : — K | شاید : باشد O ||
مشوق را POFK : مشوق NA || عاشقی باید NKA : عاشق نمی باید F می باید
باید P تا K : نا A || POF 4 نباید : باشی F || و بحکم خود نباید
POKA : بلکه خود هیچ باشی F ، — N — : POKA — : NF — : افسر ما [12-5]

8 رفت راست F : آمدن N || 9 دوست F : یار N — : یار 10 رباعی F : a تا با سری ای : تا باشی F تا با سری N b کین F : که این N ||
بر بی F : b

67.

فصل

(1) جفای معشوق دو است : یک در پای بالای عشق و یک در پای نشیب
 ۳ عشق ، و عشق را پای بالائی و پای نشیبی هست ، تا در زیادت بوذ پای بالای او
 بوذ که بر عاشق دشوار بوذ جفای معشوق ، و یارِ معشوق بوذ در مُحکمی
 بند ، و همچنین غیرت از ورقِ جفا بوذ و یارِ عشق بوذ و یارِ معشوق بوذ
 ۶ تا زیادت میشود

(2) پای نشیبِ عشق آن بوذ که رام زیادت برسد و عشق روی در
 نقصان نهد ، اینجا جفا و غیرت یارِ عاشق آید تا بندش بر خیزد و منازل
 ۹ در خلعِ عشق می برد ، و این کار بمحاجی رسد که اگر جفایی یا غیرتی

۲ پای بالای K : پای بالای NFA || پای نشیب PO : با نشیب A
 پا نشیب NF نشیب O || ۳ عشق را PONFA : و عاشق را K || پای بالائی و پای
 نشیبی هست : پای نشیب و پای بالاست A پای نشیبی و پای بالائیست K پا بالا و پای نشیبی
 هست F پا بالائی و پای نشیبی هست N پای نشیبی و پای بالائی است PO || تا در OKA :
 تا عشق پا بالا F تا عاشق در N که تا در P || ۴-۳ پای بالای او بوذ : پا بالای او
 بود NF عشق پای بالاء او بود POA باء بالاء عشق بود K || ۴ که PONFA : K- :
 عشقون : + بر عاشق K || ۵ و یارِ عشقون بوذ : یارِ عشقون بود NA و یار
 عشقون K و ناز عشقون PO || در : و K || ۵ بند : + بود PO ||
 و : P- : ورق O || ۶ و یار عشق بود ... عشقون بوذ : ناز عشق بود
 و ناز عشقون بود PO یا خود از نار عشق بود و یا نار عشق K و پای بند تحقیق بر پای
 عشق نهد F || ۷ تا زیادت میشود NKA : تا در زیادت میشود PO و بود که زیادت
 میشود F || ۸ پای نشیب عشق PNA : و با نشیب عشق K و پای بسننه تر هی شود
 پای نشیب O || آن NFKA : این PO || برسد PNFA : سپرد K بر بند O ||
 ۸ یار عاشق آید NA : یار عشق آید K یار عاشقتند F ناز عشق آید PO ||
 تا NFKA : پای PO || برو POF : بر می NK می برو || ۹ در NFKA : بر
 کار : کمال O || جفایی ONA : جنا PFK : غیرتی غیرت N

بندو رسند عظیم راهی که مثلاً بسالی خواستی رفت در خلعر عشق بروزی یا بشی
لابل بساعتی بروز ، زیرا که بارگاهِ جفا لابدیِ معشووقست ، چون چشم
بر رخنه افتاد لابدی بر سیند وامکان خلاص پیدا گشت

12

68.

فصل

غیرت چون بتاید او صمصای بی مسامحت بود ، اما تا چه پی کند
وکرا پی کند ، گاه بود که صبر را پی کند و بر عاشق آید تا قهری بندو 3
رسند - سر در رسن کردن و خوذ را هلاک کردن ازین ورق بود -

10 بندو رسند عظیم راهی POF : عظیم بدو رسند راهی NKA وله وجه || که مثلاً
K : مثلاً که NFK || خواستی F : خواست PONKA || رفت NFA : رفق
بریدن PO || بروزی : در روزی P || یا بشی FA : باشی N یا بشی غایید
یا بشی PO || 11 لا بل بساعتی NFKA : لا بل ساعتی O بلکه در ساعتی P
بارگاه NFKA : کار PO || جفا : F - || 12 بر رخنه K : بر رخنه OFA بر دوخته
بر رخنه غیرت P || POFA NK : بر سیند NKA || گشت PO : شود F نگشت

1 فصل : 2 بتاید NFKA : بتاید F باید PO || صمصای : FA :
صمصام PONK || مسامحت بود NF : مسامحت A مسامنی بود K مسامحت شود PO
3-2 اما تا چه ... وکرا پی کند KA : اما تا چه بی کند OF اما تا چه میکند وکرا
پی کند N اما جود رانی کند P || 3 بود که : O - | 4-3 تا قهری بدو رسند PO :
قهری بدو رسند NFA بدو قهری رسند K || 4 رسن : سر F || خوذ را هلاک
کردن POFA : وجود را هلاک کردن K ، N - || ورق : مدت O

و گاه بود که بر پیوند آید و ببزد و عشق را پی کند تا عاشق فارغ شود ،
و گاه بود که بر معشوق آید و معشوق را پی کند ، زیرا که او
از (؟) جنابِ عدلِ عشق است و عدلِ عشق کفایت و همسانی و همتائی
خواهد آمیزش و آویزش عشق خواهد - تا نسبت هم در حقِ عاشق -
و بس (؟) ، و این از عجایب است

[بیت]

ای بوده دلم بغمزه جان نیز ببر خون شذ دل و جان نام و نشان نیز ببر
12 ور هیچ اثر بماند از من بجهان تقصیر روا مدار آن نیز ببر]

5 و گاه بود که ... شود : این فقره در A در فصل 70 س 3 بعد از کلمه «مشوق»
افاده است | و گاه بود که : کی A | بر پیوند آید FK : بر پیوندند A بر بتواند
آید N بر (O -) پیوند عشق آید PO | و ببید و PONFA : بود که K
|| 6 او از جناب KA : اورا حساب F اورا از جناب N آن جدا PO ||
7 کفایت و همسانی و همتائی : کفایت و همسایه و همتای NA کنایت و همسایه و همتای K
همنای و همسایی و کفایت و همتائی PO || 8 آمیزش و آویزش عشق NA :
آمیزش آویزش K آمیزش عشق و آویزش F آمیزش و آویزش با پرش عشق PO ||
تا ... عشق : - K - | تا نسبت هم PON : تا نسیم تم F هم OF || A بس 9 و بس
است و بس P ، و این از PONKA : و این F | لواح ورق ۱۰۱ آ :
در مرتبه سهام صصاد غیرت بر مشوق آید و اورا از راه عاشق بردارد و این عدل عشق
است که بجور ماننده است یعنی عاشق را با مشوق کفایت است و همتایی و هم سایی نیست
اورا با عاشق (؟) می باید ساخت و قدم وجود را در بخر بی ساحل عشق اداخت و این
رمزنی عجب است

12-10 [بیت ... آن نیز ببر] NF - : a 11 | POKA دم بغمزه F : بغمزه
دل N | ببر F : بعد N | a 12 a ور F : کر N || بماند N : بماند

69.

فصل

قوت عشق از درون عاشق زهره عاشق است ، وجز در کاس دل نخورذ ، اوّلا در موج در عشق بر دل ریزد زهره پس نخورذ ، چون تمام نخورد صبر پیدا شود اما تا تمام نخورد رام صبر بر عاشق در بسته است ، واین نیز از عجایب خواص عشق است

70.

فصل

هرچه در تلوین عشق از عاشق بشود در تمکین عشق بدل آن بیابد از معشوق ، ولیکن نه هر کس بذین مقام رسد که این بس عالی مقامیست در عشق ، وکال تمکین آن بوذ که از هستی او چیزی نمانده بوذ

۲ عشق NKA : عشق POF || از درون عاشق NFKA : وزور عاشق از (+ درون P) زهره عاشق PONA : زهر عاشق F - || دل : A - || K - ۳ اوّلا NFA : اورا PO || در موج K بر PO موج NFA : در O زهره پس A : پس K زهر پس F زهر اس N پس زهره اش || ۴-۳ چون تمام نخورد : O - | O - | PNA : وچون P || ۴ اما تا تمام NFKA : صبر بر O عشق بر P || FK اما تمام O - ، FKA : نخورد : شود O || صبر بر NFKA : صبر O عشق بر K - ۵ نیز POF - : NKA : عجایب خواص : خواص عجایب A || عشق : K -

۱ فصل : N - || ۲ تلوین : تکوین F || عشق : عشق است P || بشود : نشود P || بیابد FKA : بیابد PON (وله وجه) || ۳ معشوق : + A کی بر پیوند ... فارغ شود (رجوع کنید بخواشی ص ۹۹ س ۵) || هر کس : هر کز A || که این NFKA : که O این P || عالی مقامیست : عالی مقامی است K عالی مقام است PONA عالیست F || ۴ آن : این P || نمانده : نبود نمانده A

[بیت]

6 لعلی که از کانِ عقل و جان یافته ام
باکس نخایم که نهان یافته ام
تا ظن نبری که رایگان یافته ام
من جان و جهان داده پس آن یافته ام]
ووصال و فراق اورا یکی بوذ واژ علل و عوارض بر خاسته بوذ ، اینجا
و بوذ که او اهلیتِ خلعتِ عشق یابد و این حقایق که بر بدّل از معشوق
باشق می‌رسد خلعتِ عشق بوذ

[بیت]

12 دل در طمع وصل بلا را سپرست
جان در دم زهر هیر او بر خطرست
بیرون زوصال و هیر کاری دگرست
همت چو بلند شد همه در د سرست]

7-5 [بیت ... آن یافته ام] NF a 6 | POKA - : NF a 6 | لعل F : لعل N ||

N - : F b داده 7

8 ووصال PO : وصال NFKA || بوذ NFKA : شود PO || علل و عوارض
|| K - ، N و آن ONKA : عوارض و علل F واژ عوارض P || 9 او POFA :
یابد : آید F || و این NA : که بر بدّل از معشوق F که از معشوق بدّل عاشق
باشق می‌رسد A : که بر بدّل از معشوق باشق می‌رسد N نیز بدّل از معشوق باشق می‌رسد
O بدّل از معشوق باشق P + این PO

13-11 [بیت ... سرست] NF a 12 | POKA - : NF a 12 | عشق F : عشق N ||
N - : F b زهر

71.

فصل

مشوق خزانه عشق است و جال او ذخیره است ، تصرف عشق درو
 نافذتر است بهمۀ حال ، اما اهلیت خلعت عشق آنست که در فصل اول ۳
 پیش ازین بیان افتاد

72.

فصل

عشق عجب آینه ایست هم عاشق را وهم مشوق را هم در خود ۴
 دیدن وهم در مشوق دیدن وهم در اغیار دیدن ، و اگر غیرت عشق ۳
 دست دهد تا وا غیری نگردد (؟) هرگز کمال جال مشوق بکمال جز در آینه
 عشق نتواند دید ، و همچنان کمال نیاز عاشق و جمله صفات نقصان
 و کمال از هر دو جانب ۶

P - ... افتاد : ۱- فصل

۱ فصل : - || ۲ عشق است ONF : عاشقت KA || و جال ONFA : وخیال
 جال K || ذخیره است O : ذخیره ONKA : او دران F عشق
 ازو N || ۳ نافذتر NF : نافذ OKA || عشق آنست : است O ۴-۳ اول پیش
 ازین ONA : اول پیش ازین فصل K اول F بیان : ۴ -

۱ فصل : - || ۲ هم در خود : در خود K ۳ و اگر K : اگر PONFA :
 ۴-۳ غیرت عشق دست دهد NFKA : غیرت عشق است O غیرت دست یابد P
 || ۴ تا وا غیری نگردد N : تا وا غیری نگردد FKA با او غیری نگردد PO
 هرگز : - || کمال PONKA : بکمال NF : - || جز : POKA -
 ۵ و همچنان : و همچنان F ۶-۵ کمال ... نقصان و : PO - | ۵ و جمله FK :
 باز جمله NA || ۶ و کمال : + همچنان K || هر : -

73.

فصل

(۱) عشق جبریست که درو هیچ کسب را راه نیست بسیج سبیل ،
 ۳ لاجرم احکام او نیز همه جبرست ، اختیار ازو واژ ولایت او معزول است ،
 مرغ اختیار در ولایت او نپرند ، احوال او همه زهر قهر بود و مکر
 جبر بود ، عاشق را بساط مهره قهر او می باید بود تا او چه زند و چه
 ۶ نقش نمذ ، پس اگر خواهد و اگر خواهد آن نقش برو پیدا میشود

۱ فصل : || ۲ عشق : || جبریست : خبرست F جبریست A
 حیزی است K خبریست N چیزی هست O چیزی است P || که : || کسب را
 راه نیست FA : کسب واراده نیست K کس را راه نیست PON ۳ NA نیز
 POFK — || جبرست POKA : خبرست NF || اختیار : و اختیار N
۴-۳ ازو (از وی F) واژ ولایت او (وی F) ... نپرند NFKA : در ولایت او
 نبود PO || مه : N — || زهر : ZH P ۵-۴ و مکر جبر بود : و مکر خبر بود
 و مکر (ز مکر ؟) بود A و فکرت و حیرت بود PO F — || ۵ عاشق را
 عاشق O و عاشق را P || مهره قهر او : مهره مهر او A مهره او
 NFKA : عاشق O و عاشق را P || مهره قهر تواند به بساط مهره قهر او شود
 مهره مهر N خبر مهره F ، — | اگر عاشق تواند به بساط مهره قهر او شود
 فرجبا به - لوابع ورق ۱۰۴ ب || می باید بود NF : می باید OA می باید آمدن K
 باید شد P || ۶-۵ تا او چه زند ... نمذ K : تا بازو چه زند و چه نقش نمذ
 تا او چه نقش نمذ F تا او چه زند و چه نقش دهد N تا چه او زند و چه نقش
 بر آید P تا چه او زند و چه نقش O || ۶ نمذ ... نقش : | O — || پس PFKA
 | نخواهد PNKA : نه F || بروی POK : بروی NFA || میشود : شود P

(2) بلای عاشق در پندار اختیارت، چون این معنی تمام بدانست و > آن پندار < نبَذ کار برو آسان تر شود زیرا که نکوشد تا کاری به اختیار کند در چیزی که درو هیچ اختیار نیست⁹ [بیت]

آزاده بساطِ مهرهٔ تقدیرست در راهِ صادرِ خویش بی تدبیرست
آن مهرهٔ توئی و نقشِ دوزشِ مثال گر خود همه در دیدهٔ خود تقصیرست¹²

74.

فصل

گاه بَذ که بلا وجفای معشوقِ تُخی بَذ که از دستِ المیت
وکفایتِ رعایت و عنایتِ عشق در زمینِ همادِ عاشق افگشتند تا ازو گل³
اعتذاری برآید و بَذ که فرا بندز و ثُمره وصال گردذ، واگر دولت

7 عاشق KA : عشق PONF || پندار : بند A || این معنی تمام K : تمام
خدود تمام PO || 8 و بَذ PON : وسود A و بَذ PONKA || برو
بروی F || شود POFA : بود K باشد N || نکوشد N : بکوشد
9 به اختیار F : و اختیاری POA واختیار K باختیاری N || کند N : نکند K
نیست PONK : درست نیاید F در نیست A
12-10 بیت ... تقصیرست F : PONKA — | 10 بیت : فصل F | 11 b تدبیرست : +
بیت F

1 فصل : — N — || 2 وجفای معشوق : وجنا O || که : — 3-2 المیت ...
رعایت : المیه و کفایت رعایت و عنایت A عنایت K و کفایت و عنایت F الیت و کفایت
رعایت و عنایت N زراعت کفایت و عنایت PO || 3 افگشتند PFA : اند K افگشتند
ازو || ON FKA : او PO || 4 اعتذاری PONFA : اعتذاری K || برآید K
PONFA : بروید K || و بَذ که فرابندز KA : و بَذ که فزاینده NF و برک ویرانه
بندد O و باشد که بندد P || وصال : وصال O || واگر OFKA : اکر P

بکمال تر بود آن وصال از یکی خالی نبود، اگر برق و ساعقه بر مجهد و پرده
بر راه او نیاید و راه بر دولت او نبزند (؟)، واین برای آن بود تا بداند که
هر گز در راه عشق روی اعتماد نبود، و برای این گفته اند:

بیت

9	گر غرّه بدان شدی که دازم بتو دل	صد قافله بیش برده اند از منزل
	دل گرچه زوصل شادمان می بینم	هم پای فراق در میان می بینم

در وصل تو هجر تو نهان می دینم

75.

فصل

عقل را دیده بر بسته اند ازا دراکر ماهیت و حقیقت روح و روح صدفر
3 عشق است، پس چون بصدق علم < را > راه نیست بجهت مکنون

5 بود : شود P || آن : ازو (؟) || یکی PONKA : نکبت F || نبود NFK (من) :
شود NA (شرح) || اگر PO || بر مجهد A : بر مجهد
مجهد (؟) K POF 6-5 و پرده بر راه او نیاید N : پرده بر راه او باید
بر ناید K و بر راه او باید F و بر راه او باید O و بر راه او باید P || 6 و راه
بر دولت او نبزند A : و راه بدولت او بزنند N || POKF — ، واین
و آن F ، || بداند NFKA : بدانی PO || شوم 9 a شدی NFKA : برده از
6 برده اند از NFKA : برده اند P برده از O

11-10 دل ... عیان می بینم F | POKA — : NF a 11 | دینم N : بینم

7-1 فصل ... نرسد N | POKF — : عقول را ... راه بود : رجوع شود

که در آن صدفست چگونه راه بود، اما بر سبیل اجابت ^{ال manus} این دوست عزیز - اکرمہ الله تعالیٰ - این فصول < و > ابیات اثبات افتاده اگرچه که « کلامنا اشاره » از پیش بر پشت جزو اثبات کرده ایم تا اگر کسی فهم ⁶ نکند معدور بود که دست عبارت بر دامن معانی نرسد

تمت

۱۵ اکرمہ : A کرم N

۸ تمت : - N ، والله اعلم بالصواب A تمت بحمد الله تعالى وحسن توفيقه وصلی الله علی سیدنا محمد وآلہ K تمام شد کتاب سوانح از تصنیف ملک المشایخ والحقیقین شیخ احمد بن محمد الغزالی قدس الله روحه والحمد لله رب العالمین F ربنا ظلمانا انسنا وان متفقرنا وترحمنا لنتكونن من الحاسرین ایزد تعالی چندانکه توفیق بر (بر : P) توشتن این رساله کرامت کرد کشف این اسرار جان مارا (ما O) روشن گرداند ومارا از اینها گرداند که دل ایشان بشرح این کلمات رسیده است P | O + والله اعلم
بالصواب والیه المرجع والمأب ، O +

بیت

کتاب سوانح با آخر رسید که خواننده را عشق گردد مزید

etwas für das Verständnis des Textes zu gewinnen, bin ich enttäuscht worden. Ich habe starke Zweifel, ob Kommentator und Versifikator den Text richtig verstanden haben. Etwas mehr Hilfe durfte man von den von unserer Schrift direkt abhängigen Lawā'ih des 'Ainalquzāt al-Hamadānī¹⁶, des Lieblingsschülers Ahmad Ghazzāli's, erwarten (vergl. Philologika 7 S. 94). Tatsächlich zitiert 'Ainalquzāt die Sawāniḥ gelegentlich ziemlich wörtlich, meistens jedoch paraphrasiert er ihren Sinn, biegt ihn aber dann in seiner Weise ab und entwickelt ihn ganz selbstständig weiter, so dass der Vergleich doch seltener Nutzen gewährt, als zu wünschen wäre. An mehreren Stellen habe ich im Apparat den Wortlaut des Kommentars von N, bezw. der Lawā'ih angeführt.

Mit dem Versuch, die Sawāniḥ zu übersetzen, habe ich begonnen, ich möchte aber erst einige Zeit verstreichen lassen, bis ich mich von neuem mit diesem schwierigen Text befasse.

Bebek, im April 1942.

¹⁶ Dass die Lawā'ih von 'Ainalquzāt stammen, ergibt sich aus Macālis al-'uṣṣāq, Maclis II: 'aṣiq-i civān-i zargar būda va kitāb-i Lawā'ih rā dar miyān-i iṣq-i āā civān nivista.

VI

Die beiden genannten Abschriften von O und P mit ihren Kollationen kontrollieren sich also gegenseitig. Da, wo das Zeugnis der beiden Abschriften über die gleiche Vorlage nicht übereinstimmte, habe ich zur Bezeichnung der Abschrift im Besitze Massignons neben das Sigel ein kleines m gesetzt: Om, Pm.

Auf die Heranziehung der Handschrift der Bodleiana, Fraser 176, glaubte ich verzichten zu können, da nach der Beschreibung des Katalogs (Catalogue of the Persian, Turkish.... manuscripts in the Bodleian Library, begun by Ed. Sachau, continued... by Hermann Ethé, Part I. Oxford 1889, Nr. 1297) der Text nur wenige Seiten füllt, und die Abschrift (written partly in careless Nasta'lik partly in Shikasta) sehr jung zu sein scheint.

Das Verhältnis der Handschriften zueinander ist mir nicht so klar geworden, dass ich es hätte wagen können, ein Stemma aufzustellen. A stimmt weitgehend mit N überein, O und P gehen sicherlich auf eine gemeinsame Quelle zurück, K und F gehen meist ihre eigenen Wege. Eine besondere Schwierigkeit bietet die starke materielle Differenz zwischen den Handschriften. Es gibt eine Reihe von Versen, die, weil sie den Text mitten im Satz unterbrechen (z.B. S.382), sich ohne weiteres als spätere Einschübe erkennen lassen. In anderen Fällen ist es nicht ganz sicher, ob man es mit solchen Einschüben zu tun hat, besonders dann nicht, wenn etwa von einem Vierzeiler die eine Hälfte reichlich, die andere schwach bezeugt ist. Aber auch in den Prosateilen gibt es solche Unklarheiten. So ist, wie schon gemeldet, die Einleitung über die Veranlassung der Schrift nur in der Handschrift N erhalten, obwohl doch an ihrer Echtheit schwerlich gezweifelt werden kann. Ich habe schwach bezeugte Stellen, deren Echtheit mit zweifelhaft schien, in eckige Klammern gesetzt, ohne damit sagen zu wollen, dass ich über Echtheit oder Unechtheit dieser Stellen zu einer klaren Entscheidung gekommen wäre.

Im Apparat habe ich grössere Auslassungen durch einen Absatz hervorgehoben; bei kleineren Auslassungen habe ich ausserdem, um die Übersicht über die Überlieferung zu erleichtern, bis zum Schluss der jeweiligen Auslassung statt der doppelten Trenner einfache Trenner gesetzt. Da, wo ich zu keinem klaren Verständnis des Textes oder zu keiner klaren Entscheidung über sinnändernde Varianten gelangt bin, habe ich Fragezeichen in den Text gesetzt. Ich hätte sie noch vermehren können.

In der Hoffnung, aus dem Kommentar oder der Versifizierung in der Handschrift N (Siehe Philologika 7, Der Islam 21 (1933) S. 94)

K = Köprülü 1589, fol. 403 b — 411 b¹⁵ am Rande. Grosse Sammelhandschrift von 754 h, die etwa 100 Abhandlungen enthält. Eine eingehende Beschreibung dieser Handschrift und ihres Inhalts ist von mir vorbereitet, so dass ich hier auf Einzelheiten nicht eingehen möchte. Auch hier hat der Schreiber bis zur Unlesbarkeit mit Punkten gespaßt. Der Text ist sehr lückenhaft.

F = Atif 2241, fol. 464 b — 477 b. Schirazer Sammelhandschrift von 828 h. Auch von dieser Handschrift hoffe ich bald eine eingehende Beschreibung geben zu können, sehe daher hier von einer solchen ab.

N = Nuruosmaniye 2467. 9.—10. Jahrh. d.H. Diese von mir Islam 21 (1933) S. 94 beschriebene Handschrift enthält, wie dort schon dargetan, auf fol. 1—59 a einen anonymen Kommentar zu den Sawāniḥ. Die Lemmata dieses Kommentars sind der mit dem Sigel N bezeichnete Text. Jedes Lemma beginnt mit „su al“, der Kommentar jedesmal mit „cawāb“. Auch in dieser Handschrift fehlen sehr oft die Punkte, so dass die Lesung oft zweifelhaft bleibt. Bemerkenswert ist, dass nur diese Handschrift die Vorrede, die über den Anlass zur Auffassung der Aphorismen berichtet, und das darauf zurückkommende Schlusswort enthält.

O = Handschrift der Bibliothek der Asiatic Society of Bengal, Curzon Collection III 59, fol. 40 b — 73 b. 12.—13. Jahrh. d.H. Beschrieben von W. Ivanow, Concise descriptive Catalogue of the Persian manuscripts in the Curzon Collection, Asiatic Society of Bengal (Calcutta 1926) Nr. 406. Diese Handschrift habe ich nur indirekt benutzen können in einer Abschrift, die von M. Farrux Ahmad Garcanawi İslāmābādī im Jahre 1926 angefertigt wurde und die Prof. Louis Massignon gehört, der sie mir freundlichst zur Verfügung stellte. Diese Abschrift besteht aus 53 Blättern im Format 21×17 cm, die an der linken Seite geheftet sind. 11 Zeilen indisches Nasta’liq, Überschriften rot. Zwischen den Zeilen sind die Abweichungen der Handschrift P eingetragen.

P = Die gleiche Bibliothek Ia 201. 12.—13. Jahrh. d.H. Ivanow, ebenda Nr. 407. Diese Handchrift habe ich in einer von Sayyid Wajahat Ali gefertigten Abschrift benutzen können, die mir Fritz Krenkow verschaffte. Diese Abschrift besteht aus 44 Blatt blaulinierten Papiere im Format 34×21,3 cm. 14—15 Zeilen indisches Nasta’liq. Sayyid Wajahat Ali hat seine Abschrift mit O kollationiert und eine provisorische Edition mit Apparat versucht. In diesem Apparat ist O mit dem Buchstaben A und P mit dem Buchstaben B bezeichnet.

¹⁵ So nach der jetzigen, wohl nun endgültigen Folierung.

IV

zu leisten. Denn es muss leider gesagt werden, dass die Gedankendarlegung Ahmād Ghazzālī's z. T. von grosser Dunkelheit ist, und der Herausgeber möchte wohl in das Stossgebet des Schreibers der Vorlage der Handschriften OP einstimmen (S. 106), der nach Beendigung seiner Arbeit ausruft: „Gott, der Erhabene, möge, so wir er uns die Abschrift dieser Abhandlung gnädig gelingen liess, auch den Sinn dieser Geheimnisse unserer Seele klar machen und uns zu einen von denen machen, deren Herzen zum Verständnis dieser Worte gelangt sind“¹². Der Verfasser ist sich selbst dieser Dunkelheit bewusst gewesen und begründet sie mit der Schwierigkeit des Gegenstandes¹³.

Leider ist nun auch noch die Überlieferung des Textes denkbar schlecht. Es ist der schlimmste Text, den ich je zu bearbeiten gehabt habe, und er hat mir trotz seiner Kürze weit mehr Mühe gemacht als irgend eine meiner früheren, umfangreicherer Editionen. Immer wieder habe ich die Kollationen als hoffnungslos fortgelegt, das Wort des Verfassers mir zu eigen machend: „Az idrāk-i ‘ilm dūr ast“¹⁴. Aber schliesslich habe ich mir gesagt, dass durch Liegenlassen der Text auch nicht verständlicher, und die Überlieferung auch nicht besser wird, und dass, um etwa eine in nicht katalogisierten Bibliotheken versteckte gute alte Handschrift ans Tageslicht zu locken, es erfahrungsgemäss kein besseres Mittel gibt, als eine Edition zu unternehmen.

Es standen mir im ganzen sechs Handschriften der Sawāniḥ zur Verfügung. Ich habe die von diesen gebotene gesamte Überlieferung in dieser Edition vorgelegt, deren Apparat dadurch freilich beträchtlich angeschwollen ist. Ich glaube nicht, dass mir bei dem immer erneuten Kollationieren und Überprüfen der Lesarten irgend eine Variante dieser Handschriften entgangen ist. Der Leser erhält somit die Möglichkeit, sich an der Herstellung der zahlreichen zweifelhaften Stellen auf Grund einer vollständigen Übersicht über die bisher bekannte Überlieferung selbst zu beteiligen.

Die Handschriften sind die folgenden:

A = Aya Sofya 4821, fol. 96a – 123 b. 677h. Diese Handschrift ist ausführlich beschrieben in meinen Philologika 9, Der Islam 25 (1938) S. 59–60. Die Schriftzüge dieser Handschrift sind manchmal unklar, und außerdem erschwert das häufige Fehlen der Punkte, das sich in persischen Texten viel störender bemerkbar macht als in arabischen, oft die Lesung.

¹² S. 106, Apparat.

¹³ Vergl. Einleitung S. 2 und Schluss S. 106.

¹⁴ S. 10, Z. 18-19.

Schauplatz ihres Wirkens ist die Gesellschaft, speziell die vornehme Gesellschaft seiner Zeit, aus der er uns eine grosse Reihe von Liebespaaren, fast alles persönliche Bekannte von ihm, vorführt, um an ihnen seine Typologie des Liebeslebens zu demonstrieren. Ganz anders die Welt Ahmād Ghazzālī's. Sie ist nicht die äussere Welt der Gesellschaft—Leilā und Ayāz sind bei ihm gleichnishaft Gestalten, keine, etwa vom Verfasser beobachtete, historisch gesehene Personen,—sondern die innere Welt der Seele, in der die Herrschaft der, ganz substanziell, hypostasiert gedachten Liebe sich um so vollkommener aufrichtet, je weniger das äussere Geschehen, das „Draussen“ (bērūn) hineinspielt. Diese innere Welt der Seele ist von dem „Draussen“ so unabhängig, dass Nähe und Ferne des Geliebten, für Ibn Ḥazm Quelle des höchsten Glückes und Ursache des tiefsten Leides, zur unwesentlichen Aeusserlichkeit wird⁹; ja, die Liebe kann sich so sehr von der konkreten Person des Geliebten lösen und sich nach innen wenden, dass dessen körperliche Nähe als störend, als bedrückend empfunden wird¹⁰. Das Verlangen, mit dem Geliebten zusammenzusein, ist eine primitive Vorstufe wahrer Liebe; der wahre Liebende findet sein Glück darin, Ziel der Willensäusserung des Geliebten zu sein, welches auch immer der Inhalt dieses Willens sein mag. So ist die vom Geliebten gewünschte Trennung etwas Höheres als das Zusammensein, das der Liebende begehrts, und Satan ist glücklich, durch den Fluch von Gott vor allen Engeln ausgezeichnet zu sein¹¹. Echte Liebe fordert vollständige Aufgabe aller egoistischen Regungen bis zur völligen Entwerbung vom Ich, deren Ziel das Schwinden des Persönlichkeitsgefühls, das Zum Geliebten-Werden ist, ein Ziel, dessen äussersten Grad der Falter erreicht, wenn er in der Flamme der Kerze einen Augenblick lang selbst zur Flamme wird.

Mit diesem kurzen Hinweis auf den allgemeinen Charakter der Schrift und einige hervorragende in ihr entwickelte Gedanken muss ich mich hier begnügen. Eine erschöpfende Analyse ihres in Wirklichkeit viel reicheren Inhaltes kann hier noch nicht unternommen werden, und ehe das möglich ist, ist noch dornige Interpretationsarbeit im Einzelnen

⁹ Vergl. dazu auch Ibn al-‘Arabī, *Futūhāt* II 360.

¹⁰ Vergl. Ibn al-‘Arabī l. c. 320. Dort sagt Magnūn zu Leilā: „Ilaiki ‘annī! Ḥubbuki ṣaghalanī ‘ank (II, S. 352, 22).

¹¹ Vergleiche hierzu die von L. Massignon im *Recueil de textes inédits concernant l'histoire de la mystique en pays d'Islam* (Paris 1929) S. 96 mitgeteilte Stelle aus Ahmād Ghazzālī's Predigten und die Iblisgeschichten im Ilāhīnāme des ‘Aṭṭār (Siehe den Index meiner Ausgabe unter Iblis). Über die Wirkung dieser Auffassung bei den „Teufelsanbetern“ siehe jetzt Roger Lescot, *Enquête sur les Yesidis de Syrie et du Djebel Sindjār* (Beyrouth 1938) S. 51 ff. Sie geht bekanntlich auf Hallāc zurück.

II

Andererseits unterscheidet sich die Schrift auch sehr deutlich von der romantischen Liebestheorie der zāhiritischen Schule, von den Schriften des Ibn Dā'ūd (gest. 297/909) und Ibn Ḥazm (456/1064)⁸. Sie bezeugt eine Tiefe und Verinnerlichung des Liebeserlebnisses, wie sie für die ganz und gar unmystischen Zāhiriten trotz aller ihrer Verseelung der Liebesauffassung nicht erreichbar war. Für Ibn Ḥazm ist die Liebe im wesentlichen doch nur eine durch den Liebesaffekt bedingte Beziehung von Menschen zueinander, eine soziologische Erscheinung. Der

zum Repräsentanten jener ideellen, über die Scheinwelt der äusseren Sinne erhabenen, wahren, der absoluten Schönheit. Sie ist platonisch, insofern sie verwandt ist mit der Anamnese der „wahren Schönheit“, die der Erast in Sokrates zweiter Phaidrosrede beim Anblick des schönen Jünglings erlebt: τὸ τῆδε τις ὄρον κάλλος, τοῦ ἀληθοῦς ἀναμνησόμενος (Phaidros 249 d); vergl. ferner: ἐνθέντε ἐκεῖσε φέρεται, πρὸς αὐτὸν τὸ κάλλος, θεῷμενος αὐτοῦ τὴν τῆδε ἐπωνυμίαν (250 e). Die göttliche Verehrung, die er dem Knaben darbringt: θύοι ἀν ως ἀγάλματι καὶ θεῷ τοῖς παντοῖοις (251 a) hat mutatis mutandis in der Bildersprache der persischen Lyriker gewisse Parallelen. An die Stelle des platonischen κάλλος ἀληθεῖς tritt schon vorislamisch die Gottheit. So bei Plotin, wo Gott κάλλος ὑπὲρ κάλλος ist. Dass alle irdische Schönheit nur ein Reflex der göttlichen ist, lehrt schon der Pseudo-Dionysius Areopagita (Vergl. C. A. Nallino, Raccolta di scritti editi e inediti, a cura di Maria Nallino, Vol. II. (Roma 1940) S. 247. Die gleiche Anschauung bei 'Omar b. al-Fārid (Nallino l. c. S. 214—5). Wesentlicher als diese Lehren über den Ursprung der irdischen Schönheit sind aber solche Aeusserungen, aus denen hervorgeht, dass der Mystiker die menschliche Schönheit als Theophanie erlebt. Einige Stellen, die sich leicht vermehren liessen: Die aşħāb al-hulūl: Aṣ'arī, Maqālāt al-islāmiyīn 214: wa aşħābu l-hulūli idħa' ra'au insānan yastaħsinūnāhu lam yadru la'allā ilħaha-hum fiħ, vergl. S. 13 und 288; Maqdisī, al-Bad' wat-ta'riħ ed. Cl. Huart, Le livre de la création et de l'histoire V (Paris 1916) S. 148: wa minhum man yaqūlu bil-hulūli kamā sami'u wāħidān minhum yaż'umu anna maskanahū bayna 'awārid al-murd. Der Ausdruck hulūl stammt aus der Christologie (= ἐνοίκησις oder κατοίκησις) (vergl. Nallino l. c. S. 338 und Ibn Hauqal, ed. Kramers (Leiden 1939) S. 294 Z. 18). Er gilt später als häretisch, und man versäumt nie, sich davon zu distanzieren; sachlich ist der Unterschied zwischen der Behauptung des Hulūl bei Maqdisī und dem Verse des Auħaddadīn Kirmānī (gest. 697/1297) Ān rūy-i nikū ki sāħidaš xwāni, ān sāhid nēst lēkkin maskan-i öst (Nuzhat al-macālis, ms. Carullah 1676, bāb 5) nicht sehr erheblich. Vergl. ferner: Ibn al-'Arabi, al-Futūħat al-Makkiya (Kairo, Maymaniya 1329) II 326: Fahuwa z-zāhiru fi kulli maħbūbin li-'ayni kulli muħibbin (Vergl. Miguel Asín, Islam and the Divine Comedy, translated and abridged by Harold Sunderland (London 1926, S. 275); Ibn Qayyim al-Gauziyya, Raudat al-muħibbin (Damaskus 1349) S. 134. Erster Vers des Diwān-i Hilālī (gest. 939/1532-3): Ey nūr-i xudā dar nażar az rūy-i tu mārā, bugħdar ki dar rūy-i tu bīnam xudārā.

⁸ Dessen bekanntes Werk, „Der Halsring der Taube“ ist soeben durch Weisweilers Übersetzung deutschen Lesern zugänglich gemacht worden: Halsband der Taube, Über die Liebe und die Liebenden von Abū-Muhammad 'Alī Ibn-Ḥazm al-Andalusī, aus dem Arabischen übersetzt von Max Weisweiler. Leiden, Brill, 1941. — Über das Nachleben der 'udhritischen Liebesauffassung in Spanien vergl. jetzt Emilio García Gómez, Dos notas de poesía comparada, Al-Andalus 6 (1941) s. 407-10.

Das hier vorgelegte kleine Werk des Ahmad b. Muhammad Ghazzālī (gest. um 520/1126), die „*Sawāniḥ*“, d. h. eigentlich „Einfälle“, ist eine der originellsten unter den Schriften über die Liebe, die die islamische Welt hervorgebracht hat¹. Sie hat andere Schriften ähnlicher Art angeregt², aber sie hat keine greifbaren Vorbilder. Ihr Verfasser ist sich bewusst, Dinge darzulegen, die sich der theoretischen Darstellung mit Worten eigentlich entziehen, d. h. implicite, für deren sprachlichen Ausdruck er keine Vorbilder hatte³.

Es ist die Schrift eines Mystikers; doch wäre es verkehrt, an sie mit der alternativen Frage heranzutreten, ob die himmlische oder die irdische Liebe in ihr gemeint sei. Der Verfasser lehnt diese Alternative ausdrücklich ab⁴. Das Objekt, auf das sich die Liebe bezieht, ihre „Qibla“, ist unwesentlich⁵. Es kann aber keinem Zweifel unterliegen, dass dem Verfasser, wenigstens bei den meisten seiner Ausführungen, ein menschliches Liebesobjekt vorgeschwobt hat. Das wird auch durch den Anlass der Schrift nahegelegt, die Bitte eines Freundes, ihm ein Trostbüchlein zu schreiben, an das er sich halten könne, „wenn die Hand des Verlangens zu dem Saum des Zusammenseins mit dem Geliebten nicht hingelange“⁶. Von dem bei den islamischen Mystikern häufig anzutreffenden Gedanken, dass die göttliche Schönheit in der menschlichen widerstrahle, findet sich in der Schrift keine deutliche Spur⁷.

¹ Über diese Schriften vergleiche meine Philologika 7, *Der Islam* 21 (1933) S. 84—109.

² Ebenda S. 94 ff.

³ Vergl. die Einleitung und das Schlusskapitel.

⁴ S. 3, Z. 18—20.

⁵ S. 5.

⁶ S. 2—3, 106.

⁷ Das scheinbare Schwanken zwischen himmlischer und irdischer Liebe, und die scheinbare Doppelpurigkeit der hierher gehörigen Liebeslyrik — soweit nicht, wie öfters bei Ibn al-‘Arabī und seinen Nachfolgern, die Allegorie direkt gewollt ist — erklärt sich sicherlich, wenn man sich vor Augen hält, dass die islamischen Mystiker, bei denen man ein solches Schwanken konstatieren zu können glaubt, die menschliche Schönheit anders erlebten als der nicht zu ihrem seelischen Typus gehörige Mensch; nämlich nicht als individuelle Eigenschaft dieses oder jenes Menschen, der dadurch zum Gegenstand einer rein menschlichen Leidenschaft wird, sondern vielmehr als eine überindividuelle, ideelle Realität im Sinne Platons, die sich in den Individuen als deren zufälligen Manifestationsorten nur widerspiegelt. Bei einer solchen Art des Erlebens treten die individuellen Züge des Geliebten von selbst als unwesentlich zurück, seine Schönheit wird

AHMAD GHAZZĀLĪ'S
APHORISMEN ÜBER DIE LIEBE

HERAUSGEGEBEN VON

HELLMUT RITTER

İSTANBUL · STAATSDRUCKEREI

1942

BIBLIOTHECA ISLAMICA

IM AUFTRAGE DER

DEUTSCHEN MORGENLÄNDISCHEN GESELLSCHAFT

HERAUSGEGEBEN VON

HELLMUT RITTER

BAND 15

IN KOMMISSION BEI F. A. BROCKHAUS

LEIPZIG

۹۲

سے -

آخری درج شدہ تاریخ پر یہ کتاب مستعار
لی گئی تھی مقرر دہ مدت سے زیادہ رکھنے کے
صورت میں ایک آنہ یو دینہ دیر انہ لیا جائیگا۔

BIBLIOTHECA ISLAMICA · 15

AHMAD GHAZZĀLĪ'S

APHORISMEN ÜBER DIE LIEBE

HERAUSGEgeben von

HELLMUT RITTER

DEUTSCHE MORGENLÄNDISCHE GESELLSCHAFT
IN KOMMISSION BEI F. A. BROCKHAUS · LEIPZIG

